

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احمد حسن

(ش)

ابو الفضل

حصه (۱)

رام نرائن لال بنی مادھو

سکڑه روڈ

الہ آباد

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY

Acc. No. 88606

Date 6.9.71

✓ ST/83

881.5

for
41V

الہ آباد لیتھو گرافر اینڈ پرنٹر ۲۶ اے تھارنل روڈ الہ آباد میں چھپی

الله اكبر چه دریافتست ثروت و شناختی شگرت که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن
 ضمیران صبح نفس که باریک میان جداول آفرینش و پرکار کشایان لوح دانش و بنفش اندور
 ترکیب عنصری و پیکر بیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان
 قیاس بر نشجد و مکیال گفت در نیاید داد مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیت
 متحرک و هوای متموج نیافتد اند و چرا چین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بے دستیار
 آن امکان پذیرد و معمورے خراب آباد صورت بے مددگارے آن در اندیشه نگذرد و شتوی

ایں چه سخن بود که شد آشکار	پرده بر انداخت ز هر زده هزار
نبست دریں بزم بسر مستیش	نبست حریفی بزبر دستیش
کار کشا دوست دریں کارگاه	صدر نشین دوست دریں بارگاه
هر چه در آید بدل اهل هوش	دل بزبان گفت و زباں زد و گوش
از در دل هم بدر دل رهش	ناطقه و سامعه جولا نگهش
ماه سخن را بر صدگاه هوش	مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بیائے والائے آن زردبان آسمان توان رسید بیائے باد پیائے خرد در بیدائے
 تا پیدائے طبیعت آن قدم متوان زد آتش مزاجست باد نهاد خاک طبعی آب تا منبعس
 آتشکده دل اوج پروازش بزمگاه هوا گرمی بازارش با آب آرام گاهش صفوه خاک
 مرتبه شناسان صفوف غربت فراخوردید و دریافت خود چنانچه سپه سالار انجمن معنی بل
 خلف صدق دل دانستند موبدان دانش آتشکده خاطر ابوالاباے ضمیر انکاشتند عاصه سخن

که زیب فہرست نسوہ مفاخر و زینت دیباچہ مجموعہ معالی باشد یعنی مدح کہ خدائی آسمان و زمین
 و حمد داد ار جان و تن آفرین ہم آغاز را پایہ سرفرازی و ہم انجام را پایہ دلنوازی ہم قافلہ سالار
 سخن دران و ہم شہریار سخنوری چراغ کلمہ تاریک نشینان انیس و حد تسراے خلوت گزینان
 درد افزای باطن مشتاقان کوی خدا جوئی مریم بندنا سورخستہ در و زمان گنج ناشکیبائی
 نوشداروی شورابہ نوشتان اشک حسرت مویبائی شکستہ دلاں زاویہ خاموشی رزم آراے
 دلا دران ہنگامہ عشق بزم افروز معشوق مزاجان بارگاہ اطمینان تشنہ بہان دریافت را
 استشفاء بخش گر سہ دلاں باذیہ جویائی را جوع افزا ازیں جاست کہ محدود پروران بیدار دل با
 ہمہ سرا سبکی شوق و بے آرامی شغف دست فکرت از دامن جود کبریا کوتاہ داشتہ تشنہ لب
 و ابلہ پایہ ہزاراں جوش و خروش فرو خورده مہر خوشی بر لب نہادہ اند و بدستگیری انصاف
 پایہ ادب در دامن عجز پیچیدہ و رانچہ شایانی آنرا از عطیہ خانہ تقدیر ندادہ باشند شروع
 نموده اند۔ بہیت

راہ کمال ترا حرف لفظ ریگ داشت عالم علم ترا شہر سخن روستا
 بردت اندیشہ را شمع غیرت زند لطمہ حیرت بروے وسیلہ جہل از قفا

یعنی سپاس ایزد بچوں از احاطہ امکان بیرون ست و ستایش خداوند بہمال از احصاے
 اکوان افروز۔ تشعشع

حدیث آخا کہ از زنداں شناسیست سپاس اندیشے مانا سپاسیست
 تو جرات بین کہ ہمت میزند جوش کہ گیرد قطرہ دریا را در آغوش
 نہ پنداری کہ حرفش در کتابست کہ ایں حرف گمان و ماہتابست
 سخن را جند ہاشی محل آراے بدست آویز عجز اینجا بنہ پاے

ہر گاہ زمینیاں را با آسمانیاں رابطہ مناسبت مفقود و خالیان را با افلاکیان راہ سخن مسدود
 باشد مکانیاں را بلا مکانیاں چہ نسبت خواہد بود تا حصہ من ذرہ خاک نشین با نسبت آفتاب
 عالم تاب قدس چہ باشد محبوس مظلومہ امکان و حدوث را بہ بادیہ پیمائی عرصہ وجوب و قدم چہ
 حد و کدام یار ذرہ سرگشتہ بے سرو پا را در ششدر نیر جہاں افروز بجز ہوادارے چہ بہرہ و قطرہ

شبنم را با بحسب زخار و ابر مدار بخزلات خشک چه نصیبه میهنات اگر ذره ازاں فروغ بخش انجمن
هستی گوید اگر چه اورا نمی شناسد شد و اورا نمی گوید اما از وی گوید و اورا می جوید لیکن تنگنا
ظلمت را با ساخت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آفریده هرگاه کامیاب
شنا سائی نتواند شد تا دمی چند در هولی هنلای بدائع مکنونات اوزند یا قدی چند
در صحرائی ادراک محزونات او نهد ادرا در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونگی مسرود بار
نایافته را از خلوت سرائی سلطان سخن گفتن خود را در مضحکه انام انداختن و سخره هیکل مسموم
ساختن است - ششوی

پای سخن را که در از دست دست سنگ سمر پرده تو سر شکست
گرچه سخن فربه و جان پرورست چونکه بخوان تو رسد لا غرست

اے برتر از کسی عقول و ادب و امان و الای از ساخت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و
صفات بخشیده معلوم شد که سپاسدارے بر همت ما لازم نکردی و چون نعمت بے منتها
عنایت نه کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکر گذاری واجب نفرمودے - چون در گفتار بسته
دیدم درگاه کردار کشوده یافتم بخود بچود گفتم که اگر توانائی سخن سرائی نداری و بادیهائی نمیتوانی
کرد آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلالی
بهائے معنی فروشد حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده
امکانے واجب شمرند است که گوهر شب تاب خرد را از بخششهای معین مبداء فیاض است
بجراغ روشنائی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر منتظران کارگاه قضا
و قدر فردے از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح
خود بندد آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکرر که در سلسله
نظام کون و فساد ازاں هم گریز نیست آورده اند که اگر فرمان روا است اصلاح دیگران را بر
صلاح خود مقدم دارد که مقصود از ثباتی پاسبانی ره است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه
وافر فرمانبردار است نخستین بر او امر من له الامر اقدام نماید پس نهانخانه دل خود را از خواهش
گراں پای و خشم سبک سرباک سازد تا بایزیت و زنتار بستایش داد از نیچون و پروردگار

درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن با بنجار سید عقل سرگردان را
 منزل در دور نمود اندیشه را وقت بقدر خوشش شد خاطر حیرت زده اگر چه از دشواری و
 درازی راه آزرده گی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که
 ناگاه دل دور بین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که
 صفات کمال او را در زیاده و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهای بے انتهای قدم را در شمار
 و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را حوصله بشری بر نهد
 داند و از پس ماندگان پیش گاه سپاس گزاری باشد یا آنکه خوشنشن آرائی خود را ثنا خوانی
 الهی نام نهد و از تارکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد طبع حیل جوی این را غنیمت
 دانسته از حمد باز ماند و آغاز در آنچه حیل ساز وقت مقصود و انموده است نماید بلکه از حمد
 آنست که این نفس سپاس و دوست خود آرای خود فروش را بر استان بندگی در پایه نیاز
 و سرافکندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش انگند تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی
 آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار مقصود را مسزد
 و بحد داد ار جان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گزاری در بنگاه بشری فراوان
 علی الخصوص در معامله جای این را قلم بے اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر
 سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکر اندوزی این خود سرای برآمد خود را آماده سپاس
 بلند گردانم از آنجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمی داد و
 دل معامله فهم از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت می گذاشت که مثل نادانان هنگام تقلید
 بدستبازی حرف و صورت در پیشگاه ثنا خوانی خداوند جل جلاله درآمده با ستغارات مستعار
 و عبارات متبذل خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی می شد که مثل دانا یان کم حوصله
 دل از جستجو او باز داشته لب از گفتگو بر او بر بندد و بیک اقرار ناقص که در معامله تجلات
 آن طریق مستقر دارد مجزوا نموده خود را از نیک ایشان راست گوی ظاهر کند زمانه دراز درین
 اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ خوشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دست
 درے از روشنائی کشودند و دل هرزه گردد را گردن امید بکند مقصود بسته آمد پیام الهی بگوش

توفیق رسید که اے نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نمی کنی که دیباچه را بحمد آرایش دہی
 حال فرماں رواے زمین و زمان گوہر تاج بادشاہان می نویسی و سپاس ایزدی بخیر میرود
 و نیایش خداے بتصویری آید حمد را حمد نمی باید چه مصنوعات صانع بر کمال حدیست از
 دادار پاک کہ بزبان بے زبانی ادا شدہ آگاہ دلاں آباد باطن را بدریافت این پذیرائی تو مطلق
 می گرداند و بسایہ بلند پایہ حامیت کہ بالذات منصب والاے بزرگ نهاد و جوب و خود دست
 میرساند و پیدا است کہ در عالم عنصر عظیم تراثری و شریف تر گوہری از وجود گرمی پادشاہان
 والا شکوہ کہ سرانجام نظام ظاہر عالم وابستہ بدستباری ہمت قدسی اعتصام ایشا نیست
 ندادہ اند و یقین کار جہانی بہ تنی سپردن و مہم عالمی بشخصی گذاشتن جہان معنی درو نہاد نیست
 بلکہ جان جہان معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی کہ آہنگ دریافت شمام نسایم بہارستان
 معنوی داشتہ بر سریر کامروائی سر بلند باشد سیما خدیو زمانی کہ با این دو حالت شکر از ستر ششم
 باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصہ آن قبلہ گاہ خدا آگاہان کہ بتائید ایزدی ازین مراتب
 فرا تر شدہ رنگ آمیز نگارین خانہ معانی و بزم افروز شبستان خالق شدہ محرم خلوت کدہ
 شہود و انیس صفوت سراے وحدت گشتہ بخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانروایے
 صورت معنی و عقدہ کشائی ظاہر و باطن بدو تفویض یا بدچنانچہ طرازندہ اورنگ شاہی
 و فرازندہ لوای ظل الہی زبان مسعود ماست کہ مجموعہ نقشبندان فہم و خرد بل کارنامہ صنعتگران
 ازل و ابد است با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی کہ تو داری چگونه درین تنگاپو سرگرداں ماندہ
 از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایہ سعادت جاوید میسر شد دیدہ اُمید
 روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی اہتاج یافت دامن مقصود بدست افتادہ
 چہرہ مطلوب و نظر آمد۔ سبحان اللہ این چہ سرسیت بدیع کہ در کتابہاے روزگار سپاس
 دادار پاک براے زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را براے شنائے ایزد جان آفریں می آریند
 در صحائف جانان حمد را بطفیل مقصود بزبان می رانند و درین شکر قنارہ مقصود را بطفیل
 ستایش می نگارند و در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازہ بارگاہ خردشنا
 را ثنا خوانی کردارست سوابق در محامد الہی بسخن التہامی بردند و درین دیباچہ بدیع رقم

با انسان کامل که پادشاه حق پرست است پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت
 خدا جوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقه از باب تجرد و حق
 تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که واه مخالف
 هشیاری می رفت باز آمده از ملازمان شعورست تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شریانیگری
 می کرد امروز طلیسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه ست خود پرستی کو باطن
 که خدا پرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم دنیا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادت گاه
 ایند پرستی در آمد حسد و ناتوانی بینی که باد مالجویا در سر و سودای جنون در دماغ داشته
 بادادار داناتی توانا دم منازعت و مسارعت می زد خود در مهنائی حاصل کرده از گروه مستغفران
 و درگاه عطیت و طبقه مساعدان جنود دولتست درو طلب که صحت ابدیهاں بهاں تواند بود
 از منگی به بیکی آمده هم مقصود و هم قاصد می نماید و چرا چنین نباشد که درین زمان
 دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره کشای
 صور بے عیب ست و چگونه پس در نظر جو شمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی
 قاسم از راق بندگان الهی باریک بین و قایق موشگانی صاحب عبار جوهر صرافیت
 تادر عالم وجود پیشواے ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتداے اصحاب تعلق که سلطنتش
 نامند جدا بود در میان نوکشاکش اختلاط بواطن را سر اسیمه داشتند امروز که از بلند
 یابی پیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایند شناسی ایند منصب
 گرانمایه که سرشته انتظام صورت و معنی است با این گره کشای کنوز خود مندی و کلید داری
 خراین خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشید بر آینه اندکی از بسا
 از کمین بطون بامن ظهور آمده باشد هیچ می دانی که این ششده عالمگیر بنفس نورانی کیست
 و قدم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم پناه
 زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه - منظر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی -
 یگانه درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شاهی - فص خاتم بید الهی -
 فروغ خاندان گورگاتی - چراغ دودمان صاحبقرانی - صاحب سربچی - وارث سریر پادشاهی

مبدع قوانین جهان بینی - مخترع قواعد کشورستانی - غره ناصیه صبح هدایت - قره باصره آفتاب
 ولایت - گرامی ساز گوهر آدم - ولیعهد نیر اعظم - انتخاب مجوده قضا و قدر - مقدمه جتود فتح
 و ظفر - لب لباب امتزاج لیالی و ایام - زبده نتائج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و افضال -
 خال رخسار سلطنت و اقبال - قوه النظر شخص خلافت - مسره الصدر عدل و رافت فرزنده
 گوهر تخت بختیاری - فرازنده پایه تخت تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت
 شناس گوهر عمت بلندای - گره کشای کافر و لبسگان - مرهم بندنا سوردل خستگان - صاحب
 روشن رای جان بخش و جهان پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم جان و جان عالم -
 روشن ضمیر - حق بین - طریقت پسند حق گزین - هشیار خرام - دوام آگاهی - بیدار نشین -
 تخت صبحگاهی - یکتای خلوتکده نور - نور انزای نهانخانه حضور - عارف اطوار سبل - کامیاب
 صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب عالی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - منظر
 حقائق کوئی و الهی - بینائی روابط تقییدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاقی -
 منهل مستطشان زلال - وصال - مقصد سحران طریق کمال - منظر نکات شگرت و معارف
 گرامی مورد علوم لذتی و رموز الهامی - محفل آرای سفر در وطن - شمع افروز خلوت در انجمن -
 زودرس - دیرگیر - بسیار بخش - اندک پذیر - دید بان سفینه کن کن - سفینه دریای بے سرو
 بن - دقیقه شناس - حفظ مراتب - موهن شکاف تقسیم ادوات - فرخنده رای نجسته منظر -
 فرخ طامع بلند اختر - بر دبار گران سنگ - صاحب فر عالی فرهنگ - خرد آرای تجرد نواز -
 دوست پرور - دشمن گداز - ملک گیر - عالم آرای - عدد بند کشور کشائے - صاعد ارایک -
 عظمت و جلال رافع و سایه - حشمت و اقبال - پاسیان دولت و دیں - نگار تخت و نگین -
 طرازنده هفت اقلیم - برآورنده تخت و دیهیم - نه سوار صف شکن - شاه باز شیر فکن - مجاهد
 میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشید بیان سلطنت و ریاست - موسس
 ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروہ و ثقی عقل کامل - مستوثق جبل متین عدل شامل -
 در روی بزم گاه تمام نظر - در دل رزم گاه تمام جگر - در بزم عشرت ابر دریا بار - در رزم
 نصرت دریای خونخوار در میدان جرأت سیف سلول - در جولان جلالت روح مصقول -

دریاے یون انگیز عالم عطا۔ سحاب آتشبار نسیان و غا۔ انفاسش مجمره گردان بزم
روح الطافش مروه جذبان صبح فتوح۔ عدلش براعتدال فروردین از طبع خورده انگیز
خلقش نسیم اردی بهشت از خنده لب ریز۔ عنصر وجودش در فتح مغالقات متراض و متحن
عقل سلیمش در کشف مفصلات مستشار مومن۔ ظاهر فرجشیدی و شکوه فریدونی۔
باطنش دانش سقراطی و بینش فلاطونی۔ ظاهر و باطنش متراض۔ چشم و دلش بامبداء
فیاض دل را با زمان و مساز ساخته وحدت را با کثرت انباز کرده۔ بیداریش در پاس نفس
گذشته همیش پای بر هوا و هوس مانده۔ صدق معاملہ اش و کافیه تبلیس و تملیس۔
بر دانداخته عیار دانشش قلب رزاند و در زرد گوهر آموذ جدا ساخته۔ جلبا تمیر بر مفارق
عزایم دریده طلیسان عفو بر تارک جرم کشیده۔ شعله جبروت از پیشانی عاقلش بلند
طوب بیرون داده بارقه لطف از نواز قهرش نهان نور بر کشیده۔ صولتش جگر سنگین جانان
گداخته همیش زهره آهین۔ جگران آب ساخته۔ دلنگی روزگار اثر می از گره ابرویش۔
کشادگی زمانه پر توے از شگفتگی خویش۔ دعای بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام
گرفته۔ مهر و قایش بر دل برنا و پیر آرام یافته۔ بلندی تماش ناموران اکناف را بست
کرده۔ تکمین دولتش سران افطاع را از دست برده۔ طنطنه اقبالش گوش هوش
سلاطین آفاق باز کرده۔ کوکبه جلالش اندیشه ملوک طوائف فراز نموده صیت بلندش
در گنبد گردون پیچیده۔ آواز شکوهش کراں ناکراں رسیده۔ صلاے عطایش اثر
اقتصادش جهت گذشته درگاه والایش متوطن منتخبان هفت اقلیم گشته دولت
روز افزونش کارنامه ازمان و ادوار شده۔ سالع همایونش دیباچه سعادت ثابت و سیاه
نموده۔

مثنوی

آں شهنشاه آسماں پایہ	چتر اقبالش آسماں سایہ
چمن آواے دانش و فرهنگ	پایہ افزای افسر و اورنگ
تخت قہرش بدولت ارزانی	ضامن نحتش کشادہ پیشانی
حضرتش قبلہ گاہ حق طلبان	رافقش چشمہ ساز تشنه لبان

زیر پا کرده از یک اندیشی	تخت شاهی و نطع درویشی
نه فلک بر مراد او دوار	هفت اختر بکار او سیار
بزم ساز جهان بهشتیاری	پایان جهان به بیداری
مهر و کینش بزم رزم درون	جام بریزده بباد خون
بیم خاقان ز گرمی خوشی	دیم قیصر نه چین ابرویش
آسمان جلوه درین تکلیس	صاحب عقل کل جلال الدین
نور خورشید ذات ظل اله	گوهر تاج و تخت اکبر شاه
این جهان کهن از نو باد	کو کیش آفتاب پر تو باد

این تہی دست کہ از بی سرمایگی ستودن نہ جائے نشست و نہ پایے ایستادن داشت باین نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزان آفرین شدہ بوالعجب خزینہ داری کہ از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال کشودم و در خزینہ کشادم نیکبخت بودم دولت مند شدم حرف سرا بودم شناخوان گشتم بر آستانہ مجاز در حقیقت کشودم سادہ لوح بودم نکته نگار شدم در مراد کہ بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سرا فگندی بسر فرازی بدل گشت نا کردہ من بکرده مجری شد و ناگفتہ من بگفتہ مودی گشت از بارعام بدولت سراے خاص آوردہ من بے زبان را زبان سخن سراے بخشیدہ رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچہ پیشینان ہر طائفہ از طوائف عالمست کہ عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعاے ذوالاقران قدسی و صاحب نوا عبس الہی کہ در شبستان عالم شمع ہدایت و افاضت افروختہ بہناخانہ عدم فرو رفتہ اند چہ طریق عوام و چہ باین خصوص مزین گردانند این مجموعہ محامد ایزدی را نیز بر آں نظم پردازم و دعاے گروہے کہ در پیشگاہ دریافت این کس بزرگی و خدا شناسی جا دارند بعبادتہی کہ دل خواہ ادا نمایم لیکن چون این پی بردہ حقیقت از راہ مجاز می دانند کہ اگر آشفتمہ رای در بارگاہ سلطنت راہ یافتہ سفارس پہ سالاران معرکہ نماید و بوسیلہ خود خواہد کہ بگلر بگی آن دولت را رحمت پذیر فرماں رواے زمان گردانند - ہر آئینہ بسفاہست با جنون منسوب گردانند -

شخصی

چه یار اسما را که رخشنده مه را سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خود را در آن حضرت از ذره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگانی نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواہش نہ بخشیده اند و قدرت سفارش
مورچ نداده از چون منی بر در مانده بل را نیافتم کجا مزد که بر اے برگزیده ہاے آن درگاه استعدا
رحمت و تحیت مانده نماید و التماس مغفرت و اگر از نا فهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالت گاہ
تیمیز بچہ نامزد شود و در باز پرس انصاف بچہ طعن مطعون گردد بنا بر این خاطر را از بی اندیشہ
باز آورده خود را آمادہ آن ساختم کہ اگر بہت دستگیری کند و توفیق یادری نماید احوال سعادت
منوال بادشاہ صورت و معنی پیشوای دین و دینی را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال
و جلال و لغوت عظمت و کمال بدائع بزم و غرائب رزم و شرافت عبادات و لطائف عادات
این برگزیدہ الہی را بے شبانہ تکلفات نثر پر داندان نظم گستر فرام آورم تا حق عبودیت و ارادت
و نعمت گزارده باشم و ہم حقی بر نورسان عالم شہود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیدہ ہر چند
یکے ازین چہار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا کہ مقصد بلند ہست و
ہمت کوتاہ بود این دولت میسر نمی شد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکہ بر شہ گاہ
خاطر اخلاص مظاہر چنین جلوہ دادند کہ درین شغل شگرت ہچنانکہ حق مخلوق می گذاری حق
خالق نیز بجای می آری اگرچہ لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا می کنی در معنی
بحمد خداے جہاں آخرین قیام می خانی روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیک بختی
آمادہ می گشت تا آنکہ از بارگاہ انضال بخصوص نزہت این نظر کردہ و غم مہربانی مستعدان
سعادت بریں قدم سالکان شاہراہ ارادت نظر باخلاص واپس ترین قوافل ارباب سعادت
نظر بعزم را و ابوالفصل بن مبارک کہ کلاہ چہار تری ارادت پرتارک دل مانده و آستین ہفت
طراز عقیدت بر ہمیشردہ ہزار عالم افشا ندہ پر تو اشارت یافت کہ سوانح احوال اقبال قرین و
وقائع فتوحات دولت افزای مارا بخاتمہ صدق نگارش نماید چگونیم کہ این حکم فوشتن
سرگذشت بود یا بخشیدن ہمت نکاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید و واقعہ نویس

جلال آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار گرامست کردن فی سخن را بال و قلم را قدم کشید
سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جان بخش رسایند یا ناموس اکبر که از پیشگاه جیروت و تنزیل
وحی نمود لاجرم غایت نگا پوی و نهایت جستجو در جمع کردن جرائد احوال و صفای واقعات
حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتار و بدست از ملازمان درگاه قدیمان این دو دمان و دست
از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت
می در آوردم و با طرات ممالک مجسمی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقین بعضی و مطمئن برخی
بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشت های خود را ببارگاه حضور
فرستادند هر چند این داعیه سعادت افزا اتمام انجام نیافته بود و این آرزو بکمال
انصراف نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورد ما که به تو پدر
رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند و آنچه بعد از این رقم پذیر شود ضمیمه این
کتاب گرامی سازد و آنچه تفصیل که از دقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت
نشود آنرا که به هنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهی است از
اندیشه که کمون ضمیر بود باز مانده مسودات را صاده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید
تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقع نویسی از فروغ عالم جهان
آرای شاهنشاهی پر تو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن مصاحف
دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح نمودم گرامی و نیز جدی افراد رفت تا اکثری از
مناشیر معلی که از ابتدای اوزنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بحدود اقطاع شرف
نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بمنقل بدست در آمد و بسا مضامین مقدسه او سرمایه این
شکر فنام گشت و کشتش بلین بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت
و منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف ولایت
معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند
و همت کما شتم که مسودات و بیاض های هوشمندان خیرت گزین روزگار فراهم آمد و آن نیز
ذخیره برای شناسایی و سیرانی این گلشن دولت برگزیده و با این همه اسباب و گنجوری خزان

مطالب چون از دیرگاه خانه نقل خراب است و اختلاط و تناقض در اخبار و آثار شائع
 بآں بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع
 و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در ابتزاز بود تا امروز که ببالای خرد قبله بانغ
 نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در
 مجالس متعدد بصحت رسانیدم و شبهات شکوک را بکزک تحقیق و ایتقان محو کردم و چون
 باطن را اطمینانی پذیرد خاطر اخلاصمند را مجذول مجبور کار فرماید این مطلب عالی گردانید
 امید که بتأثیر اخلاص این خدمت با انجام رسالت و آنچه از عجایب این نو باده چمن کائنات
 و قهرست کارنامه مکنونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلاں را شمع
 بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایه مزید آگاهی شود سبحان الله
 چه دولست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجای می آورم و دستور العمل
 صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافه خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب
 داده سرمایه دولت ابدی خود می گردانم و چون درین کتاب که محدث نامه ایزد بیست هزار
 نام والا شکوه این بادشاه اتفاق بصریح بر بدن از ادب و درمی دانم لاجرم محضرت
 شاهنشاهی عبارت را گرامی می سازم و از بادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت
 بحضرت جهان بینی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن در از منی کنم و حضرت والده ماجده آن قدس
 نژاد بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته
 اشارت می نمایم و از جد گرامی این خداوند بجهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر
 نموده عبارت را کوتاه می گردانم . . .

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافت

برضائمرات نظائر دیده و راں دورین و رازداران مکان یقین که غیب نمایان
استار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستر نیست که بدائع حکمت غایب
و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن می کند که بواسطه ازدواج ابایی علوی
و امهات سفلی بعد ازین چندین ادوار امتزاج اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی
و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفا و کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف
و هیوط تاثیرات اوج و حفیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشندگان
نگارخانه تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون بیارگاه ظهور روی نماید
و یکتائی از پردگیان نهانخانه عدم بر ملاء اعلی و وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسله کون
و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد که وجه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن
واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی متنبه بر جمع اضداد و انانیت عقلی در هر
سرد انصاف نایاب محبت ناپدید و خواهش در فریبی و شهوت در روز افزونی خود منهد
دورین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروای که بتا بیدات اینزدی مویده و سعادت
سرمه می مستعد باشد گمیز نیست و هوشمند خیر شناسد که این دولت به نیروی بازو
معنویت و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در شیشه معاون
به بلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهر بے بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان
نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بعد از ترقیاد
با استعداد خود فائز گردد در دقیقه شناسان معامله دانی دریا بند که مقدار مدت تاسید
باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و

عظمت لوان زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بدست یاری تأیید الهی بر فرق همت گرفته
 فرق عالمیان را از فساد نگاه می دارد و کار جهان و جهانیان را بپادری آگاهی سامان
 و سرانجام می دهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کار فرماید حقیقی خواهد که نظام صورت
 و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این
 بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشه بشری و دایره امکاتی کجا گنجایش پذیرد چنانچه
 روشن دلان کار آگاه زمان باین عطیه کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان
 می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بجز می گردانید و این طائفه راهمیں دولت
 بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوای
 اندازه طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته
 پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه مشتمل بر گرد
 آوری رضای ایزد بیچونست مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگ ترست
 و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر و روشن ضمیر و درین که چشم بصیرتش قوتیای
 انصاف کشیده باشد بر همنوئی ستاره سعادت داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن
 در مهد تربیت در آورده حضرت آلتقو را طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز
 که شرح آن شمس پیشطاق و استا نهائے پاستا و کتابه مبانی توارتخ را شناخت گردید
 و شناسد که همان نور که بوسیله بشری و رابطه مصلی در مشیمه باطن قدسی موطن حضرت
 آلتقو ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملا بس قدسی منظر برای
 اشکال دیگران سیری فرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس و ادار پرست
 ظهور می کند - **تشخیص**

چندین زمان بگرد و چندین قرآن برآید - گاین اختر سعادت از آسمان برآید
 رسمیت قدیم و عادت نیست معهود که مبشران دارالملک قدم و منبیا ن فتح الباب کرم در
 هر زمان پیش از ظهور چنین مبرگزیده که پس از هزاران سال یک بوجود آید دولت مندان
 بخت بیدار را بنوید قدم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امری در تنق و قتی

مرصود و عقدہ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر در بجه از
عالم غیب مقابل مشاعر افهام می کشایند و مواجہ روزنہاے شبکه ادراکات میدارند
گاہ در عالم شہود می نمایند و گاہ در عالم امثال کہ تمثالیست از عالم ناسوت جلوه
می دهند تا بر شاہراہ شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیز مقصود و مترصد طلوع
نجم مسعود باشند چہ انتظار شوق افزایست و شوق دولت آراے و ہر آنچہ بعد
کشکش و خواہش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آن را
لذتہاست کہ در غیر این معنی صورت نہ بندد و مصداق این معنی آنکہ حضرت جہانبانی
جنت آشیانی از ظہور آنحضرت آگاہ شدہ ہموارہ بر خاک خاکساری تارک انکسار
غبار آلودی داشتند و فرق نیات بر آستان کعبہ حاجات نہادہ و روی امید
بسمت قبلہ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعاے این دردت تازہ
کہ فی الحقیقت طالع ہمایون و عمر روز افزون عبارت آرایست می فرمودند کہ

مثنوی۔ خداوند را بنور شمع ذاتت بگو ہر باے دریای صفات

بجان پاکان کہ چون گل پاک رستند درون از چشمہ خورشید شستند

کہ تاج دولت را گوہری بخش سپہر فہم را اختر ی بخش

زمانی دہ شبستان مرا نور کہ ظلمتہای عالم را کشد دور

ز خورشیدے بر فردزان وجود کہ افتد نہ سپہر اندر سجود

بقائے دہ بجان غم پذیرم کہ گر صدرہ اجل آید نیم

الحق چیزے کہ حیات بے بدل را بدل تواند شد و عمر گذرند رہ را عوض تواند گشت

فرزند خلف و جان نشین مسند ثرست کہ میوہ حقیقہ زندگانی و مصباح زجاجہ

آسمانی ست کہ از ریب عنایت ایزدی مستضی گشتہ و چراغ خاندان آبا و اجداد

طبعا عن طبق روشن ساختہ بر تخت بخت متمکن گردد و طلال عدالت و جلالت بر مفارق

عالمیان محدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادرہ ذاتی کامل و حق کامل و حق شناسی

کامل کہ اگر سر دفتر قطاب او بیا گویند لائق ست و اگر عقد سلسلہ عظمی را اب الابا و

جدا علی نماند بنفس امر موافق و هر آینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی
و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلفت گرامی سزاوارتر است و
در طلب این مطلب عالی از همه میقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نصد و چهل
و هفتم بلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمیدار فیاض زمانی سربالین
راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پرده خواب سعادت احتجاب
که خلوت خانه غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلقی نامدار گرامی
می فرماید که شمشعه عظمت از نامیده اقبال او تابان و بارقه ا بهت از جهه احوال و فروغ
و به از نور بدایتش ظلمت آباد عقول و او هام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفوه
لیالی ایام اضرات یابد و بعد از آنکه بشارت دهنندگان عالم غیب از احوال سعادت
مال آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامه ایندی را چنانچه امروز
منابر و مناخیر آن شیر بلندست و دوجه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و
چون حضرت جهان بانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمجرمان حریم خاص و ملازمان آستان
اخلاص در میان آوردند - **بیت**

این خواب که از دیده جان پرده گسل بود خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود
از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بست و در
ساگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در قبل ایشان در آمده صورت واقع را بیدار گرامی
خود میر یار محمد غزنوی که که خدائی در ویش منش بود گفته اند پر گرامی از سنوح این واقع
سعادت افزا خوش وقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولت عظیم بتوروزی
خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسان
قدربا به عزت این سلسله از حسیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود و دیگر از راست کیشان
درست اندیش معلوم شد که در زمانی که حضرت مریم مکانی خلعت جلال اجلالها بمنظر مقدس
آنحضرت حالمه بودند روشنی غریب از حسین بین ایشان هویدا بود بسا اوقات برناظران

منظره ربانی مشتبه بآئینه می شد چنان چه علی پوشان سراق عفت ست که نزدیک
پیشانی آئینه می بندد و کوب اقبال بزبان حال این ترانه می سرایند - بیت
براه بخت نهادم جبین خطلمانی هزار آئینه آویختم به پیشانی
روزے در نزدیکی آیام ولادت با سعادت حضرت مریم مکانی بر هو وحی می رقند در
اثناے راه نظر ایشان بیاض ابنه افتاده است از آنجا که طبیعت دریں حال بشریتها
منخوش و موباه شیرین و ترش راغب می باشد و خواجه معظم که برادر مادر ایشان بود
فرموده اند که ازان باغ ابنه چند آورده بدست مبارک ایشان می داد که در نظرش
پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود
آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجای می گویند خواجه چون نیک ملاحظه
می کند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن
نور ازلی می گردد و بمعنی از مهران درگاه الهی ایں را نقل می کند و ایں استفسار
خواجه بجهت آن بود که شعله انوار الهی که از جبهه النور می تافت خواجه را یارای نگاه
کردن تمامی آن نبود دیگر از والدہ ماجدہ خان اعظم میرزا عزیز کو کلتاش که بشرت
آملی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادت مند
شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روی آورد و در میان کنارم درآمد - پنداشتم آفتاب
عالم تاب در کنار من افتاد غریب حال روی نمود و عظیم حیرتے دست داد که از لذت
وجد و شوق تمام اعضاء و اجزای بدنم در حرکت و اخترازم و چاشنی آن لذت هنوز
موبوم را فرو گرفته است و ازان وقت بتأثیر آن صبح جلال و جمال و گل ایں شکوفه
دولت اقبال را چشم برافروزم که یارب نتیجه ایں شکر و حالت چه تواند بود تا آنکه باین
خدمت والا که سرمایہ دولت و دین و دنیا است سرراز گشتم و بسجده شکر ایں نعمت
جاودانی سر بلندی یافتم - مصیح

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در برگرفتم اگر چه در ظاهر بخدمت

پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم و لیکن در معنی دولت روسی بمن آورده مرا
 با قبیلہ من می پرورد و هرگاه آنحضرت را بردوش می گرفتم سعادت مرا از خاک بریکشید
 چنانچه ببرکت این خدمت که سر نوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد
 و با قبیلہ خود روشناس هفت اقلیم شدم - دیگر از مولانا نورالدین نر خان و جمعی دیگر
 که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت
 جهانبانی در خانه مسقف که در پیمای مشک داشت عشرت پیرای بودند و حروف
 نمودار ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکه آن دولت خانه اشعه نورانی تابیدن
 گرفت چنانچه نزد یگان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ بریں نورجهانتا
 آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند
 همانا که دریں زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از نهانخانه جاہ و جلال و
 نجاریں سرای عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دایره وجود خواهد
 نهاد که از کوکبه عظمتش دلمای اعدای دولت و ربوبه اضمحلال بگرداند و این خاندان
 والا نمودمان عالی را از سرفرستی و رونقی پدید آید - بل شبستان عالم را از پر تو جہسان
 افروزش ضیای و بهارے تازه روی نیاید دیگر سیر عبدالحی صور که از پاک نژادان عالی
 بود نقل می کرد که صحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده می شد
 که چشم مبارک ایشان کرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته بودند که الحمد للہ و المنة کہ
 چراغ خاواده سلطنت ما بتازگی روشن شد من بتر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین
 نشاء خواب و بیداری چنان نمودند که ستاده نوراتی از فلان جانب و اشارت بمعموره که بولد
 اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند می شد و در بلند شدن هم نور او زیاده
 می شد و ہم حرم او افزون می گشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیری
 می پرسیدم کہ این جرم نورانی چیست او جواب داد کہ این نور مجسم خلقت صدق تست و هر قدر
 کہ از سطح غیر این کہ نور بهاں افروز پر نور ساخت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او
 در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز ازین بشارت غیبی

گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از آفتاب امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاينه
 روحانی و روپایه صالح مقابل کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت
 کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده بود و نصیب باشد نموده آگاهی چرا
 کرامت نکنند و آنجا که چنین موجب از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه
 روند و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید و دور نیست اما پاک
 سیرتاں دور بین را بطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم
 عالم افروزست و آن مژده این نیز ظلمت سوز و بر دریا فتهاے دولت و وایم ملازمت این خدیو
 جهاں که بر جلالت شامیش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست و بر نکته
 دانان باریک بین پوشیده ماند که اگر چه مولانا شرف الدین علی یزدی در طفر نامه رویاے
 قاجولی به ساد و تعمیر تو منہ خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرآنی فرود آورده
 از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاجولی بهادری آمد اشارت
 بر وجود حضرت صاحب قرآنی کرده که بعد هشتم آنحضرت است اما بر باطن نور موطن دور بینان
 علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهرست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل
 فرمانروای سربلندی نیافتہ باشد و بتکای دولت آرائی ارجمندی ندیده از وادی
 تعبیر و اشارت مثالی دورست بلکه آن هفت کوکب هفت جهاں آرای والا قدر اند
 مقصود از آن لعل جہان تاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنور انیت وجود
 ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبرست که از
 جیب آن برجیس سعادت سرزده بود اگر چه او جد شانزدہم آن حضرت ست از روی
 شماره انا دریں میان هفت کوکب برج عظمت اند که نوادین شهنشاه گیتی افروز در
 جہہ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این مژده کس بزرگی و گیتی
 آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت
 شاهنشاهیست که نور سعادت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلہ علیہ این مژده
 بزرگ این منظر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایہ سلطنت صوری و معنوی ایزدانی

ارزانی داشته نور بخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقائق آثار صدق
 این معنی محقق نیست چنانچه محلی از کمالات این گروه والا درین شکر فنامه گزارش
 خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز
 گرامی احوال این بزرگان فرخنده مال را بنظر دقت و خبر مطالعه نموده عهد خلیفه زمان
 را دریابد و بر مراتب درجات عالی خود و جهان مطلع گردد و آفرین برین دریافت کند
 هیاهات هیاهات سخن دروش نیستیم که چشم تحسین از مردم داشته باشیم جائزه عظمی ازین
 گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است و خرد نکته دان
 من مہبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشتوار بای گرامی بخت آرایش
 گوش هوش سعادت مندان دانش پسند یادگار می گزارم + +

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی نطنز اللہی

ظہور نتیجہ آمال از مشیمہ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی
 ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از حذر معلی دستر مقدس حضرت عصمت قباب -
 عفت نقاب - تقدس احتجاب - بجز انقباب - ولیہ عصر - بارعہ دہر - صاحبہ روزگار -
 کاملہ آموزگار - قدوہ ظاہرات - اسودہ زاہرات - صفیہ ضافی نیست - وفیہ دافی طوبیت -
 ملکہ قدسی ملکات - مالکہ سماوی برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان -
 موجہ دریای قدم - صدق محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان ہدایت -
 سراج حلیم عبادت - مشکوٰۃ حریم سعادت - ناصیہ طاعت ایزدی - باصرہ سلطنت
 سردی - قائمہ سریر سمو - قاعدہ کمرسی علو - خاتون منصبہ رفعت - بانوئے محلہ دولت -
 نقاب گزین ہونج عزت - رفعت بخش طیلسان عصمت - عطیہ والامی عالم بالا - خزینہ
 رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرائے مائدہ ربانی - دولت عظمیٰ موبہبت آسمانی - نقطہ کواثرہ

فصل و افضل دره فاخره دولت و اقبال - شگوفه بهارستان عدالت - لوح نگارستان
جلالت - بارقه انوار ولایت دولا - ناره نیر عظمت و اعلا - زبدۀ میامن کبسی و ویمی -
نجبه مکان ستری و قلبی - واسطه عقدانش و آگاهی - رابطه انتظام سلسله کوفی و
الهی - شجره طیبیه و صفوت و صفه - ثمره مکرمه کرامت و اصطفای - مرات حقیقت نماے
درج یقین - مرقات اعتلاے مصاعد دولت و دین - اصل و اصول دوجہ برومندی -
تخله شریفه روضه ارجمندی - مستوره معجز علم و حیا - مخدره مقتضه عزت و کبریا - ذریعہ انجلائی
نورغیب شهادت - وسیله انکشاف صبح دولت و سعادت - پرده نشین سرادقات آسمانی -
حضرت مریم مکانی - عصمت الدنیا والدین - حمیده بانو بیگم ادام الله ظلای جلایا نقیباک
قدویہ اولیای کرام - قطب اقطاب عظام - سیاح بیدای ناسوت - استباح دریای
لاہوت - مصباح مکان روح - مفتاح خزائن فتوح - کلچین بسا تین تجلی - نخلبد ریاضین
معنی - امام صومعه ریاضت - ساقی میکده اغاضت - دریادل مرحله تجرید - دریانوش
مصطفیٰ توحید - مستغرق بحار مجاہدہ - مستملک بوارق مشاہدہ - مشعل دار شہستان
طریقت - قافلہ سالار شاہراہ حقیقت - اکمل مظاہرات تجلیات ذاتی - اجلائی محالی -
انوار صفائی - نرات سراپرا صاحب کشف و شہود - نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود - سیار
مشاہدہ قلوب و ارواح - نظار بواطن قوالب و اشباح - واسطرا انجلاے عام ظلام - وسیلہ
اخلاے ارقام ااثام - عارف روابط امتزاج ظہور - و بطون کاشف لوائح اسرار بروز و رکون -

قطعه

قطبی کہ بقطبین فلک داشت پیام شیران یوس را بادب کرده بحام
در بیشه دل ہزیر سرست خرام دریا کش عشق زندہ فیل احمد جام
قدس سرہ اتفاق افتادہ بحسب ارتفاع شعری سامیہ کہ سی و شش درجہ بود بعد از
گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقہ از اول شب ہشتم آبان ماہ جلالی سال چہار صد و
شصت و چارم موافق نوزدہم اسفندارند ماہ قدیمی سال نہصد و یازدہم مطابق شب
یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہم ہلالی ششم ماہ کا تک سال ہزار و پانصد و نود

و نهم هندی شانزدهم نسرین الاول دومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار
ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر که امت بهر و حصار سعادت
انحصار امر کوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه طول آن
از جزائر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موبک عالی روی توجه متغیر و لایق
تند داشت و هودج اقبال در آن حصن دولت و حصار سعادت بخت قریب زمان
اشراق این نور کینی آرد ای توقف فرموده بود و از غرائب امور که قریب بزمان ظهور
نور اقبال سارخ شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت
مولانا چنانچه منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی
بر عتبه عفت بود در اضطراب درآمد که الحاصل وقت نخست دارد بعد از زمان
ساعتی فرخنده که هزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران
مجلس استحقاق نموده که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور آفتاباری نیست
مقارن این حال آن اقتضا بر طرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نخست بقدری
فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که در آن هنگام وایه از آن دیار آوردند
که متکفل این خدمت شود چون کمره منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن
آن نفرت نمود مزاج اعتدال سرشت متزجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت
مختار رسید از رگزر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود مهران حرم قدس گفتند که
الحان حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق
نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست در همین حرف
حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت و جح بیچار ساخت و در آن ساعت مسعود
آن گوهر کیتای خلافت با بخت بیدار بنظهور آمد در سراپرده عصمت و سراق عزت
بساط بگسترد و جشن شوق انبساط ترتیب دادند پر دگیان سرگامی و عصمتیان حرم
پادشاهی دیده امید بسمه شوق کحل کردند ابرو می بر او سحر طرب داوند گوش
بشارت بگوشتواره مراد بر آرد استند چهره آرزو را گلگون عیش زدند ساعت تمنا را دیده

مقصود بستند پای رقص بخلخال جلوه در آورده بجوایگاه عشرت و شادی درآمدند در
زمزمه مبارکی و مبارکبادی برکشیدند پرستاران گلچهره بگلآب افشانی شوق را ابروی
تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خند بر عطران پاشی سمیران را در زر گرفتند گلبویان
سمن عارض بصدل کا فور آمیز گرم رفتار ان جلوه را اعتدال بخشیدند مجربای زریں
در حاشی بساط بخور انگیز کردند از عود سازهای غیر آگین سرپوش برداشتند خیاگران
برده ساز جادوئی بخودی بینا کردند و ترانه زنان نغمه پرده از افسون بیوشی در دیدند

نشدی

هم از هندی زنان نازک آواز چو طاقسان هندی جلوه پرواز
هم از چینی نوازان سبک دست ز ساعربای می گشته سرمست
هم از قانون نوادان خراسان دل مشکل پسندان برده آسان
هم از دستان سرایان عراقی نو ساز نوید عشر باقی

آنحضرت مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفل چون بزم روحانیان
تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشا میان ملا را اعلی بے واسطه حق بصر تفرج کنان
گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بے زبانی بایں ترانه تر زبان گشتند **نشدی**
ایں چه مستی است که بے باده و جام مست اینجا باده کز جام ننوشند حرام است اینجا
خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و ماند های نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهای
رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند از یش شگفتگی و خوشحالی
چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توأم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمس
باز گویم که پس از چندین تکاپو و جستجو نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن
عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مہبط بطون صنائع و خلوات قدسی
بمنصه ظهور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملا را اعلی و کامروای روحانیان
تجرد نژاد از اندازه گویائی بیرون است همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع
فرمود قاصدان تیز گام و سوران چابک خرام بجانب خیم اقبال و مسکرا جلال که مست

که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدن این مژده جانفزا و نوید دل کش
شتافتند و فردای آن شب که عامل روز سعادت بود وقت صبح صادق اذان منزل
بدولت کونج شده بود و قریب نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکش و خوش
بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقرران سریر اعلیٰ بخدمت حضور قیام داشتند

فتویٰ تازه درختان یفلک چتر سارے سایه فگن بر ظلِ همسارے

غفل مرغوله مرغسان راغ ریخته بر بزم نوازے قراغ

ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سفیل که غلام قدیم حضرت جهانبانی
بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد اذان بخطاب صدر خانی بلند نامی داشت ازین
سیاه که رو پیدای کوفین درو مضمیر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت
فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم.

بیت

بادشاهان جهان را سرور هفت اقلیم غردگانی چنین مژده اقبال دهند
ازین جانب نیز جایک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند
و آن سوار رخس سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق پاوانهای بلند شهریار جهان و
جهانیان را بشادمانی جاوید مژده دادند و بطولع نیر جلال از افق امید نوید رسانند
که پییده دم صبح مراد بر حسب آرزو میدو و سر دین بهار اقبال طبق امید سر بر زمین
لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بدر گام خداوند گاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری
مالیدند. بیت

تاج رفعت بر پیر روی طاعت بر زمین پای دولت بر سر بر فرق منت در سجود
بعد از ادای وظائف شکر معسکروالاستافتة - بیارگاه پسرگاه در آمدند جهان ما از جشن
عشرت و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه
گشت بارگاه تربیت یافته بآیین جایونی دلکش تر از جشن گیمرتی و بزم فریدنی -

رباعی

ای دیده بیا قدرت پیچوں بنگر دین بزرگه از درون و بیرون بنگر
گردد ذوق تماشای دو عالم داری آرایش این جشن همایون بنگر
جهان پیر بگ نوای جوانی از سر گرفت دو عالم دیگر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد

رباعی

ساقیان دست بجام می میغش کردند خضر را تشنه این چشمه آتش کردند
ایم چه می بود که ساقی بقدر غایت فرو که سح و خضر از رشک کشاکش کردند
مطربان دستان سراو معنیتان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پرده های
رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشته مقصود در زدند و نوازنان غمهای
جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نایبان گرم نفس نفسهای راست
آهنگ بر کشیدند نگیان دلها را بزلف مطلوب در آو نختند دایره دستان آینه اقبال در پیش
رو نهادند ظریفان شگرت از رنگ آمیزی ظرافت نکته سخنان سحر پر و از زبان سخن آفرین بستند
یمان نادره حرف در بذر گوئی بهای مجلسیان را در قهقهه شوق در آوردند سپه سالاران
جهان کشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارک بادی بتقدیم رسانیدند و
طوایف اعظم و اهل و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش نشان
اسکندر پسند و اصطبلاب دانان رصد بند که علی الدوام از هم نشینان محفل نهائی و همرازان
اسرار آسمانی بودند زانچه طالع محمود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات
کواکب اتصالات کلی و تفصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت
و مدارج خلافت چنانچه رقی از آن جداول بر صفی اجمال کشیده می آید معروض داشتند و
انچه حضرت جهان بینی جنت آشنایی که در علوم ریاضی پایه بلند و فکر می فلک پیوند داشتند
و ضمیر باریک بین آنحضرت آینه دلکشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود بدریا
والای خود انبساط عجائب و استخراج آثار طالع این کارنامه اینردی فرموده بودند با نخبه
دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتائج احسام و اجرام پے بر موز غلبی برده بودند

مقابلہ فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق
 بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب
 ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحائف سعادت و صفای دولت ثبت
 و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویای صدق پیرایے ظهور پیوست
 تبارک الشدزی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و پیر نور و ضیا فرود آمد و از
 مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرائف این نام بدائع
 انتظام کی آنست که خدمه اخوی اعظمی جامع الکلمات صوری و معنوی ملک الشعراء ابو الفتح
 فیضی در بعضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات
 عالیات اند و در عالم تجرد و ترک آثار آن بوجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مضامین
 ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بنیات حروف آفتاب که دو بیست و بیست و سه
 عدد است موافق است بعدد حروف اکبر - رباعی

نوری که ز عالم آرا پیدا است از جبهه شانه نشسته والا پیدا است
 اکبر که بافتاب دارد نسبت این نکته ز بنیات اسما پیدا است
 انہی کلام و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکیرو عارفان
 آثار و تراکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون بعوت و ظہور
 تنہلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلماتیت حروف باعتبار تجرد از لفظ امتزاج بالفاظ
 آگاہ اند ازین حروف بیست و مشتگانہ ابجد هفت هفت حرف بہر عنصری از عناصر
 اربعہ نسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب
 چهارگانہ بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سائر بعوت فضل و کمال آگاہ میسازد
 چنانچہ الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و ہر گاہ اسمی بطریق سویت
 در عنصریت از حروف فراہم آید کہ عنصری درال ناقص نبود و عنصری کمر نیامد ہر آئینہ
 آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاء الیست کہ او را در حسن سیرت
 و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام است

و در ضمن این نکته دیگر بر رویه ادراک جلوه گر شد که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف
پیدا شوند نابود و پراکنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که
آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالای خود را که آتش ست بر می دارد و با که
مادیت دشمن پایان را که خاکست پراکنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از روی
نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبر داشته از فیض سعادت و کمالات مسمی بهره مند گردند.

ذکر صورت زاپچه مسعود که در وقت ولادت اشرف بوجب ارتفاع اضطراب

یونانی مثبت یافته بود

میا از آسمان سنج رسد بند	نگاهت گمن بعقل جسر پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین	سعادت نامه هر دو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده نشور	سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را
که در معرفت اضطراب و تدقیق زیچ و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم در
ممارستی تمام داشت بجهت تشفیص زمان سعادت تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت
قبا ب ساخته بودند و او خیال بمسکرو الا نوشته معروض داشت که بار ارتفاع اضطراب
یونانی و حساب زیچ کورکانی طالع سعادت مطالع سنبل استخراج نموده شد صورت
زاچچه اقدس است *

عطار الدرب	میزان مشتی پاک	زهره الد	سنبه ور	اسد ک	ذنب الرباط سرطان ک
قوس الحمر		سم السعادت لواله		سم الاعداء را الحمر	
جدی علا مشتی ی ع ک		قوس ک ح نه		سم السفر ح مه	
دلو دو		حوت دو		ثور بهم گلام سالم	
رأس الرباط				حل والم	

نقشه برائے استخراج زائجه بشکل دیگر تخریر رسید بریندی و منتهی باسانی تمام و
سهل ترین وجه بے وقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود

جدی تریج ح زحل	سنبه ساقط پا عطار	طالع حمل مقارنه ال ی ع مشتی
عقرب ساقط قوس ثلثیت مشتی	اسد ثلثیت م و ط مشتی	سرطان تریج ح ه ه قمر
دلو تسدیس س ص ت ع زحل	میزان مقابله ک ط ت زهره	نور ساقط وب زهره
		جوزہ تسدیس ک ق عطار

اگر چه منبسط برج ذو جسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دنیا چه اقبال ثبات طالع
 با معان نظرو لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول
 برج و آن با تفاق اهل تخیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض
 منسوب و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرا و مستند خلافت و صاحب طالع
 عطار درین زائجه اثرن بمنزله سعد اکبر است چه مشتری که سعد اکبر است با اوست و عطار در
 کوبی است که با سعد سعد زگر گردد زهره که سعد اصغر است در خانه اوست چنانچه عطار در
 خانه زهره است که میزان باشد و منسوب است بعقل و دانش و فراست و کبایست و آن هم
 بحسب تسویه دهم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق با سباب معاش و قوم زندگی
 دارد افاضه کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را
 بنور عقل بیاراید و عقد پای دین و دولت را بسرا نگشت خود بختاید و زهره که سعادت
 و مینت مشهور و بعیش و طرب منسوب است درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور
 و مواد ذوق و حضور آماده می دارد و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته
 و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و آیام زندگی را با عیش
 و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوهمت
 و استقام طبع و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است ناظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است
 اسباب عشرت و کامرانی و بروج اتم تا عاقبه العاقبه مقارن حال فرخنده کمال آن
 حضرت می دارد و عطار در ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و
 سعادت بر سعادت افزوده و لذت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلوهمت و سمو منزلت بر همه فائق
 باشد و بار باب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و
 دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده
 احرام طواف آستان رفیع او بندند زائجه در ضمیر الهام و رود او پر تو حضور اندازد و موافق
 عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصف و معدلت بر روی عالمیان کشاده در جمیع
 امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته

را کمتر دست داده باشد بهمت بگمارد و دران عمارات دل پسند با انواع خوشحالی و خرمی و اهنای
آزادگی و بیغمی بگذارند و از جمله غرائب آنکه زهره خانه عطار دست و عطار در خانه زهره
و سه سعادت جمع شد یکی سعادت مشتری و دوم سعادت زهره و سوم سعادت عطار
که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادانته و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش
امور جهانیاست علی الخصوص کرامت فرمائی جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار
در خانه سوم در پنج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موجب نموده و چون
و از هبوط برآمده و بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظر بخشانه نعم که
خانه سفرست همواره در سفر ریایات فتح و ظفرش سر بلند بوده از آسیب و آشوب زمان
در کف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانه سوم که باقر با نسبت یافته عقرب است از
اقارب عقارب خبر داده و زحل در اینجا نزدیکان دور را بخوست و نکابت بهاویه صلاّت و
هلاکت رسانیده و قوس و تدرّاج است و آن خانه عواقب کار با و مشتری که صاحب اوست
نظر تسدیس دارد و متصل است بعطار و مسعود و در حدود و شلّه خود است در هر کار که
توجه فرماید باسان نرین روشنی انصرام یابد دعا قبت کارش بکار وائی باشد و خانه پنجم که
خانه فرزند است جدی است و آن بر حیت بسیار فرزند و مرتخ که کواکب سپاه است
در آنجا است و که خداست طالع است که مدار قانون عمر بردست و از جلایل امور آنکه این
کوکب الجیش در بیت الشرف است در وجه و مثله و دریجان و در جان اثنی عشریه خود
از عمر در اندر و مستد گردانند و از بسیار اولاد و اخداد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار
کامکار اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوسه را کامیاب نظرد نصرت دارد و از جمله اتفاقات
حسنه آنکه در زائجه طالع حضرت صاحب قرانی نیز مرتخ در پنجم بود چنانچه در مظهرنامه ابرار یافته
و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مرتخ اعتبار کرده اند و درین زائجه قوی حال
قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانست که این کوکب والا در بیت الشرف است با قوتی
که گذارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت
و تسخیر ممالک آگاهی سازد و ایامی نماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر شود جاه او

بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطه تاثیر علویات و سفلیات است زائد النور آمده
 بدولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست که بشایه روح مست و مربی بدن در
 خانه پنجم است متصرف از مرتجع به تثلیث زهره واسطه دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت
 بدن گشته و خانه ششم ولوست نسوب بشکر و صاحبش که زحل است و رسوم واقع شده که
 خانه اعوان و انصار است و راس در دست لشکریان را از خیل محکمان و فدایان دانسته
 و تدسایح خوشت بدرجه هفتم که حد زهره است و از مثلثه و اورجان اوست مخدرات
 حریم عصمت را در لوازم رضا جوی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از
 نیکو خدمت کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل است صاحبش قرنخ
 که سعادت مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده در
 مواقع خوف و مکامن خطر خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته
 مواد سرور جمعیت در سفرهای دور آمده می دارد و موجب ازدیاد ملک می گردد و هم سعادت
 در و تدعاشتر است که خانه دولت و اقبال است و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و همچنین سعد
 اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزان روزگار
 را در حیطه تصرف و قبضه اقتدار و در آورده خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زائد النور
 در پنجم طالع بواسطه نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانه دوازدهم
 که خانه دشمنانست و نب جائی گرفته در خواری و نگوئساری اعدای دولت ابدی پونده
 اهتمام دارد بے دولتی را که از قبل اطاعت روگردان شده بیادیه فنا سرگردان ساخته
 صاحبش که نیز اعظم است در خانه سوم که جائی اعوان و انصار است جائی گرفته بسیاری
 از مخالفان را پیشان ساخته در سلک بندگی و جان سپاری در آورده و از غارت این
 طالع آنکه عاشر که خانه دولت و سلطنت است که خداوندش صاحب طالعست و مقرر که
 هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را بر تبه بلند رساند لیکن بواسطه موانع از قوت بفعل نمی
 آید و درین طالع مسعود آن خانه جائی دولت و سلطنت واقع است هرگاه که دولت در
 خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ؟

تصویر زائچه طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مکی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت
است و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیز اعظم که از جمیع افراد عالم نظیر
تزیینش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده و این نشانی ست روشن که
صاحب طالع بر شهریاران نامور فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز
قوام سلطنت و ایالتش استحکام و انتقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار
و استدامت انجامد پیچہ قهرش دست گردن کشان بد سگال تاب دهد و آوازه کوس
نبردش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زائچه قدسی بموجب تحریر عمده
منجمان هندوستان جو تگرایی که از ملزمان عتبه شاهی بود رقم زده کلک تصریح می شود

<p>مشتري اربع بطالد سنبله دو کا مطارد الدری</p> <p>زهره الحره الجمیع جبار</p>	<p>اسد لوا طرب</p>	<p>سرطان لوا اید و قیقه ۱۵ ۶۴ ۱۵</p>
<p>عقرب له ربط</p>		<p>ثور ربط</p>
<p>مریخ الرحمه قوس بیم</p> <p>حدی لوا قمر ایت نه</p>	<p>دلو لوا لب</p>	<p>حمل بیم حوت لوا</p>

با وجود کمال بے تعلیتی و بے تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین ششده عظمت و جبروت که از پیشانی سطونش می تابد دلالت می کند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد می گویند نزدیک بواقع باشد در کتب احکام این طبقه مقرر است که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهکاران باشد و بآئین عدل و انصاف اگر آمد و کارهای بعقل قوی و رای متین خود سرانجام و بسفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضا جوئے شود و مشتری و زهره در خانه دوم فراهم آمده صاحب

طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانه عطار دست
بعطیه حسن و صورت تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی
و اندیشه بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی
شکستگی ممتاز ساخته و زهره در سینه بآرائش مخدرات سراوقات اقبال و افزائش
پیرایه حسن و جمال اتمام نموده و نیر اعظم در سوم ست هر چه خواهد از کارهای بزرگ
بے ملاحظه کسے بجا آورد و توانا باشد و برادران بیایه اور سند بلکه نجم طالع اخوان محترق
گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطار در سوم ست هنرمند و
کاروان بوده به پیکارے خوش نداشته باشد مشقت کش گردد در الهیات و دیگر فنون حکمت
فکرهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد و چون در میزانست مشهور آفاق گردد و
کارهای پسندیده فراوان می دانسته باشد و در ازمنه ممتده جهانستایی و جهانیانی کند و
تدبیرات صائبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و آسودگی فراوان
بیند و خدمتگاران رضامند بحساب داشته باشد و شجاعت ذاتی بحقل کامل خود کار کند
و چون در میزان و در ثمرست صاحب خزان عالم شود و چون در سایه گرا نماید آفتاب
جهاں تاب ست خزان بیکارانش بر تهاے مدتهاے مدید و عهدهای دراز برقرار بماند
و سفرهای دلخواه بحامراتی و کام ستانی کند و از بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران
سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هر چند بس و سال بزرگ گردد و قدر او بزرگتر شود
و کثرت سپاه و کمال دولت و جاهے مشقت و تردد او حاصل آید و به دولت و اقبال
دیرگاه بماند چه ازین بطی تر کو کبی نیست سعادت و استقامت سلطنت و امتداد زمان از
عطیه های دوست و نیر اعظم و زحل عطار در یک برج اند و دوست پرور و دشمن گاه باشد
و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند و مرتب در قوس ست جهانیان او را ستایش کنند
چه در مثلث طالع در تربیت دوست خودست و دوستی قوی حال که آن سعد اکبرست
اندیشما و غمهای طوائف عالم دور کند و خوش دل و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی
و ذاتی و عرضی بزرگ بندگان و بادشاه و بادشاهان شود پر تو شهرتش عالمگیر گردد و صیت

عظمتش از کمران تا کمران برسد بسیاری از سلاطین در تخت حکم او باشند و از و اندیشه نا
 بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه مشترکیت و نیرا عظم نظر برود دارد سروران جهان سر
 بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم است
 و دشمنان او بزرگان باشند اما با او نرسند و تاب بارقه قهر و عظمت نیارند و همیشه دوستی او را
 ترتیب دهند تا با اقتباس انوار و قاف آواز آفات سلامت بمانند و چون در جدی است
 و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل
 خصوصیات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق او بان مختلف و مشارب متفاوت
 نموده هر طائفه را به نیکو کاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب اباد تقلید برآمده
 بجاده تویم تحقیق گردانند و چون مشتری بر و نظری کند قدرت و قوت بادشاهی او زیاد
 از اندازه قیاس باشد و صاحب فرزندان ثایسته گردد و چون زهره ناظر است عقافت
 بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بمرهاے دراز باشند و از رضا جوئی فرزندان
 نیک نهاد کامران شود و ضابطه چند از کتب حکماے هندوستان که دلالت بر جلالت
 قدر این زائجه قدسی می کنند نیز ایرادی یابد و چون دوازدهم یک از کواکب سیاره
 واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و عیار عارضه بدامن غایت او کمتر
 رسد چون در عین قوت بوده شهادت بترت و سعادت شرف داشته باشد بادشاهی
 بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بیان
 مسترت آرای گردد و چون دهم زائجه دوازدهم قمر مرتخ است حصول این معنی بر وجه
 کمال رود و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن
 باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم
 نیرا عظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر
 قوی حال صاحب اقبال بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شود صاحب
 این سعادت هرگز منزلزل نگردد و پای و قار در دامن تگن و پردلی کشید دارد
 و زائجه توهم و ثایته تغییر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین زائجه مقدس و رود سقد

در دوازدهم اتفاق افتاد افاضه سعادت می نماید چون صاحب طالع نیز اعظم باشد در سوم
 واقع مولود اشرف را بر مرتبه سلطنت عظمی رساند چنانچه درین دیباچه پرتو ظهور دارد
 و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر کشور کشائی و فرمانروائی مولود مسعود
 آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر جز طالع یا قمر
 ورنه بهر برج باشد و چهار کوكب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع
 متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد و درین
 طالع با وجود بودن قمر در بهر خود قمر را پنج کوكب ناظرند نیز اعظم سعد اکبر اصغر زحل عطارد
 و درین زائجه قدسی صاحب طالع در خانه سوم است مولود اقدس را اگر برداری باشد
 دیر نماند جان سپارد هم رسد و نیکو کار و بخشنده قوی حال باشد و سلطنت بی گزند
 و سعادت بی انتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقع است کارهای عظیم کند
 و شغل های شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بداند نشان را
 تنبیه فرماید و ازین اندیشه پیرامون ضمیر و الایش نگرند و صاحب سوم در دوم است
 بیچاره ای از پا افتاده را دستگیری کند و با خوشاوند سعادت پیوندد بهر بانی پیش آید
 و سائر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند و از حدائق افضال
 و اکرام او ثمرات برچینند و مقرر است که اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرمی سلطنت
 علیار سد چنانچه در زائجه مقدس صاحب سوم سعد اکبر است هر آینه دلالت دارد بر خلافت
 کبری و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مرتب است در پنجم جا گرفته پدر و الا قدر از وجود
 اشرف او موید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او در از عمر باشند و دولت
 و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم مشتریست در دوم است خزانیش فراوان
 شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی
 و دقائق ادوار و رموز لغات بارپاک بین و موسی شکاف باشد و صاحب ششم زحل
 در سوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشه های ناشایسته پیش گیرند و پایمال
 قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم است امور شوکت و اہت بتدبیر صائب

خود انتظام دهد و در خاطر او این ازو جائے کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سر بلند
 شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم ست بتدبیر والائے خود اموال فراوان و خزائن
 بے اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست افتد و صاحب نهم مرتفع در
 در پنجم در خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد و هر چه
 با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری
 و عدالت گستری بر سر برد و او را فرزندان دولت مند حق پرست شود و متادب آداب
 اطاعت در رضا جوئی باشند صاحب دوم زهره در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان
 خویش با ادب رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطار و در سوم ست خدمتگذاران و ملازمان
 درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست
 و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند
 و از صدمه صدمه کوس دولت و غلغله هیچکس عظمت او سر اسیمه پراکنده گردند
 و خائب و خاسر روی بفراموشخانه فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود
 مولود مسعود بادشاه بزرگ گردد و بردشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در
 جدی که خانه زحل ست وقوع یابد و در نه به زحل جائے گیرد دلالت کند که اکثر عالم
 فرمانبردار مولود محمود باشد اطراف مالک او بدریائے شور منتهی شود و ایام سلطنت
 سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقرر است که چون در زائجه ولادت زحل در ثurf
 باشد مولود اشرف ببادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و
 دلائل درین زائجه مسعود رقم ظهور دارد . .

ذکر زاینچه سعادت ارقام که علامته الزمان عهد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سانس که قدوة علمائے روزگار نقاوه دانش اندوزان آموزگار قسطاس علوم
دقائق اقلید مغالط فہوم مرتقی مدارج علیا مباین حقایق اثبات نقابو اہر معانی جلال عوام
یونانی پرده شکاف روابط نور ظلام نکتہ طراز حرکت و سکون ابرام و اجساد غنقائے
ادج بلند پروازی علامتہ الدہر عهد الدوله امیر فتح الله شیرازی برہنہ منونی حجت بیدار
بیایہ سریر ارفع اعلیٰ مشرت شدہ ہر انتہا رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روز
راقم این شکر فنامہ مذکور ساخت کہ زاینچہ طالع مسعود مختلف بنظر می رسد مامول نیست
کہ ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کردہ بمیزان تحقیق نسجند خدمت میراز کمال تدقیق
بنظوابط فارسی و قوانین یونانی استباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون با اعتماد
محرر معتمد ترین زاینچہ است صورت آنرا یا انمودی از احکام ایرادی نماید + +

ذنب	نوت د شده م	م الولد علی قول	طالع	م المال	مشتري عطارد نصره و طفر
والا بطرحم وال بس	ه الد الخیر	من مال لاسد	الد الح نسف	ه الد	دند بربر والد الد داء زحل
برطان	م اب مط	سنبه	زهره	ه الایحه ل	رجا سنبه
نزدیج	اولد لغوی	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده داند
م	وب م ط	ه الد الحیرم	ه یدیت	عده	عده الامرا حق بقوس
ه مدح	علم و حکمت	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده الامرا حق بقوس
حوت عه	عیب و نقره	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده الامرا حق بقوس
الما امور	نویج لبم	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده الامرا حق بقوس
عواقب	الایت الح	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده الامرا حق بقوس
م ص مدح	الب	موت الات	عد دلا حوت	عده	عده الامرا حق بقوس

م سعادت	م ثور	میلان اول جرد اجتماع مقدم پس سم السعادت پس دج	م سفرالر	م خصوصات
نوط اب	رطاما	طالع کد خدایا از عمر میلان اول زحل ست	ح ب الح	والر میت
م طاک	طاک بقول	پس مشتري و از عمر سم السعادت عطارد پس	عقرب	م موت علی قول
رط الد	ب الد الر	مشتري پس زحل و از عمر درجه طالع اول شمس پس	الرا	ح دل
م مرض	الزهد والارح	مشتري پس مرتجح پس زحل		
ب د ع				

م والد المذکر علی قول	م درجه الحیة والتقاد الساعت	قمر مرتجح قوس
الحر مط	ماک ح	طالع ب طالع الح الوبا
حل		م الملك
الح ا		ح الح لط
م الام		السر الط
اه ح		میتونقا لقاعة جدی م الحیل و الام
م شرف		ط الد ح
ح ک ح		م الموت
		ب ب ل

مرکز طالع اشرف. درین زائجه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیارست بیست و هشت

درجه سی و شش دقیقه اسد است و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت
 طالع از خانه نیر اعظم است کوکبی صاحب ثروت خانه او بیست و حد مرتخ است و رب مثلثه
 اش سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجد و دریجان مرتخ و نه بهر مشتری دلو و
 و هفت بهر مرتخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکور است و نیره و از نخست خالی
 و مستولی برین طالع نیر اعظم است بخوی از شرکت زحل و زهره و در برج سنبله در بیست و شش
 درجه بیست و سه دقیقه سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقوله در بیست و چهار درجه و بیست و سه
 دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه هفده دقیقه و سهم موالاب در بیست و چهار درجه
 و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة
 در چهارده و دوازده سنبله است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه چهل و سه دقیقه
 سنبله است خانه و ثروت عطارد است و عد زحل و رب مثلثه اش قمر است بشرکت
 زهره و خدمت مرتخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و او در جان قمر و اثنا عشر
 نیر اعظم است بهر و یو ط زهره و وبال مشتری است و مستولی برین خانه قمر است و این
 درجه مذکور است خالی از ظلمت و نور و نخست و سعادت مشتری در پانزده درجه و سیزده
 دقیقه سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه
 میزان است و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم القصره و الظفر در
 یک درجه و هفده دقیقه میزان است و جزو اجتماع در بیست و بیست و چهار دقیقه
 میزان است مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزان است و خانه
 زهره است و ثروت زحل و حد مرتخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت
 مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد و او دریجان و
 هبوط نیر اعظم و وبال مرتخ است و مستولی برین خانه زحل است و این درجه مؤنث است
 و هیضه و خالی از نخست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه سی و سه ثانیه
 عقرب است و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلموس
 و محی الدین مغربی در هیجده درجه و نه دقیقه و سهم الاسد قاندر سهم العبد بقوله

در بیست و سه درجه و دوازده و سهم الامراض بقوله در هفده درجه و بیست و یک دقیقه
 نیز اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب است ذکر خانه
 چهارم بیست و هفت درجه و بیست یک دقیقه عقرب است و این و تدقائم است و خانه
 مرتخ و قدر حل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مرتخ است بشرکت زهره و
 خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مرتخ است
 و این درجه مذکور و قیمه خالی از نخوست و سعادت است و سهم سفر الیبر در دوازده درجه بیست
 و هشت دقیقه قوس است و سهم انصوبات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه
 عقرب است مرکز خانه پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر
 مشتری و ثروت ذب و حد مرتخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
 زحل است و دریجان شمس و ادر جان زهره و اثنا عشریه مرتخ و نه بهر مشتری و هفت بهر
 زحل و هبوط راس و وبال عطارد است مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل
 و این درجه مذکور است و قیمه و از نخوست و سعادت خالی سهم السلطنت و الملک در بیست
 و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است منقار الدجاجة و نسر الطائر در بیست و پنج
 درجه و مرتخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه
 و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش
 درجه و چهل و هشت دقیقه جدی است خانه زحل است و ثروت و حد مرتخ و وجه شمس
 و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرتخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادر جان
 و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر است مستولی برین خانه مرتخ است
 بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکور و تیره و نخس است و راس در بیست و هفت درجه
 و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه و لوست و سهم الحنسی و الاسارس در بیست و چهار درجه
 و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم موت الاخوة در ده درجه و یک دقیقه و لوست مرکز
 خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه و لوست خانه احد و اثنا عشریه
 زحل و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و در حد قمر و دریجان

زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و دو بال شمس است مستولی برین خانه زحل
 است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکور و مطلقه و خالی از نخوست و سعادت
 سهم الاله و البقار و الثبات و المحبته در بیست درجه و هشت دقیقه حوت است مرکز خانه
 هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت است خانه و نه بهر مشتری و شرف
 زهره و حد و وجه در بجان و ادرجان و رب مثلثه اش مرتخ است بشرکت زهره و خدمت
 قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد است مستولی برین خانه زهره است
 بشرکت مرتخ و نحو شرکتی از قمر و این درجه مذکور و قیمه خالی از نخوست و سعادت است
 سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم السعاده در دو درجه و پنجاه و
 سه دقیقه حمل است مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانه مرتخ
 و شرف نیز اعظم و حذر حمل و هبوط و ادرجان و وجه و دو بال زهره است و رب مثلثه اش
 مشتریست بشرکت نیز اعظم و خدمت زحل و در بجان و نه بهر اثنا عشریه و هفت بهر
 مشتریست مستولی برین خانه مرتخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی و از زحل و این درجه
 مذکور و تیره از درجات ابار است سهم الولد المذکور بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه
 ثور است و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه
 ثور است مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بست و یک دقیقه ثور است خانه و ادرجان
 زهره و شرف و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرتخ و در بجان زحل و نه بهر
 و هفت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و دو بال مرتخ است مستولی برین خانه زهره است
 بشرکت نام و قمر و شرکتی از مرتخ و این درجه مذکور و تیره و خالی از نخوست و سعادت است
 سهم السعاده بر قول غیر بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است
 و سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است و سهم المرض در بیست و پنج
 درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکور بقولی در بیست و نه درجه
 و چهل دقیقه ثور است و سهم الابرار در چهار درجه و سفر دقیقه و سهم الا ملاک در نوزده درجه
 و شش و نیم دقیقه و سهم الاعداء بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه

بخاست مرکز خانه یا دهم بست و هفت درجه و یازده دقیقه بخاست خانه و نه بهر
 عطارد و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حدود
 ریجان زحل و وجه شمس و ادرجان مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است و این
 درجه مونت و قیمة و خالی از سعادت و نحوست است سهم عواقب الامور و سهم التزویج
 در چهارده درجه سرطان است مستولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل مرکز خانه
 و دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان است خانه و وجه قمر و
 شرف و نه بهر در ریجان مشتری و حدود بال زحل است و رب مثلثه اش مرتخ است بشرکت
 زهره و خدمت قمر و ادرجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مرتخ است مستولی برین
 خانه قمر است بشرکت مشتری و مرتخ و زهره و زحل و این درجه مونت و تیره و خالی
 از سعادت نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه
 اسد است و سهم العلم و الحکم و القلب و المنفرة در بیست و دو دقیقه و سهم الولد یحی
 در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه
 و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در هیزده درجه و بیست و دو دقیقه
 اسد است و درین زائجه میلانج اول جزو و اجتماع مقدم است پس سهم السعادة پس
 درجه طالع و کد خدا و از مهر میلانج اول زحل است پس مشتری و از مهر سهم السعادة
 اول مشتریست پس زحل و از مهر درجه طالع اول شمس است پس مرتخ + +

شرح احکام این زائچہ بذریعہ کہ ہیکل بازوی انجم و افلاک و و تعویذ تارک قرون ادوارست

چون اساس زایچہ قدسیہ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام
این زایچہ مقدسہ ناگزیر ماست **احکام خانہ اول** چون مرکز طالع از اسدست کہ خانہ
نیراعظمست دلالت می کند بر علو قوت و بہار بودن ہیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر
فراخی پیشانی و کشادگی سینہ و قدرت و بسطت و شہامت و عظمت و مہابت و حسن منظر
و قوت و باغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبلہ است کہ خانہ و شرف عطار دست
کہ در خانہ زہرہ در دوم طالعست و متصل بہ مشتری و در حد و مثلثہ خودست باید کہ در ہمہ
امور مالی و ملکی بہ نفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مہام خود نماید و
چون مستولی بریں طالع شریف نیراعظمست بشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک ہندوستان
و بعضی از اقلیم چہارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیراعظم بعد زحلست
بادشاہی ہندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم کہ عطار دست
متصل بصاحب طالع شدہ دلالت کند بر آنکہ مال و ملک یا سانی دست دہد و بودن طالع
و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرۃ المطالع دلیل قوی بر درازی عمر
و امتداد سلطنت باشد **احکام خانہ دوم** چون مرکز خانہ دوم از سنبلہ است کہ خانہ
عطار دست متصل بہ شمس و اکثرش از میزان کہ خانہ زہرہ است و او در طالعست کہ خانہ
و شرف عطار دست دلالت کند بر آنکہ مال و ملک از مہر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل
شود و یا بندہ منصب بزرگ بادشاہی باشد و بودن مشتری دریں خانہ در خود و اتصاف
عطار و باوقوی این معنیست و بر آنکہ وزیرا بقوت عقل و افراین صاحب طالع در انتظام
امور ملک و مال کوشند نہ بتدبیر خود بلکہ اندیشہاے ایشان پیش تدبیر خود یوزمان ننماید
و چون صاحب دوم در طالع است خزائن بحساب او جمع شود و چون مشتری دریں

خانه است مال برادر مسالک رضا ایزدی صرف کند و در مرفیات خدای نگاه دارد
و نظام احوالش روز بروز دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول
عمر گرامی ست چنانچه فرزند زاده باشد گرامی را در یابد این سعادت نشان بنظر تربیت
او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم ست و در شرف هرگز نقصانی به خزان معنوی
او نرسد و هیلانج که جزو اجتماع مقدم ست درین خانه است مقوی این معنی ست
و که خداه که زحل ست و در شرف خود و سرکش که مشتری ست در اینجا آمده عطیه عمر مقدس
از مرد و که خداه و سوم که مرتخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد
و بودن قمر مستولی برین خانه مویدی دیگر ست براساس این سعادت احکام
خانه سوم چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال علم و آهستگی و وقار
و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام یکجہتی نباشد اما چون آن مرکز
که صاحب طالع در دست خانه مرتخ و مثلثه و حد و وجه و ادر جان و در یجان اوست
و ادر پنجم طالع است که خانه پنجم و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و ادر جان
صاحب طالع ست اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتى جاه و سبب مزید
دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق به برادران دارد و مورد سطوت
نیرا عظم ست دلیل ست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشد
و از پیمانہ مخصه شربت و اسپین در کشند و او واسطه و او آخر سوم که تعلق باخوان و
انصار دارد محل سم السعادة بقول بطليموس و نیز وجه نیرا عظم ست و او شریک که خدای
است دلیل ست بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یک رنگی و جان سپاری بوده
دولت خواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع سعادت و دولت رسند و چون
این محل از خانه سوم تعلق بر مرتخ که در شرف خود است و آن خانه فرخ و خانه زحل که
که خداه مقدم و آن نیز در شرف خود ست و دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و
بودن زحل مستولی برین خانه که که خداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور
دارد و بودن صاحب سوم و پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل

و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم غیب
 با اتفاق و سهم السعادة بر قول بطليموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجه
 هجدهم عقرب است که داخل خانه سوم است و این در طوابع کثرافته دلالت قوی می کند
 بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و آینه و لیلی مبین است بر اطلاق
 بر خفایای امور و آنکه ضمیر پیشش مورد مغیبات باشد احکام خانه چهارم چون
 صاحب مرکز این خانه مرتخ است و در شرف و وجه و مثله و حدت مشتریست و او مستولی
 بر این خانه دلیل است بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید و چون این
 خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت مودت همیشه ملک در تصرف
 اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف او درآید باید اربود و چون هشتم چهارم باعتبار این
 درجات از اول عقرب است جزا است که صاحبش در تحت معارج نیز اعظم تحقیق است دلالت
 کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عشق ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود
 در این هنگام رو بکون و بطون آورده اقدام بهرستان جادوئی نماید و چون اکثر این
 خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حق گزار پیر باشد و
 از ملک پدر روزی مند گردد - احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه سوم که قتل بسمان
 و مخلصان و معاونان دارد یعنی مرتخ و پنجم و در شرف است دلیل است بر جلالت احوال
 فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی بر این خانه زحل است که در
 شرف و مثله خود که خداه است و مشتری که در وجه و مثله خود است و شریک با که خداه
 و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آن که فرزندان مولود سعادت پذیر و معین
 دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند و نسرطانی که بر مزاج مرتخ
 و مشتری و منقار الزجابه که بر مزاج مشتری و زهره است در این خانه است دلیل قوی
 بر فراوانی صید مسرت و سعادت است - احکام خانه ششم چون صاحب این
 خانه که زحل است در شرف خود است و راست در این خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود
 و حصول مال و مثال فرمان و استقامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اگر

اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بے شائبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی
 برین خانه مرتخ است بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگذاران و ملازمان سعادتمند
 فراهم آیند. احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل در شرف است صاحب
 طالع را در اوائل جوانی پردگیان سراپرده از دواج از خاندان فرمان دهان هند باشد
 و چون زحل در بیت دوم و دکیل باشد بر آنکه عصمتیان شاد در دان عفت از احکام
 مالگذار و خزانه مسرور سازد باشد و چون سهم الالقه و المحبته درین خانه اسد دلالت بر
 مزید التذاذ در الفت مودت کند خصوص که سهم الالقه در حوت است که خانه مشتری و شرف
 زهره است. احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوت است و صاحب او
 مشتری در دوم است و رحد و مثلثه خود سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه
 زهره است بشرکت مرتخ که در شرف است دلیل است بر عدم خوف و خطر و بحفظ و قیامات
 ایزدی مایون بودن. احکام خانه نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او
 که مرتخ است در شرف نرج و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و
 سفرهای دورش متضمن تسخیر و لایتنی باشد احکام خانه دهم مرکز این خانه از
 ثور است که خانه زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت
 تمامه در ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه این منصب والا در قبضه
 قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است و قمر با و بطلح
 با نظر تمام دوستی و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال
 و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون
 سهم العقل و النطق درین خانه است دلیل است بر آنکه عقل و سخن او بادشاه عقلمند
 و سر و قمر سخنان باشد و بمنسوبات زهره که از باب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد
 احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال
 است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بتدبیر است که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه
 صورت یابد و نیز دلیل است بر آنکه او را دوستان یکدل باشند و از باب علم و دانش در

خدمت او بمرتبه ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیل ست بر آنکه غایت
آمال و آمانی او بهواره بخیر و سعادت زاید - احکام خانه دو وازو هم - چون مرکز این خانه
از سر طانت و صاحبش قمر در و بال و قرخ دلیل ست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در
نکبت و وبال باشند بر و همیشه صاحب طالع ازان رضا مند شود و بدون ذنب در آن خانه
در درجه اول مقوی این معنی ست و چون سهم العلم و الحکم درین خانه است دلیل ست بر آنکه
صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوه اندیشان تیره دای در مقام علم و غفو باشد و
بر داری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد این و تقانی آن خدیو اقبال
را بقرون و دهر محمد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصه امور جهان داری و ملک آرائی
و مصلحت صید خاطر دوست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضامن خواص و خواص است
بحمد الله و المنته در مجموعه اخلاق مهذب این مودب دبستان کبریا سعادیت بر وجود اتم
و پنج کمال مشاهد و معانیست و از اصل فطرت و مبدء طینت باین عطیه والا و موهبت
خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایا پسندیده بے تکلف و
تصافت لکه آن وات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجا اول بسا تین استدلال
ارباب استفاه جاری و ساریست - شخص

همیشه تا که بر افلاک انجم اند پدید همیشه تا که بار و اوج قائم اند اجسام
مباد جز بهوای تو گرددش گم و در مباد جز به رضا سنجش احبرام
این ست نمودن از احکام زایچه س طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کوکب
و سعادت نظرات و خواص بیوت و غیر آن تمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر
بهم رسد و صحافت ساخته گردد - شخص

نمی رسد ز شمار و قائل شرفش
مهندسان رصد بند را بحر تجسس

صورت زائچہ اقدس منقولی از خط مولانا الیاس از دبلی موافق زیتچ ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفہ کہ مثل استکشاف احوال سعادت قرین بود
زائچہ بخط افادت و افاضت پناہ تحریرہ محمد مولانا الیاس از دبلی کہ در علوم ریاضی پایہ بلند
داشت و از صدر نشینان بارگاہ قبول حضرت جہانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمدن
زائچہ نیز بجنس منقول گشت مجر از بیان آثار بیوت و احکام چہ بہت اعتبار مستخرج و
باعتبار آنکہ این زائچہ برخلاف زائچہائے دیگر متنبی بر زیتچ ایلخانی ست۔

<p>جزو اجتماع مقدم اکر میزان م ادرایا کد ۶ لارد نالہ زحل م غیب کد مد عقرب ج شمس ۶ مر</p>	<p>زہرہ الو سنبہ ۵</p>	<p>ذنب الی م التروتج ۶ سد سمطان</p>
<p>قوس</p>		<p>م سعادت بد مو جواز</p>
<p>قمر م جدی راس دلو ب</p>	<p>حوت ۵</p>	<p>ثور ج مہل</p>

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش نشان روزگار را گمان می شد که این اختلاف میان
اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع است که یکی طالع آنحضرت
را اسدی گوید و دیگری سنبله قرار می دهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج
اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آن نند که فلک هشتادم را حرکت نیست و
و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده بطليموس نگفته که حرکت او در
صد سال یک درجه است و درستی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما
بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دو و بست سال
دو تمام سارد و طائفه از حکمای گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و
تمامی دوره در بیست و دو هزار ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف
اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غوص و وقت انتظارست و تحقیق آنست
که حکمای متقدمین بحرکت ثواب از جهت کمال بطور مستشعر نشده اند و بسبب آنکه
مدت عمر و فانی کرده زمانه که مقدار حرکات ثواب را احساس نوا نمود نیافته اند
پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم می شود
مخاوی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج ازان حیز
انتقال نموده بموضع که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود استقرار یافته و
همچنین سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق
رصد حکمای متقدمین است که متنبی است بر عدم حرکت ثواب و حساب رصد جدید بر اعتبار
حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسدست بموضع سنبله و مقدار مابه التفاوت
در میان این دو حساب هفده درجه که هر برج هفده درجه از مکان خود انتقال نموده

و از آنجا می توان دانست که از صدی که حکماے هند بسته اند تا صد جدید یک هزار
 و یک صد و نود سال گذشته بقولے که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر
 حکما بر آنند بضرب هفتاد هفده و بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یک دیگر باشد
 فاصله در میان صدین یک هزار و هفت صد سال بود و باریک بیان حقائق معانی
 و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلافت و موارد اختلاف در وادی حیرت
 می افتند و اکنون که قدوه حکماے روزگار عضدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی
 و ضوابط فارسی استنباط طالع هایون حضرت شاه منشاہی نموده اسد قرار دادند چنانچه
 نموده اند بوضوح می پیوند که منشا اختلاف نه آنست که گمان برده می شد خاصه که حکماے
 هند و ستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در دفتر مشروح ست بلکہ حکمت الہی و
 غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای
 کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و ہم از چشم بداندیشان
 کور باطن مستور و محجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در
 تدقیقات اضطرابی و تحقیقات زبچی در صدی سرآمده تحت نشینان نکتہ دانی ثانی اسکندر
 یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نه فرموده
 و همچنین سایر رموز شناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده سرے ازین امر شگرت بر نیارده اند
 و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال
 این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الہی حقیقت زائچہ مقدسه در نقاب احتجاب مانده
 و در پرده اختلاف مستر گشته و بالجمله هر یک از زایچہ طالع را که انودجی در هر کدام گفته
 گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاہر گردد که در حالت خداداتی و ایزد شناسی و در جلالت
 قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود اگر چه زایچہ طالع با ہم اختلافی
 دارند اما در دولت آرای ظاہر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتلے صورت و معنی
 تنبیت می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاہر و باطن ایشان برستی
 و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچہ طالع سعادت

مطلع را در پیش نظر داشته تا اهل می فرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوت گاه خاص
 درها بسته از کمال شوق برقص می درآیند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری
 صدر نشینان یارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت
 وجدان عرفان الهی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت این لذت بخودی نکنند و از
 فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نمکشند چه صعود بر مدارج علیا این کمالات عین معرفت
 الهی است و حضرت جهان بینی جنت آشنایی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات
 و حالات آئینه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شایسته نشانی بهر مشاعر ادراک
 می تافت و جمع آن انوار قبل از حصول در مطالب فعلیه از مراتب زائجه بدلیه معانی می شد
 و بارها بمستدعان خطاب بیان می فرمودند که طالع این میراقبال از طالع حضرت
 صاحب قرانی در بعضی امور عالییه پیچیده درجه زیاده است - چنانچه بر تیزبینان جداول
 احکام بوضوح می پیوندد و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابل نموده عطیات
 کواکب و سعادات نامه گرامی مقابل نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمنزله
 تماثل بر سنجند دریا بند که زائجه صاحبقرانی چه خبر می دهد و این زائجه های قدسیه از چه
 آگاه می سازند - سبحان الله با وجود تبعاعد مستخرجین از روستای زمان و مکان و حال
 تخالف ضوابط هر یک از صحافت طالع فرخنده مطالع که صورت گزارش یافت توافق
 دارند که این مولود بیایه اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم
 صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کما مرآت صورت و معنی و
 سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهان بینی و درجات فرمانروای و مدارج علیا
 حق پرستی و خدا شناسی و درویشی پرستی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و
 اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشكور و خیر و کبیر شدن و کمال آگاهی
 و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملک رانی و جهاندار
 و از عزائب آنکه جلگی این حالات که زموذاتمان تخنیم بفکر و تامل بآں پیرده اند ساده قوفا
 نقوش ستاره شناسی از فروغ دور بینی خود از صفحه پیشانی احوال آنحضرت می خوانند

ماقوت ناطقه از ادای بیان مراتب بجز و قصور اعتراش می نماید۔ بیست
 اے صفات تو زبانها از بیان انداخته عزت ذات یقین را در گمان انداخته

تصویر اسامی و ایهای سعادت پیرای او قوال روحانی قوال حضرت شاهنشاهی

همان زمان که بفرو لادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بمقصد گرامیش بر آسمان
 فخر جست روز آفرینش نورانی شد پایه دانش و بنفش بلند گشت و بدست سایه پروردگار
 سعادت پر تو و شرف بدنان پاک دامن عنقرودی و گوهر آنحضرت که پسر چشمه نور الهی
 و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال پر وجود پاکش
 یافته برسم عادت که شیوه مستعدیان تربیت ترکیب ظاهر عنقرودیست اغتسال و اصطفا
 یافت و ایهای معتدل متزاج او بقمط سعادت ارتباط که از پرده های پاکان پاکیز بود
 پیچیده آن پیکر ربانی و همیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام هر کنار و کشف قدسی
 سیر بان پاک ذیل نهادند و بستان مهربانی بوشین لبش داده بشیره جان پرور شیرین
 کام ساختند۔ شعر

شیر و شکر را بهسم آ میختند

شیر ز بهر لبش آ میخفتند

کاب از سر چشمه امید خورد

شیر نه از دایه امید خورد

چون از نقاد دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم
 رسیده بود و حضرت جهان بینی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرف
 مجازات آن خدمت بوده این موهبت عظمی امیدوار دولت جادوئی ساخته بودند که
 که کوچ دولت منش عصمت مرثت او که امرو به جی جی آنکه بلند خطابست بسعادت خدمت
 ادایگی آن نو باده بهارستان خلافت و اقبال و دولت و دولت حصانت آن گدسته
 سرستان عظمت و جلال معجز افتخار و طلیسان امتیاز پوشد بنابر آنحضرت مریم مکانی قدسی

ارکان آن مایه ساز آسمانی را طلب داشته آن مولود فیض ورود را دور در ساعت مسعود
 بکنار ایداد آورده و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی پایه نشسته بوده بعفت مآب
 دایه بجاوید که خدمت خاص حضرت جهانبانی بود و بصمت و طهارت امتیاز داشت فرمود
 که اول او شیر داد تحقیق آنست که اول شیر والدۀ ماجده قدسیه میل فرمودند پس ازان
 فخر نسا آنکه کوچ ندیم کو که باین شرافت کامیاب شد پیش آن بجاوید آنکه دریافت این
 سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حکیمه
 باین عطیه کبری مخصوص گشت ازان سپس عصمت مآب جمعی آنکه بارز و سعادتمند دولت مند
 صورت و معنی شد و از پس او کوکی آنکه کوچ توغ بیگی و از گشت او بی بی رو پا گرد آورده
 این خدمت شایسته نمود و آنکه خالدار آنکه مادر سعادت یار کو که باین موهبت کبریه
 اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیچہ خان آنکه والدۀ شریفہ زیں خان کو که
 باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایہ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت
 قبابان بخت و زبشرافت این خدمت سر بلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف
 این طبقات و دیوت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیدہ
 شناسایی اظوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا براس آنست که بر قیصران موشمند ظاهر
 شود که این بونہال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیت نہ ازان باب کہ بتربیت صوری
 بمدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر بختان پیدا کہ در چه پایه است
 و بلندی رتبہ قدسی منزلت این برگزیدہ درجہ مرتبہ و از غرائب شمار آنکہ حضرت شاهنشاهی
 در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک و جود بخلاف عادت دیگر اطفال بتکمیل تبسم دلہا
 دانا را گل گل شگفتہ ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحہ تقاؤل اقسام بہار دولت
 و اقبال شناختند و مقدمہ انفتاح غنچہ امانی و امال داشتند بعد ازان بگہوارہ سبک تر
 از پیکر خیال کہ بخاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل
 بیکہ گریہ پیوند کردہ و لالی دیو اقیبت گرانمایہ از گوشہ و کنار آن گوہر نیکبای نہ صدف را بچوب تری
 و وضع آرام داده بملایت و رفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بخت انس و آرام تمام فحشہ آغاز

ثابته فرجام خالق ذوالجلال والاكرام موافق تالیفات موسیقی سرایند عاكفان صوامع
قدس وساكنان مجامع انس كه فتنان سلسله زمین و زمان فراهم آرند گان دایره کون و
مکان اند کام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بان جگر گوشه آسمانی باین تنهیت
بلند آوازه گشتند۔ ^{نشد}

کای شرف عقل مستم ترا	دور شهنشاهی عالم ترا
روے زمیں، بچو تو باغی نداشت	طاق فلک چو تو چراغی نداشت
قلم ابداع بے موج داد	تا گهرے چو تو بساحل قتاد
خامہ تقدیر بے نقش بست	تار قضا، بچو تو نقشی نشست
نسخه کون آیت تلخیص تست	جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نور حضرت جهاننابی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ و قرآن سعدین

چوں چشم جہاں بین و دیدہ سعادت قرین حضرت جهاننابی جنت آشیانی
بمشاہدہ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف
ارسال یافت کہ در حصانت حضرت مریم مکانی متوجہ سعادتی عزت و مجیم اقبال شوند
و خواجہ معظم و ندیم کو کلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند کہ در راه ملازم ہونج
سعادت باشند لا جرم حضرت شاهنشاهی در کنت دولت و کنار تربیت حضرت مریم
مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردہ اجلال بیرون زدند
و سعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند۔ ^{نشد}

عہد گوارہ ناگزشتہ ہنوز بخت والا شش کردہ تخت نشین
چشم نمشود و بہیدہ دل دیدہ در انتظام دینی و دین

دست بکشاده و دلش خواهاں که جہاں را کند بزم زمین
 ناشگفته گلشن یکے ز ہزار عالم از باغ دولتش گلچیں
 چون تخت رواں حضرت شاہنشاہی کہ گنج رواں معرفت الہی بود قریب رسید و
 مسافت دو منزل ماند حکم جہاں مطاع شد کہ اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر
 اکابر و اہالی متوجہ قبلہ اقبال و مستقبل کعبہ آمال شوند قاصد ان بشارت ساعت بسا
 می رسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند۔ بیت
 می رسد موکب شاہ دو جہاں دنبالش میرود وقت افلہ شوق با استقبالش
 و در آخر شعبان کہ روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال کہ ہمانا فرزند
 سعادت پیوند صاحب طالع تو نیست و سعادت دارین در ذات او مطوی کہ ہر چند
 نزدیک تر می شود و در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینہ می گردد و مسرتے تادہ مشاہد
 می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جہان بینی جنت آشیانی ادراک و قرائت
 رموز الہی و دریافت خفای کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظہور آثار حضرت شاہنشاہی
 ظل الہی کہ نسخہ دیباچہای بدائع عالم و مجموعہ فرستہای کمالات بنی آدم ست انجلا
 انوار راجہ غرابت و در ساعتی کہ سعادت قرآن سعدین و بہمت اقراں یرین داشت
 بہ دولت و اقبال بسر اوقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور مورد النور مستسود
 گشتند و در سایہ ہماے دولت ابدی آرامگاہ گرفتند و تارک مبارک حضرت شاہنشاہی
 بساس پای سریر فرسای حضرت جہان بینی بہ نیت بر خور داری و وصول بکمال پسری
 سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و مروت عافیت در برگرفتہ بر پیشانی نورانی آنحضرت
 کہ لوح سعادت دو جہانی و دیباچہ دولت جاودانی ست بوسہ دادند۔ ع
 گاہ برب گاہ بر دل گاہ بر سر داشتند
 بعد از مناسبتہ این نور اقدس زبان الہامی بازای شکر گذاری حضرت باری عزاء
 و خل بر ہائے مقرون ساختند و فرق قدسای را بسجرات نیاز مندی بردگاہ نیاز
 فرود آوردند۔

شعر نه تنها سجده سردمبدم بود که هر مو بر تنش در سجده خم بود
حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی
را در کف عافیت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی و نرانه آزادی مترنم گشتند
شعر این ست امانت الهی زین گنج بخواه هر چه خواهی
این ست که در دلش نهادند ماهیت کسبه حق کماهی
این ست که کعبه درش را گیرند شمس بقبله گاهی
این ست که پای دولت او رونق دهو تحت پادشاهی
صفه خوانان هیات بشری بچشم تقی و نکر نظاره کردند و قیافه شناسان هر یک انسانی
بنظر تامل و تدبیر مطالعه نمودند - **قطعه**

چه دیدند دیدند نقشه که هرگز نه دیدند در جدول آفرینش
ز حیرت بگفتند چیزی و گفتند ز به نور دانش ز به چشم بینش
انوار پادشاهی از ناصیه غرایش لامع ارتقا مطلق الهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد
عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلائل خدا شناسی از مجموعه هستیش باهر بر این عدالت از
اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش بود بدار قوم صاحبقرانی از جداول احسن
تقویش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش بهرین رموز دور بینی از تیز بینیش واضح
اطوار دور اندیشی از نگاه بلندش لایح -

ذکر بعضی از تواریخ بدیع ولادت سعادت پیرایه حضرت شاهنشاهی

بجست ولادت سعادت پیرایه حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نشر
تواریخ مناسب یافتند و قصائد تهیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت
جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جائزهای گرامی گشتند ازاں جمله این
تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته تجسین و احسان ممتاز شده بود - **رباعی**

چون ملک قضایان تقدیر نوشت
آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از هر ولادت شهنشا و جساں
تاریخ شهنشاهه جهانگیر نوشت
و این تاریخ نیز از غراب اتفاق است که یک از فضلای عصر یافته بود - شاعر
لله الحمد که آمد بوجود
پادشاهی که ز شاهان جهان
شب و روز و سه و سال و میلاد
آنکه از کون و مکان منتخب است
اکبرش نام و جلالت لقب است
شب یکشنبه پنج رجب ۹۲۹ است

شکرگزاری مؤلف این شکر فنامہ ابوالفضل بر دریا زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیز اقبال اگر چه راقم این شکر فنامہ در نماخانه عدم بے مایه
هستی و پیرایه ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان
ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوا صوری و معنوی دریافته از نظر کردہای چشم
التفات و تربیت است و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه زانچه قدسی بنظر در آید و
به فائق شرافت و برائع جلال ارقام آن اطلاع یا بد کمال ایزد شناسی و ملک آرایی
که از پایه شناخت منعم فراتر است دریافت پرستار قدرت ایزدی بود و لله الحمد ثم
لله الحمد که مثل امام الکلام حسام العزم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت
که انتظام سلسله صورت و معنی را ازان گزینمندی باشد نیست چنانچه نگاشته قلم حقانی
رقم اوست شاعر

گویند که از هزار هزار سال از عالم
آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم
و بطریقی دیگر می گوید رباعی
هر یک چند از جنان جهان سیر آید
آید بوجود اهل و فای محرم
آید پس ازین و یا فرورفته بغم
روشن جانی ز آسمان دیر آید کوکب

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوسه برره منشی که کاروان دیر آید
و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمائے کل و عقدہ کشائے سبل گشته از
دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشوه وانا فریب را نهیده خاطر را که سرگردان باد
اسباب بد فراهم آورده در نشاء تعلق مجز تحصیل خوشنودی او که عین رضائے ایزدی است
بہیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات و تنوی آزاد ساخته در
حسرت گذشته و نہ در آرزوے آئندہ دلخراش است چنانچہ احوال خود را از استسعاد
ملازمت او استظلال بظلال رافت و عاطفت سر بلند از اوج عزت و ارجمندی بخرقہ
معرفت در محل خود رقم زده کلک عرض خواهد گردانید +

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی ابای گرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای گرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی
که در مدارج رفعت و مراتب با آبای علوی توأم اند و ہمہ شاه و شاهنشاه و پادشاهی
بخش و پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و پیش حق میں چنانچہ مقتضائے
عدالت و انصاف است در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنہ نام نیکو را که عمر ثانی است
بلکہ حیات جاوداتی دریں بساط گذاشته اند باین ترتیب و منوال است ابوالمظفر جلال الدین
محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد ہمایون پادشاه بن ظہیر الدین محمد بابر پادشاه بن عرش
مرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاہ بن صاحبقران قطب الدین
والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برغل بن النکیر بہادر بن ایچل یونان
بن قراجار یونان بن موغوچمین بن ایردچی برلاس بن قاپچولی بہادر بن تومنہ خان
بن یانسنغر خان بن قاید و خان بن زوین خان بن لوقا قان بن بوز بقرقان بن المقداد
بنت جوینہ بہادر بن یلدوز بن منگلے خواجه بن تیمورتاش و اوازسل قیان بن ایچان
بن تنکرفان بن منگلی خان بن یلدوز خان امی خان بن کن خان بن انور خان بن قرخان

بن منعل خان بن النجیہ خان بن کیورک خان بن دیب باقوی بن النجیہ خان بن ترک بن
 یافشہ بن نوٹج بن لک بن متوشلج بن اخوق برہ بن مہلابیل بن قینان بن اندش
 بن شیت بن آدم علیہم السلام پوشیدہ نمائند که تا بلدوز که جد بیست و پنجم حضرت
 شاهنشاهیست احوال سعادت مال این عالی نژادان در صحت صدور گذارندگان
 سخن مضبوط و مسطور و برائست مسخفظان ارقام و ہر محفوظ و مذکورست و از منگی خوا
 تا ایلیخان کہ احوال دو ہزار سالہ بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچہ سبب این مذکور
 خواهد شد و از ایلیخان تا آدم کہ بیست پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته
 کلک اجمال خواهد گشت نزد خود مندان دور بین کہ بادل انصاف گزین و دانش خدا داد
 تتبع اخبار گذشتہا نموده بلکہ شناسائے سخنان راست را سرمایہ دیانت و پیرایہ امانت
 خود ساختہ تنگاپوی در سنجیدگی کردار و درست می نمایند پوشیدہ نیست کہ آنچه بر صفحات مسامع
 و لوح اخبار رقم اشہار دارد کہ آغاز آدمیاں را ہفت ہزار سال می گویند اصلی کہ شایستگی
 قبول عقول و افکار و انایان کہ تماشایان بہار و خزان این چہار چمن و پردہ شناسان
 زبردیم این ہفت انجن انداختہ باشند دارد و در امثال این امور عقل دور اندیش
 دور بین را سیتہائے دریافت گاہ افکار می کند و گاہ از احتیاط کہ موقت اطمینان و مجلس
 ادراک مست در رد قبول آن توقف می نماید و بدستگیری فروغ جہاں افروز خسرو
 و مددکاری نقلہائے مغیر خبرہای معتد روزگار مثل کتب قدیمہ ہندی و خطائی و غیر آن
 کہ از جولان حوادث مصون مانده و بنائے قواعد نجوم و احکام ارضاد و غیر آن بر آنست
 و شواہد صدق و سداد از نتائج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواترہ حکمائے ابن اقلیم
 و آثار تلاحق و افکار این طبقہ مرتاض مفهوم می شود کہ این عالم و عالمیان را ابتدای
 و این مظاہر اسما و صفاتی را مبدار پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکہ اکثر حکمائے
 متقدمین بر آنند یا بمعنی کمال طول امتداد کہ پہلو بقدم می زند گروہ سیورہا کہ بر یافت و
 تجرد و حکمت در کل ممالک ہندوستان امتیاز و از زمانہ را کہ بزبان ہندی کال گویند
 بر دو قسم منقسم ساختہ اند یکے از سر بیانی یعنی زمانے کہ آغازش بشادمانی گذرد و آخرش

باندوده انجامد دوم اوت سر یعنی بر عکس اول و هر که ام ازین دو قسم را بشنود حصه
 جدا ساخته اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آره را نامی مخصوص نهاده اند
 بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آره قسم اول را سکمان سکمان بنگار این لفظ می گویند
 یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش
 چهار کورا کور سا کراست و نام آره دوم سکمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغی و
 مدت او سه کورا کور سا کراست و آره سوم به سکهم دکمان اشتها دارد یعنی در موسم
 خوشحالی اندوه دهد حالی طاری شود امتداد این آره دو کورا کور سا کراست و آره چهارم
 به دکمان سکمان مشهورست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و میخی روزه دهد و دراز
 این آره یک کوره کور بچیل و دو هزار سال کم است و آره پنجم و کمان ست برخلاف آره
 دوم که سکمان بوده طول مدت این آره بیست و یک هزار سال است و آره ششم
 دکمان ست برخلاف آره اول و مدت این نیز بیست و یک هزار سال است و آسمی
 آره هفتم دوم بعینه همین آسمیت لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد است
 بآره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد است بآره پنجم قسم اول و سوم چهارم اول
 مطابق است و چهارم دوم و سوم اول موافق است و پنجم دوم عین دوم اول است و ششم
 دوم عین اول اول است و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار کسری پیری
 شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار یک لکه خوانند و ده لکه را
 پریوت گویند و ده پریوت را یک کرو نامند و صد کرو را یک ارب خوانند و ده ارب را
 یک کرب و ده کرب را کرب گویند و ده کرب را مها سروج و پدم می خوانند و ده پدم
 سنگه باشد و ده سنگه را سدر گویند و کورا کور نامند و مخفی نماند که ضعف ایشان آنست
 که در زمان پیش در یک جاے مخصوص از هر شکلی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه
 در میان عوام ما هم اشتها دارد و گمان این کرده آنست که از موی سر اینها که به چنگ موسوم
 اند چهار هزار و نود و شش مقدار موی هله خردان دیار دلی سلطنت و می گویند که موی
 طفل هفت روزه که بغایت باریک است بخریه بشاید باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس

اجزای موی مذکور چاه را که طول و عرض و عمق آن چاه کرده باشد پیر ساخت و بعد از
 گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه بر آورد تا زمانه که آن
 چاه خالی شود این مقدار زمان را که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلیم گویند و هرگاه
 ده سده که شرح آن گفته شد از پلیم گذرد یک ساگر شود و کیت ادوار مذکوره با مقدار
 این مردم از حیطه بیان احاطه تبیان افزونست و گمان این جماعت آنست که بهجت
 انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهارم گرمی از دارالملک کون بعالم
 ظهور می آیند سپری می شوند که نام اول آذونات است و رگه تا هفتم می گویند و واسیت
 دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرد و رک ساگرست و نام آخرین مهادرست و
 مدت رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از گذشته است و اعتقاد
 این جماعت آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار
 خواهند آمد و بر همه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند بر آنند که مدار
 گردش روزگار بر قلمون بر چهار دورست در اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت
 هزار سال متعارفتست شش جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فردا بر صلاح
 و فیض و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را اشعار خود ساخته و در مضیات
 الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است و در دور دوم مسمی به ترتیاست
 بقله آن دوازده لک و دوشش هزار سال عرفیست درین زمانه سه حصه از چهار حصه
 اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهیست و عمر طبیعی مردمان درین دوره هزار سال
 است و در سوم که بنام دوا پر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است
 و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روشن جهانیان راست گفتاری و درست کرداری و عمر طبیعی
 آدمیان این زمان هزار سال است و در چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک
 و سی و دو هزار سال است ازین دور سه حصه از چهار حصه احوال جهانیان بر نارسایی و نادرستی
 و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال است و این گروه جزم دارند که هر یکچندے حضرت
 هستی بخش جهانیان و پدید آورنده عالمیان تجرد نهادی و دانش نژادی را از کمین ستر و خفا

ثبیت - اشرف فرزندان یواسف آدم است بعد از ساختن بابل و ولادت یافت آوردن اندک هر گاه خوا حامله گشته پسری و دختری آوردی مگر ثبیت که اور تنها زاده و اقلیمیا خواهر قاجیل در عقد ازدواج او درآمد چون عمر آدم هزار سال رسید او را و لیعهد خود ساخت و همگنان را متابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت معنی بر راس زری او استقرار گرفت همواره در جمیعت ظاهر و معنوی باطن همت مصروف می داشت در طوفان لوح جز اولاد او کسی نماند و او را اوریا و اول گویند و او را بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال می فرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت می داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بر ریاضت مشغول شدند چون از عمر گرامی او هصد و دوازده سال گذشت جهاں را پدر او کرد و بعضی بر آنند که او نبیره آدم است پدر او صلیا بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیاء ندارد.

انوش - در شش صد سالگی ثبیت از خلوت سراسی عدم بجلوه گاه وجود آمد گروهی از گذرانندگان سخن بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد اول کسی که درین دور اساس فرمانروایی نهاد او بود گویند ششصد سال کاروانی سر بر اقبال داشت بر وایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال بقول این جوزی نهصد و پنجاه سال بقول قاضی میضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد.

قیان از جمیع فرزندانوش روشن ضمیر و بیدار بخت و قراح و صله تر بود این بزرگ نهاد بعد از پدر بنا بر تمهید و صییت با انتظام مہام جهانیان مشغول گشت و بر شاہراہ متابعت اقتضای آباء کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای او ست ابداع بساتین و عمارات ہم باد نبست می دهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکار دانی خود همه را متفرق ساخت و خود با ولادت ثبیت در حد و بابل اقامت فرمود نهصد و شصت و پنج سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که ششصد و چهل سال آب زندگانی می خورد و طائفه بر آنند که قریب صد سال فراہم آورد

بر نیشانه های روزگار بود -

مسئله سیم بهترین فرزندان قیطان بود چون عمرش نهمصد سال رسید اورا بجای خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمانروائی گیتی یافت عمر او نهمصد و بیست و شش سال بود یا هشتصد و نود و پنج سال برادرش سیدترین اولاد مملکتی بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید آورد و نهمصد و دو سال و بقول نهمصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند -

اخنوخ که باورس مشهورست فرزندان گرامی برداشت که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک ترین اولاد است اما بفرهنگ و راسه از همه بزرگ و به بخت و دانش از همه پیش بود و بعد از تثبیت کسی که تجدید نو امیس نمود اوست و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود و برخی سیمصد و شصت ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جامع علوم و صنایع را بآدم نسبت می دهند اما بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و روشن و با ختن و دوختن او در میان آورد و او از غازیون مصری که او را ادویه ثانی می گویند نوشت آموخت و القاب گرامی او هر مس الهامه است و ادویه سوم نهری گویند و او را پایه بلند و رخا شناسی پیشتر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزوان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچک ترین آن شهر امدینه زبانت که از شهرهای جزایر است بعضی آنرا داخل حجاز می دانند و این شهر تا زمان بلا کو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت و یران ساخت و هرگز و هی از مردم و هر طبقه از آدمیان بروشنی خاص با اندازه حوصله دریافت آنها هدایت نمود و آورده اند که در تعظیم میرا عظم عطیه بخش عالم که پیشتر از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکر گذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند و منتهی کرد و آنرا سرایید صوری و مصنوعی می دانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی میرجی که هنگام ظهور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشی بزرگ ترتیب می داد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان افوار او بیند هرگاه در خانه خود یا

بموطن بروز و جلای دارد و از ساخت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود
 می آرد و سیله آفرینش عالمیان می سازد و این بزرگ را برهان نام باشند و
 اعتقاد ایشان آنست که این برها صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت
 روز است و هر روزی مشتمل بر چهار دور مذکور و هر شب بدستور روز متضمن هزارادوار
 مسطور است و بزعم ایشان عدد برها که بوجود آمده از علم بشری احاطه آن نمی کند و
 می گویند که آنچه از ثنات شرح احوال برها رسیده است برهای حال هزار و یکم است
 و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامه ازیدی
 این دور دایت را خود ترجمانی مردم دانشور رانست گوی نمک کار هند از روی معتبره ایشان
 نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین محمودیه که از کبار اولیا و اعلا علم
 اهل کشف و وحیدانند و در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقول است ازین عالم
 است ازین عالم است چه هر روز ربانی متضمن هزار سال است و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه
 هزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتداء عهد
 آدم ابوالبشر تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشت صد و شصت و سه هجری
 و نه هزار و هشت صد سال است و هر دن پیش ایشان ده هزار سال است و امثال این روایا
 و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و
 آدم بسیار ظهور آمده باشد چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که بیشتر از آدم
 که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی می فرماید که دور نیست بعد هفت ربانی
 که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سیصد است فصل یک منقطع شود و
 آدم دیگر خلقت وجود پو شد و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت
 اشتغال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی است اکتفا بر کتب و تاریخ بسوط
 نموده درین تذکره فنامه در آدم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسائی را از
 متمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته بر رسم اجمالی که شیوه راقم است گذارش کنم -
ذکر احوال آدم علیه السلام - مشهور چنانست که پیش ازین بهفت

هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله باقی بے رابطہ صلب پدر و رحم مادر از عناصر راجعه مری
معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبداء فیاض فایض گشت و بقلب
انسان و موسوم به آدم شد در زمانه که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل
در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس عطارد در سنبله و زهره در میزان
و بازی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهراً این کلام بلفاظ
اہل ہیات و نجوم درست نباشد چرا کہ در عطارد مشکل می شود چه شرف حضرت نیر اعظم در
حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم پیش از مہبت و ہفت درجہ دور
نباشد پس در عین شرف نیر اعظم شرف او چگونہ صورت بند و بچنین در ہنگام شرف عطارد
یا ہر کہ پیوندد حال او گیرد پس می تواند بود کہ عطارد با یکی از این کواکب کہ در شرف بودند
نسبت اقبال داشتہ باشد و او در ازبالاے گندم گون مجد ہوسے زیبا روی بود و در دلازی
قامت این ابوالآبایا اختلاف کردہ اند بیشتری بر آنند کہ شصت گزہ بودہ ایند تعالی از صلح یسر
او خوارا بوجود آورد و با او ازدواج داد و از و فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ
ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند کہ اگرچہ بر وسعت قدرت انبندمی مستند
نیست اما مرد معطلہ نم مزاج روزگار داشتہ کار آزمودہ نظر بر عادات جہان از روی
حساب در قبول آن بقدر می ایستد منقول است کہ در زمان انتقال او چہل ہزار فرزند و فرزندہا
بہم رسیدہ بود و فرزندان بے واسطہ او چہل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست و دختر
بقولے فزودہ دختر و بیست از ہمہ بزرگ تر بود بعضی گفتہ اند او را در تفصیلات و غیر آن از
علوم غریبہ تصانیف ست چنانچہ علامہ شہر روزی و تاریخ الحکماء نقل می کند گویند وفا
او در ہندوستان افتادہ بر سر کوه سمراندیپ کہ بر سمت قطب جنوبی واقع شدہ موفین گشت
و اکنون بقدمگاہ آدم مشہور است بیست و یک روز بیمار بود و خواہد از و بیک سال و
بقولے ہفت سال و بروایتے پس از سہ روز وفات کرد و شہیت کہ خلیفہ و داعی بود او را
در جوار آدم دفن کرد و نقل است کہ نوع در زمان طوفان تابوت ایشان را بکشتی در آورد
و بعد ازان در کوه ابوقیس و بروایتے در بیت المقدس و بقولے در بخت کونہ دفن کردند

فراعنه مصر از نسل اویند و عیلم که غارت خورستان کرد خراسان تنبال پسران اویند و عراق
پسر خراسان ست و کرمان و مکرمان پسران تنبال اند دارد که قوم عاد از جمله افتاد اویند و
بوزر که آذربایجان و اران و ارمن و قرغان پسران اویند بعضی سام را هم شش پسر
می گویند کیومرث و بورج و لاوژ را ذکر نه کرده اند و بالجه در فرزندان این دو گروه بسیار
اختلاف است -

یافت - ارشد او لاد نوح ست سلسله علیه حضرت شاهنشاهی بادی پیوندد
و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان با وی رسد و او را ابوالتراک گویند و بعضی مورخان
و الانچه خان می گفته اند در هنگامی که یافت از سوق الشمانین بابل و خیال رخصت دیار شرق و
شمال که نامزد او شده یافت از پدر اتناس نمود که او را دعلج آموزد که هرگاه خواهد باران بارد
نوح سنگ را که خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چنان نمود که اسم اعظم بر خوانده ام
بجست این مصلحت که سادہ لوحان پے بآن برده از صوابه بدو ببردن نروند یا واقع اسم
اعظم بر خوانند و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیارست آنرا جده تاش گویند فارسیان
سنگ بدہ خوانند و عرب حجر المطر گویند و او بآن حد و در فتنه صحرائی نشینی اختیار کرد و هرگاه بخواست
بوسیله آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می آمد و او را بر و رایام فرزندان پدید آمدند
و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوه اندیشان تواند شد و هم مسرت افزای خاطر بلندمتان
و الا فطرت تواند گشت در میان آورد و از دوازده پسر ماند - ترک و چین - صقلاب و منسج که
آدم منسج گویند و کماری که او اکیمال نیز خوانند و خلج و خرز در دس و سدسان و غزو یارج
و در بعضی کتب هشت پسر مذکورست خلج و سدسان و غزرا با ذکر کرده اند -

ترک - بزرگترین فرزندان یافت بود ترکان او را یافت اوغلان گویند و بهوشیار
دلی و کارگزاری رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت
فرمانروای نشست و داد مردمی و مردانگی مظلوم پرسی داد و در جایکه ترکان او را
سیول یا سلیکای می گفتند و چشمهای آب رواں سرد و خوشگوار و کرم عافیت و مرغزارها
دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه بدہ آورد و از پوست

بها تم و سباح لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و در آئین او آن بود
که پسر را جز شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که معاصر او کیومرث
است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستان است و عمر او دویست
و چهل سال بود.

النجہ خان - بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانہ زندگی ترک پوشیدن گرفت
اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند و او خود در بین را پیشواے خود ساخته
در عدالت گسترے روزگار گذراند و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود.

دیب باقوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد.
کیوک خان - فرزند رشید اوست پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی
باو عنایت فرمود او قدرت سلطنت را دانسته در لوازم آن اہتمام بجای آورد.

النجہ خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولی عهد شد و او داد و دہش را از انداز
بیرون برد و ترکان در زمان دولت او مست دنیا شده از راه خرد مندی عدول نمود
و چون مدتی بران بگذشت اورا دو پسر بیک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار
و چون بعد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصہ بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف
و دیگر را بتاتار و چون پدر ایشان و دیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده
ہر کدام در ولایت خود دارائی می کردند و چون این سلسلہ علیا را بتاتار و ہشت ہشتگانہ
او نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پردازد
مغل خان - فرمانرواے داتا بود در ولایت خود آچنان سلوک فرمود کہ
دہائے رعایا در سلوک بندگی و رضا جوئی او در آمد و ہمہ در نیکو خدمتہا کوشش می کردند
و شعب مغل نفرمودند اول ایشان مغل خان و آخر انہا دیل خاست و مغولان تقویر ازین
گرفته اند این عدو را در جمیع اشیاء فرخندہ دانستہ اند و اورا جہان آفریں چہا پسر داد.
فراخان از فراخان کرخان - از خان -

قراخان ہم دگر سال بزرگترین فرزندان مغل بود و ہم در شغل جہانداری رشد و اتیان

شرفگاه خودی رسد آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی بجای می آورد و آن از منہ را
 موافقت و مطابقت و الای حق می دانست و همگی روزگار از بخت دست ارجح علویہ و اجرام
 مقدسہ می گذشت و گنبد ہائے احرام مصری کہ بگنبد ہرمان مشہورست بنا کردہ اوست
 و دوران بنائے عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویب کردہ است تا اگر از دل رود باز آورد
 شود مرقوم است کہ یکے از عظمائے دولت را بران داشت کہ گنبد ہائے مذکور را اساس نہاد و
 سیر تمام عالم فرمودہ مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آوردہ کہ ہر امہ بسیارست اما افضل ایشان
 سہ تن اند اول ہر مس ہر اسہ کہ آن اوریس ست و اہل فرس برانند کہ بغیرہ کیومرث ست و دوم
 ہر مس بابلی کہ بعد طوفان بنائے شہر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و سومی این
 ہر مس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شدہ بود از سر نو ردیفی گرفت وطن او مدینہ کلدانیہ
 بود کہ اورا فلاسفہ مشرق گفتندی سوم ہر مس مصری استاد اقلیدوس او نیز در جمیع علوم خصوصاً در
 طب و کیمیای طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدے و مولد ہر مس الہرامسہ مدینہ مینف کہ الحال
 بمناف اشتہار دارد از دیار مصر بود و آن مدینہ را پیش از بنائے اسکندریہ مدینۃ الحکما گفتندے
 و بعد از آن کہ اسکندر این را بنا کرد جمیع حکما مینف و غیر آن را با اسکندریہ آورد از سخنان اوست
 کہ بہترین نیکوئیہا سہ چیز است راستی در وقت غضب و خشمش در زمان تنگدستی و عفو ہنگام قدرت
 و در رفتن او از این سر اس غم پیرای در تواریخ حکایتہ بدیع آوردہ اند کہ خردمندان در قبول آن
 می ایستند بہ روایتہ در آن وقت ہشتصد و شصت و پنج سالہ و بقولے چہار صد و پنج سالہ و نزد
 گروهی سیصد و شصت و پنج سالہ بود۔

متو شلح بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکہ بد شوالہی بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار
 بزرگ قوم شد و خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بہنصد رسید او را پسرے آمد
 ملک نام کرد و بعد از آن دو ہفت و نو سال دیگر بزیست۔

ملک در علوم مرتبت و سمو منقبت یگانہ عہد بود بعد از پدر مسند سرورے یہ و ثبات
 یافت و مدت زندگانی او ہفت صد و ہشتاد سال و گروہے او را ملک و لاک و لایخ نیز گویند
نوح بن ملک بعد از وفات آدم بعہد و بیست و شش سال اسد بطالع اسد متولد شد

وادعیه در رسوم و مشیّد اساس دادار پرستی گشت و قضیه دعوت طلاق پر خدا پرستی و نافرمانی دار
 قوم او دسئوح طوفان و غیر آن مشهورست و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند
 اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامه شهر روزی می گوید که
 آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان لول و طوفان دوم در زمان نوح بود که
 آغاز آن در کوفه شد از تور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند
 و هم ازین سبب بعد از برآمدن جایکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد
 و سوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود که اگر چه نقل پرستان روزگار که نقل
 طوفانی می کنند آن دو طوفان را هم همه عالم نسبت می دهند ظاهر آنجا با شد چه
 هندوستان که کتب چندین هزار سال موجودست از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست
 القصد در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه و دیعت حیات سپردند و لا هفت
 کس نوح و سه پسرش یافت و سام و حام و زنان ایشان نوح تمام و جزیره و عراق
 و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراهی سودن را بجام عطا
 فرمود و چین و سقلاّب و ترکستان را بیاقت کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اهل
 این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرش
 چون هزار و ششصد سال رسید یا هزار و سه صد سال در گذشت دور عمر او اقوال دیگر هم
 داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سی صد
 و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بعد و بیست و شش سال یا در آخر عهد آدم
 متولد شد و چون پنجاه ساله بر سندر بنمونی طلاق نشست و مدت نصد و پنجاه سال
 در راهبری جهانیان بود امام حام را به پسر بود هندو سندن پنج - نوبه - کنعان - کوشش -
 قبط - بربر - حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان را از که نمی کنند و
 د نوبه را پسر حبش می گویند و سام را نیز پسر شد و غنشد و مرث که پدر ملوک عم است
 و اسود که مداین و غیره از نبله دوست و آهواز و بیلکو پسران او نیند فارس پسر بیلوست
 و لیثن که شام و روم پسران او نیند و تورج که در میان مورخان از و جز نامی نهاده و لا و ز که

تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروای نشست و در قراقرم بحدود دو کوه
که آن را ارتاق کرتاق می گفتند جنت بورت بیلان و قشلاق معین ساخت -

اغورخان فرزند گرامی قراخان است که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ
ولادت یافته و در نام نهادن و در راه خدا پرستی گام زدن افسانه گزاران سخن چند باو
نسبت می کنند که خردالصفات گزین بقول این چندانی اقبال نمی نماید و او با اتفاق فرمانروای
خرد دوست و خدا پرستی معدلت گستر بود با بیستهای نیک و آیینهای نجسته که باعث انتظام
احوال عالم گوناگون و موجب النیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیاں
نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت
ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام افرنج و دیگر ولایتهارا در حیطه
تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او درآمدند و ترکان را بمناسبتهای مناسب
بقبها نهاد که تا امروز زبان زرد مردم است مثل ایغور و قشقلی و قبیاق و قاریغ و خلج و غیر آن
و اوراشش پسر شد کن ای یوکه و زکوک طاق تنگ سه بزرگ را بوزرق می گویند و سه
دیگر را باجوق و فرزند زادهای او به بست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل
این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند
و در آن سرزمین تواله و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک
نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند که ترکمانان قومی
علیه اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول است که اغورخان بعد از آنکه تسخیر عالم نموده
پیورت اصلی خود بازگشته مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان
دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمان را بنوازشهای پاشاهانه بنواخت و نصیحتهای
بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت زهنمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست
که ترکمان بر انقار گویند و یعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که
جوانقار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آیین ثابت
باشد و کنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست نعلق دارد و یک نیمه بدست

چپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهان بینی بجای آورده این جهان را و اداع کرد.
کن خان بموجب وصیت بجای پدر بنشست و در فرماندهی و جهان داری
 با خرد و ورعین خود تدبیرات صایبه قبل خواج که وزیر اغور خان بود کامروا شد و
 با برادران و فرزندان و برادرها که بیست و چهار کس بودند چه هر یک ازین شش برادر را
 چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته گیر و دار سلطنت
 مدگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آن خان را و بعد خود ساخت و
 درگذشت.

آی خان به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت
 و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را بکردار نیک فراهم آورده.
بلدور خان پسر همین و جانشین او بود در آداب جهان داری و داد گستری پایه بلند یافت.
منگلی خان پسر و ستار او بود بعد از او بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت
 یزدان و ستایش ایزد شناسان اختیار یافت.

تنگر خان بعد از رحلت پدر گرامی مقصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده
 سال در مغلستان تاج دولت بر سر داشت.

ایلخان پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مہام جهان بینی یا و ارزانی داشت
 و خود بعد از خوابی ایام کثرت بگوشه وحدت نشست.

قیان فرزند و جانشین ایلخان است که بمقتضای حوامض حکمت ایزدی مورد شدت
 احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی
 جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد
 مصداق این حال قصه ایلخان است که چون نوبت سر بر آرائی بلور سید بآیینی که عالم صوری
 ازان نظام گیر و دو حک معنوی مراعات پذیرد زیست می کرد و دلهاست پراکنده را فراهم می آورد
 تا آنکه طور بن فریدون بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و با اتفاق سوخ خان ملک
 تاتار و ایغور با ایلخان ببرد عظیم کرد و زمره منحل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند و

بسیار از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ طود و تاتار متقاومت
 نموده فرار اختیار نمودند و بیکرو و حلیت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پاره
 از راه رفته در شبی فرود آمدند و آخر بای شب ناگهانی بر پسر لشکر ایلیخان شیخون آوردند و
 چندان کشتش شد که از مردم ایلیخان جز پسر اوقیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود
 را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان سلامت بیرون نتوانست برد و چون
 شب در آمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزمحت و مشقت بسیار چون از کوه پاد و تنگه های
 کوه گذشتند مرغزاری که در دو چشمه های خوشگوار و میوه های فراوان بود بنظر درآمد تا چارآن مواضع
 تزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را رکنه قون نامند
 و گویند این واقعه بایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغور خان و انا داند که ازین قضیه بدیع
 تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت
 و عزلت مشقت بایں طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از
 آفرینش این طبقه گرامی اوست در هم سرمایه این محبت نامه انولیت جامع مدارج الطوار کوبیده
 شده و قدردان طبقات انام که بایں حالت باشند گشته کامرول صورت و معنی گردد و بایں طرز
 سگروی از نامرادی بیرون حال مقدس او نگردد و با بحد چون قیان با همراهان در آن سرزمین
 بسر برد از ایشان اولاد شد و قبایل پدید آمد و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیامت نام نهادند
 و طائفه که از تکور بطور رسیدند به در لیکن ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانه که
 در اراکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و همانا که در آن زمان و مکان
 رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخر بای زمان
 انوشیروان قیامت و در لیکن بخت آنکه زمین اراکنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود اراده
 بر آمدن کردند و سر راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت و انابان اندیشه را کار
 فرموده از چرم گوزن و مها اختراع نمودند و آن کوه آهینین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را
 بنور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیره بر آوردند و بر سر بر جهان بنانی و کامرانی حکم گشتند
 و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند

و هزار سال بعد از آن که آبائے کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو
هزار سال بیست و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مشغول در طرف مشرق است و از آبادانی
دور دور آن هفت هشت ماهه راه است سرحد شرقیش تا سرحد خطای و عربی آن تا زمین انور
و شمالی او میوسته با قرغ و سلنگا است و جنوبی آن متصل آن بابت خورش ایشان گوشت شکار
و پوشش ایشان پوست بهائم و سباعست.

تیمورتاشش - از نسل سعادت اصل قیامت بسروری و فرماندهی سر بلند بود -
منگلی خواجسه - گرامی فرزند تیمورتاش است سرفراز دولت و سعادت بود و مسند
ایالت و عدالت داشت -

یلدوز خان - خلف بزرگ منش منگلی خواجسته است که درین آمدن قیامت دور لکین
بامارت و سرداری سرفراز بود از قیام فرزندان ایشان بطنایند بطن دارکنه قون سروری قبال
داشتند یلدوز خان بهمدکاری بخت کوب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و او
از بوس مغل را آبادان ساخت و فرمانروای والا شکوه شد و نزد قوم مغل آنکس در دست نسب
و نشایته خانی باشد که نسب خود را یلدوز خان رساند -

جوینیه بهادر - پسر رشید یلدوز خانست بعد از پیر شدن پیامه عمر پدر بر تخت
جهانبانی کامیاب گشت +

حضرت عصمت قباب قدسی نقاب الانقوا

و ادوار بدایع آفرین هر چه امکان خفا بجلائے ظهور آرد بسیاری از عجایب امور را مشتمل
باشد لیکن آدمی نداد بوجب غفلتی که در نشاء کثرت و لباس تعلق ستون این بنای عالی اساس
از دریافت آن بازمی ماند چه اگر این طور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبود و هیچ کاری
نبرد و تخته مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهان نیان می پوشد و بخت در
احتیاج که یکبارگی از تماشا ئے غراب مقدرات الهی محروم نماند برده چند از روی مقدمات
مکام غیب بر میدارد و باز از دید بسیار از غفلت که در سرشت ایشان و در بیت نهاد تقدیر است

همان دیدار پرده شناسای می گرداند پس ازان رفت عاقه الهی برآی هزار گونه حکمت که یک
 ازان آگاهی غفلت زدای ای جہانست آفرینش دیگر بطور می آرد نقاب و احتجاب را
 اندکی برداشته رنگ امیر تعجب می گرداند ازان جمله احوال بدائع طراز حضرت آلتقواست و او دختر
 قدسی اختر چهرینه بهادرست از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا بس بزرگی حسن
 صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانه روزگار گشت و
 باتفاق دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خدا پرست بود انوار خداشناسی
 از چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سراوقات عفت خلوت گزین مراقب
 احدیت منظر تجلیات قدسی مہبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین
 سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین ست بر ذوبون بیان که فرمانفرمای مغلستان و پیر عم او
 پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمازد و ای انسی ساختند از آنجا که او ہمسر بود
 بملک نیستی شتافت حضرت آلتقوا که آسایش عالم معنی بود آرا لیش ملک دینی نیز گشت و
 بضرورت نظام امور پیرداخته بسروری و سریر آرائی الوس خود متوجہ شد شبے آن نور پرورد
 الهی بر بستر امتراحت پہلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیہ زده بود که ناگاہ نوری شگرف
 در خرگاه پرتوانداخت و آن نور در کام و دہان آن سرچشمہ عرفان و حضور در آمد و آن عفت
 قباب بر منوال حضرت مرم بنت عمران ازان نور آبتن شد سبحان اللہ نفوس قدسیہ انسانی
 را از آدم تا ایس نور پرورد و در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و ہزیمت و لطف و غضب
 و سایر محضات متضادہ مرتبہ بر تہ پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس می ساختند و بیشتر
 از آنکہ این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد و شہر و اقلیم
 بر آورده در صحرائے تجرد پرورش بخشیدہ چندین آبا و اجداد او را بطن بطن در مدت و ہزار
 سال در آن کوہستان ہم تصفیہ بخشیدہ آشنای ملک تقدس می ساختند و ہم مرتبہ انسانی
 بر اجناس مراتب کونی و الهی می گردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای
 حکمت بالغہ یلد و زخان را از کوہ بشہر آوردہ سریر آراے گردانیدند تا نوبت ایس سلسلہ مقدسہ
 بحضرت آلتقوا رسید آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بواسطہ بشری در

عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاہی آن روز بود کہ بعد از سیر و مدارج مختلفہ از
 خدای مقدس حضرت مریم مکانی بر سر انجام نشاء صورت و معنی بعالم بیروز شتافت افلاک
 بخودی پایہ کہ ایں سخنان بگوشش ہوشش شنود کہ خدیو زنان در پردہ آرائی و زمانیان با درو
 چشم و زحیر باطن پردہ درست و بالجملہ بر سر سخن رفتہ باز گویم کہ ہموارہ در اوقات فرخندہ و سائے
 خجستہ سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن می شد و زمان زمان ظاہر و
 باطن آن قدسی نزاد ضامت می یافت آنانکہ از بال ہمت بلند پروازی فرمودہ از اسباب
 پرستی گذشتہ مسبب بین اند امثال ایں امور در وسعت آباد قدرت الہی بدیع و بعید
 نمی دانند و مستبعد عادت پرستان ظاہر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکہ
 در سبب ماندہ پیشتر قدم ننہادہ اند لیکن بقلاواری بخت بیدار از محاسبہ ظاہری گریز ندارند
 آنہا نیز در مبادی حال توقیفی نمی کنند خصوصاً فرزند بے مادر و پدر کہ آدم اول باشد قبول
 کردہ اند و فرزند بے مادر کہ خوانا مند پذیرفتہ اند و فرزند بے پدر تنہا را چگونه قبول نکنند
 تکلیف کہ مثل ایں واقعہ در قفہ عیسی و مریم متیقن آنہا باشد۔ بیت

حکایات مریم اگر بشنوی بالفقوہ ہمچنان بگردے

لیکن بدیع جہاں آرا کہ از عنقوان ابداع عکار خانہ ایجاد را سوراخام می دہد بمقتضای تقاد
 و تباین اسماء جمالی و جلالی چنانچہ کردہ آدمیان را بدانش والاد تدبیر درست و فطرت عالی
 و تصرف عظیم دانند لیشہ صواب مخصوص ساختہ روز بروز در افزایش حال آنہا می کوشد ہماں
 طور کردہ ابنوہ آدم صورتان را بکم بینی و کورہ یابی و کج اندیشی و بدگمانی و قفہ انگیزی
 و بے تصرفی اختصاص دادہ سرگرم کاری دارد اگرچہ در ہر دو طور پیانہ استعداد پرمی شود
 اما بسا حکمتا کہ دریں کار شگرف اندراج دارد بنا بر آن پیوستہ ظلمت با نور و نحوست
 با سعادت و ادبار با اقبال و فقران می باشد و ہموارہ بے دو نشان تیرہ را ہی سنگ تفرقہ
 در پیش می اندازند و نزد وی شرمسار صوری و معنوی گشتہ بکوے عدم شتابند و مصداق
 آن حال ایں سانچہ نورانی ست کہ چون چنین امر بدیع بنظر آمد جمعی از کورہ نظران ناقص خود
 ظاہر پرست کہ از دولت حقیقی بے نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اند لیشہاے نادریست

بخط آورند آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بے سعادت
 در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر
 ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در
 بلیه سوء ظن افتد و آئینه دل را بزنک خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آینه از عقوبت آن
 ابدالآباد در خسران و نکال باند بهتر است که ساحت ابدیش ایشان را ازین دغدغه
 واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورت است که بیدار دلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص
 پیوند در حوالی خرگاه بجز است شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سوی دل ایشان
 بخور و ارادات الهی و مشاهده انوار غیبی برداشتی گراید و منقذه اوام از درون این تیره جانا
 بیرون رود بنا بران چندگاه پاسبانان بیدار دل و خرد پروان دورین حوالی خرگاه
 بوده چون اختران شب زنده دار دیده بر هم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت
 الهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سرا پرده عفت فرموده بود از
 فرار به بد نشیب روئے کرده بخرگاه درآمد غریب از حاضران آگاه برخاست لخته در مقام حیرت
 بوده اند پشیمانی باطل از دلها بے وسوسه خیز فرو نشست و چون آیام آستین سپری شد
 سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکے بوقون تقی و تمامت قوم تقیین از نسل او پدید
 آمد و دوم بوسقی ساجی که قبیلده ساجیوت از دے مشعب گشت سوم بوز بخرقا آن ست
 و اولاد این گرامی نرادران را نیز دگویند یعنی پدید آمده از نورد ایشان را بزرگترین اقوام
 دانند.

بوز بخرقا و آن جد نهم چنگیز خان و قرار جاریونان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی
 و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاه هیست چون لیسن تمیز رسید سر بر سلطنت توران
 زمین را ازینست داد سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی
 می کردند مکرر خدمتگاری بمیان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم
 آورده داد عدالت و احسان داد و دانه دراز برداشتی و فرزنانگی روزگار را آرایش و
 آسایش بخشید و او با ابو مسلم مردزی معاشر بود چون رخت هستی بر بست از دو پسر

ماند بوتقا و توقبا -

بوتقا خان - پسر مهین اوست که جد ششم جهانگیر خان و قراجار یونان است بموجب وصیت بجای پدر نشست و مسند پادشاهی را بدل و داد آراسته کرد و قاعدی تازه در جهاننداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خاقین روزگار ساخت و بازیر دستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از خوش وقت شدند -

ذو قمنن خان - پسر رشید اوست پدر چون با گاه دلی زمان گذشتن دریافت او را ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بجوشه رفته ترتیب فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در لکین اندکین گرفته منولون و هشتت فرزندان او را تقبل رسانیدند قائم و خان که پسر نهم بود بخوانندگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود بجای یافت و بدستگیری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائم و خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید و بندگی بودند -

قائد و خان - بعد از چندین قانع بسی ماچین بر سر پر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبه آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و ما جلایر او را کار دارها و قوچ پیوست ملک رانی جهانبانی با استقلال کرد و چون از عالم در گذشت از و سه پسر ماند -

ماسنغر خان - بزرگ ترین فرزندان او بود بکار دانی و سر براهی رعیت و سپاهی یگانه روز بود بوصیت پدر تحت آرا فرمایدی گشت -

تومنه خان - پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک دولت با و پسر و مسند شریاری و جهانگیری بوجود افروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از ملکات مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی صریحه اقبال بر ملک موروئی افزون ساخت و تمام

ترکستان در هیت و عظمت مثال او نداشت او را دو خاتون بود از یک هفت پسر آمد و از دیگر
دو پسر یک شکم متولد شد از این توامان یکی را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خان است و دیگری
قاچولی نام داشت -

قاچولی بهادر جد هشتم حضرت صاحبقرانی است مظهر انوار دولت و موزد آثار سعادت
بود فر بزرگی از چهره او می تافت و شکوه بختیاری از پیشانی او می درخشید شب بخواب دید که
از حبیب قبطخان ستاره رخشان برآمد و بر اوج رسیده تاریک گشت و همچنین پے در پے
سه بار واقع شد و در وقت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دو لکش طلوع کرد که آفاق
را نوراد فرو گرفت و پرتو نور او چند ستاره دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنی پذیرفت
و چون آن کوب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در
تعبیر این نمودار غیبی طائر اندیشه را پرواز می داد ناگهان باز خوابش در ر بود و همچنان مشاهد
کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ
طلوع نمود و تمام جهان را ضیاء و رونق بخشید و از چند ستاره دیگر خرد منشعب شد که هر یک
گوشه انعام را روشن ساختند و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند و
ستار بای دیگر همچنان روشنی داشتند صبح صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار
خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبل خان سه شاهزاده بر تخت خالی نشیند و در
مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم
در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزند پدید آیند و هر یک حکومت ناحیتی داشته باشد
و از قاچولی هفت فرزند دو تنند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند
بنظیر آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری
کند و از فرزند آن بوجود آیند که هر یک حاکم جانی باشد و دایه مملکتی شود و چون تومنه
خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر یا یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خسانی
بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپه سالار و صفت آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که
فرزندان یکدیگر بطن به بطن همیس طریقہ منظور و مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب

قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و بآل تمغله تومن خان رسانیدند از آدم تا
 تومن خان آبا بکبار حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسله ایشانند بریاست
 مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر عدلت بودند طائفه ازین گروه والا شکوه
 مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاہر و باطن گشتند چنانچه پاستانی نامها از ان آگاه
 می بخشید و حکمت الهی که در ظهور شاه جامعیه مراتب کونی و الهی بچندین میابخی کار فرمایان ملک
 صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقادۀ کائنات بودن طراز
 خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام می دهد و برائے جامعیت و شناسایی
 قدر خدمت و لذت سربراهی شایسته قاجولی بهادر را لباس و کالت مستعار پوشانده تا مراتب
 این حالت نیز برالعیین این سلسله علیه درآید و سرمایۀ جمیع مراتب برائے حضرت
 شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلخان
 دلی عهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلائی شن شد که منظور دانشوران نیست اما در معنی کار فرما
 قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد چون تومن خان راستاره حیات در مغرب فوت
 ستوازی شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهده که
 سرمایۀ دولت سرمدیست در مقام یکجہتی و موافقت درآمده بآیین دوساداری و شاه نشانی
 متصدی انتظام مہام سلطنت گشت و چون قبلخان از دارالفتن هستی بدرالامان نیستی خرامید
 قولیہ خان کہ در میان شش پسر او شایستہ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاجولی
 بهادر بہمان منصب والای پہمسالاری مشغول بودہ پاس پیمان خود می داشت و بدستگیری
 فرزانی و مردانگی سرانجام کار گاہ ملک و دولت می نمود و قولیہ خان بہ پشت گرمی اینچنین مہربانی
 کہ ہم عقل خدا دانی داشت ہم تیغ کشورستانی اترقام برادر خود از التانخان حاکم خطائے کشید
 و جنگہائے بزرگ کہ کارنامہ مردان کار تواند بود کردہ بر لشکر خطائی شکست عظیم انداخت
 و محلی ازین سرگذشت آنکہ فرمانروایان خطایبوستہ ازین طبقہ والا شکوہ و غوغا داشتند
 و ہموارہ محرک سلسلہ دوستی بودہ روز گاری گذرانند چون دارای خطا بالتانخان
 استقرار یافت اداستماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر ہر اسان گشت بوسیدہ فرستادہ است

کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبہ کہ قبلخان را استدعائے آمدن خطا نمود
و خان بمقتضائے راستی و درستی کہ طبعی ایں دو دمان والا نژادست دار و گیر ملک را
بقا چولی بہادر سپردہ بخطا سپردہ بخطار رفت و نقش صحبت و پذیرشست و از انجا کہ کایا
عیش و عشرت یہ یورت خود متوجہ شد بعضی از اعیان دولت التا خان از وداع پریشان
شد و کس فرستادہ طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التا خان
خواندہ جواب فرستاد کہ چون بساعت فرخندہ توجہ نمودہ ام برگشتن را لائق نمی دانم خان
خطا جو شدہ لشکرے نامزد او کرد کہ بہر وضع کہ ممکن باشد خان را بگردانند قبلخان بخانہ دوستی
سالجوتی نام کہ در سرراہ مادای داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد کہ بر میگرم
سالجوتی پنهانی گفت کہ معاودت را مصلحت نمی دانم من اسپہ دارم تیز گرد و دور بود
کہ ہیکس بآن نتواند رسید ہمعنان احتیاط شدن و بران اسپہ سوار شدہ ازین مخاطره
بدر رفتن صلاح وقت ست قبلخان بریں رائے عمل نمودہ بران اسپہ سوار دولت شدہ بیوزت
خود شتافت و فرستاد ہائے خطائی چون آگاہ شدند چابک دستان تیز پای از عقب درآمدہ
و جز در یورت خانی بجائے دیگر نہ پیوستند قبلخان ایں بدانند ایشان را گرفتہ از ہم گزرانید
دریں اثنا پسر کلان اوقین برقان کہ بحسن صورت بے ہمتائے روزگار بود در حوالی دشت
ہم گئے غزالان داشت ناگاہ قوم تاتار دو چار شدہ دستگیرش کردند اورا گرفتہ پیشان تاتار
بردند و خان با انتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد ہر س غزال شیر نژاد را نزد قویہ خان
کہ پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بہت انتقام برادر خود جمیع لشکر با ہمت گماشتہ
متوجہ التا خان شد و بہرہ عظیم در پیوست و شکست غریب خطایان را دادہ اسباب و اموال
ایشان را بتاراج برد و چون ثوبت تاخت سپاہ اجل در رسید برتان بہادر ہرا گرامی او
بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدرو برادر خود را تازہ گردانید
و چون در عہد او بیچ کسے را یارے آن نبود کہ باو دعویٰ مبارزت و سپہ کشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواہ بلفظ بہادری زبان زد شہرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مہابت فزا
مسکوک ساختند و درین زمان قاپچولی بہادر کہ ہم برادر جان سپار و ہم بہادر سپہ سالار

متوجه عالم بقاشد -

ایرودمچی - برلاس پسر ارشد تا چونی بهادرست که در مسالک فرهنگ و معارک
جنگ مغربوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرل سپه سالاری بنام او سر بلندی
گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار و وقت داده بود در تیسوق مهام ممالک و تدبیر عظام امور
کوشش می نمود و اول کسی که بملقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظی
شجاع بانسب است نسب تمام الوس برلاس با و می رسد و چون زندگانی برتانی بهادر
بسر آمد از چهار پسر او سومین میسوکای بهادر که پدر چنگیز خان صحت و بجوشن فرزانی و
و مغفردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سر بر جهانبانی گشت و درین
هنگام ایرودمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده از و بیست و نه پسر یادگار ماند -
سوغو جیچین - در میان فرزندان گرامی ایرودمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندا
و خرد کار ساز و عطف نظام بخش سر بلندی داشت و از و سه سال نیز بزرگ ترین
اولاد بود جای پدر عالی قدر گرفت بمعنی شهریار و بصورت سپه سالار بود و میسوکا بهادر
برای جهان آرای سوغو جین لشکر بر سر تاتار کشید و خان و مان و دولت ایشان را به پیر
غارت ساخت و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال
متوجه دیون یلداق شدند و چون بدان موضع سعادت افزار رسیدند در بیستم ذی قعدة
تنگورسل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون آنکه که آهستن بود فرزند گرامی
بزا و میسورکای بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال
می توان نمود که این همه ستاره دولت ست که در نوبت چهارم از جیب قبایحان برآمده بود اگر چه
در سلسله علیه حضرت شاه منشا می که درین محبت نامه ایندی سخن از ان می رود احتیاج
بدکر تموجین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون بر توتی از نور مقدس
آفتقاری بود محلی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تموجین میزان بود و هفت ستاره
در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضی برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک
که بسرداری الوس و قوم نیردن رسید سبعة سیاره در میزان فراهم آمده بودند -

قزاجار نویان - فرزند گرامی سوغوجین ست پادشاه منش شهریار نشان بود
چون در سال تنکوزمل پانصد و شصت و دو میسوکا بهادر در گذشت و در سال
توچین سیزده سال بود و سوغوجین که مدار ملک سلطنت و گیر و دار لشکر و سپاه بود
بود همدان چند روز بار دوی فنا کوخ نمود قزاجار نویان ایام سفر داشت قوم بیرون
از توچین روی گردان شده بمردم تاجوت پیوستند و توچین محنتها کشید و در بند و بلا
افتاد و عاقبت بتائید آسمانی ازان در طه های و مخاطر های سهمناک نجات یافت و با قوم
جاموقه و تاجوت و قیفرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و قتی که سال عمرش از سی در گذشت
سردار ایل و الوس خود شد بنا بر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی
برهنه نوئی قزاجار نویان پیش آدنک خان حاکم قوم کرایت که با میسوکا بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورد و دستبرد نیکو نمود و رتبه قرب منزلت و علو
مرتبت او بسر حدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای
عظام و خویشان برو حصد بردند جاموقه که مهتر جرات بود سنکو پسر آدنک خان را با خود
متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و ثقیفهای ناپسندیده بهم بست خاطر آدنک خان
را از راه راستی برده در خیال فاسدانداختند و توچین اندیشه مند گشته باستصواب قزاجار
نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد و مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم
در پیوست و توچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان پانصد
و نود و نهم بدولت سلطنت جهان داری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و
جهانبانی او گذشت بتنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود
بالهام ربانی توچین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز بخشم
سعادتش فروزان ترمی شد و سال به سال برق دولتش سوزان ترمی گشت بر تمام خطائی
و تخن و چین و مآچین و دشت قبیاق و سلقین و یلغار و رش و روس و لان و غیر آن سرور
یانت او را چهار فرزند بود جوچی چغتائی او که ای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوچی داشت
و بر غور سیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط است براسی

نرین چغتائی مفوض بود و تدبیرات جهان بینی و ترتیب امور ملکی یاد که اے اختصاص داشت
و سرانجام مہام سپاہ و محاطت اُردو بتولی متعلق بود در شہر ششصد و پانزدہ بقصد
سلطان محمد خوارزم بجانب ماوراءالنہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت بیاسار رسیدند چون
از کار ماوراءالنہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت بیاسار رسیدند و چون از کار ماوراءالنہر
پرداخت از آب امویہ عبور نموده عنان کشور کشائی بجانب بلخ مصروف داشت و بتولی خان
را با لشکرے گراں بولایت خراسان روانہ ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از
بلخ بطلقان آمد و از آنجا متوجہ دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماہ رمضان
ششصد و بیست و چہارم سال ہلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سندھیت
داد از آنجا ب ماوراءالنہر متساقطہ بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنگور مل مطابق
چہارم ظفر ششصد و بیست و چہارم کہ ہم سال ولادت و ہم سال جلوس سلطنت بود
در حدود ولایت تنگقوت و دیت حیات سپرد و پیشتر از ان وصیت کردہ بود کہ چون
قضیہ ناگزیر دریں پورش روی نماید پنهان دارند تا کار اہل تنگقوت بانجام رسد و در
ممالک دور دست فتوری نزد فرزندان و اُمرا بموجب وصیت عمل نموده در ان خائے این
حال کوشش نمودند تا آنکہ اہل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندھ
نعش او را برداشتہ روی براہ آوردند و ہر آفریدہ را کہ در راہ می دیدند از ہم می گذرانیدند
تا خبر باطراف و اکناف بزدی نرسد و چہار دہم رمضان ہمیں سال نعش او را بار دوش
بزرگ آورده اظهار واقعہ ناگزیر نمودند و در پایے درختیکہ بروزی در شکار گاہ بہت
ترت خویش خوش کردہ بودند مدفون ساختند و در اندک روز کار از اشجار گوناگون
چندان انبوہے روے داد کہ مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکہ بیچکس پی باں سرزمین
نتوانست برد ہمانا دریں معنی سرسیت بدیع کہ جزدانائے ہوشمند و ورہمن بے باں نتوان
برد یعنی چنانچہ در زندگانی حراست ایزدی بود بعد از ان ہم در کنف نگاہ داشت الہی دآرہ
تا کوئہ اندیشی باں مقام دست بے ادبی دراز نتوان کرد اگرچہ بہرت چنین اندیشہ کردن خود
را سخرہ جہانیاں ساختن است لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معاملہ با ظاہر بیناں باشد

چنین صباقتی از مواهب عظمی است و چرا حراست اینزدی نگاهبانی این چنین بزرگی نه کند که
عالمی در سایه پائین او بود اگر چه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از نظام هر عظیمه قهرآلی
بود اما در نظر دور بین هو شمنان اخس خواص ز مجالی الطاف اینزدی مست چه در محکمه عدالت
الهی که فرمانروای خلافت پر تو لیت از آن بیدادی نه رود و ستمی بطور نیاید و هر امریکه در
عالم و فساد متکون شود و مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیده ظاهر بنیان را بکسره
حقیقتش راه نیست و جز فضا بر بیدار دلان دور بین بر حقیقت آن آگاهانی عمرش
هفتاد و دو سال تمام شد بود و از سال هفتاد و سوم اکثری سپری گشته از آنجمله بیست
و پنج سال به فرمانروایی و کشور کشائی متقاضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او
که در تاریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلافت
با اعتبار شهر و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجه دیگر از وجه مشهوره درین مدت همواره
انتظام مهیات ملکی و مالی با استصواب رای جهاں آرای قراچار نویان رونق داشت والا
شکوہی را که چنین برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن
همه کشور ستانی و سلطنت رای تارک عظمت با وج علیین نشاید. **نشد**

قراچار و چنگیز ابن عمه **بکشور کشائی قرین همه**

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را با و کدای مسلم داشت و محل این قصه دشمن
آنکه در یورش خطای شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که پدرود
این جهان شراب نما نزد یکست فرزندان گرامی و قراچار یونان سپه سالار و دیگر اعیان
دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از تنایج او باشد در میان آورد
خانی را با و کدای مقرر ساخت و عهدنامه قاپولی و قلخان که بآل مغلیه تو منہ خان رسیده
بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرمود
بر حاضران مجمع عالی خوانده فرمود که بقراچار نویان بدین و شیقت نامه پیمان بسته بودم شما
نیز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامه دیگر میان او کدای و فرزندان و خویشان نوشته
با و کدای سپرد و بار مادر را النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر

و بدخشان و بلخ و غزنی تا آب سند بچغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامه قبلخان و قاجولی
 بهادر بچغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز ندارم و در ملک و آل
 شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست بهمین ملاحظه این سلسله علیه قدسیه
 را بچغتائی گفتند و الا بچغتائی را با آبای کرام او نسبت به حضرت شاهنشاهی باعث افتخار و
 مباهاست نه نسبت قرابت و مضامین و خاندانهای و نوینیان بموجب وصیت عمل نمودند
 سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که
 بآل تغای تومن خان مزون بود و با و کتای قان می داد و تربیت و معاونت او برای
 زری قراچار نویان می سپرد مطابق آن عهد نامه عمل می شد یا آن وثیقت نامه را حاضر
 می ساختند تا بر نسیان که همزاد انسان است محمول می گشت و بدینامی درد قردانش او
 ملتس بخط سهومی شد و عجب از سخن گزینیان پاستانی که دریں باب با شرف حرف سرای و حرف
 نکته گیری و دوزبانی بسر وقت این نه رسیده اند و همانا که چون ایزد جهاں آرامی خواست که
 این لباس مستعار سپه سالاری که تومن خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابدان نشاء
 جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از اقامت این سلسله علیه بردار و چنین
 سهومی و خطائی رفت که بر بزرگان قصد ثواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره
 نگا هبان این گروه و الا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بها
 رسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت گردد و مطعون خردمندان نباشد و همانا
 که این از مقدمات طلوع نیز اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلیعه دولت ابد
 پیوند حضرت شاهنشاهی میست و چغتائی خان که بعد از شفقار شدن پدر پیش بایغ را دارالملک
 ساخته عنان اختیار مهات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار امیر قراچار یونان گذاشت و خود
 بیشتر اوقات در خدمت او کدای قان بسر می برد و بآنکه او کدای سال از دای خرد بود در
 لوازم حقیقت و اطاعت و قیقه فرو گذاشت نمی نمود و بایخت بیدار و صیت خان را پاس
 می داشت چون چغتائی خان را مدت حیات بے ثبات یا فرسید جهت انتظام کارگاه سلطنت
 امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سیر و هفت ماه پیش از او کدائی خان

او در او میل ذی قعده ششصد و سی و هشتم ازین سراسر گزران درگذشت و قراجار نویان
برقرار خود در ضبط و نظم امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قرا بلا کو خان بن مو انکائی
بن چغتائی خاں را بحکومت ولایت جدگراییش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خا
بن او کدائی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قرا بلا کون خان را از تصرفات
حکومت و اختیار باز داشته عزل نمود و بیو منکا بن چغتائی را بجای او نظام بخش آن ملک
گردانید پوشیده نماند که او کدائی قآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچ و لیعهد
خود گردانیده بود او در ایام حیات پدر وفات یافت و لیعهدی به پسر وی شیرامون که از
همگنان دوست ترمی داشت ارزانی فرمود و هنگام حادثه ناگزیر قآن کیوک خان که
در بلاد روس و چرکس و یلغار بود بعد از سه چهار سال بار دوی و الار سید مسند آرای
سلطنت گشت و در عدلی و رعیت پروری اساس عالی نهاد چون بیو منکا بحجاب فنا
مختفی شد قراجار نویان باز قرا بلا کو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت
او بتاریخ ششصد و پنجاه دوم آن نوین کابن بخش کامران هشتاد و نه سال شده رخت
هستی بر بست -

ایکل نویان - بمزید دانش و تربیت خدا شناسی از میان دو فرزند رشید
کاروان نشان اختصاص یافت در عهد خانی قرا بلا کو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت
بخش مقام پر شد و در سه ششصد و شصت دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن
گشت و اوس چغتائی در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان
چغتائی خاں خلافت و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که
جای سوزنی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قآن بن تولیخان بن چنگیز خاں برادر خود بلا کو خا
را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار اوس جوجی و چغتائی و اکتائی و توالی امراد مردم
همراه ساخت از اوس چغتائی خان ایکل تو بان را باستدعای تمام برسم سابلوری تعیین نمود
که مصاحب بلا کو خان باشد و خان مذکور مراغه بنزد باو داد با آداب بزرگی سلوک نمود -
امیر ایلنکر خان ارشد اولاد والا نژاد ایکل نویان بود چون ایکل نویان با

یا بلا کو خان از توران بایران نقل کرد و در الوس چغتائی خان قائم مقام پدر گرامی شد
و چون در ایران ایمل نویان این جهان نظر فریب را پدر و د کرد و داخان بن براق خان
بن موتو این موآتکان بن چغتائی خان بن چنگیز خان باور سیده بود و او را امیر الامراسخت
وزمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت و او چنانچه
مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید و او بملکت زهراے احمدی در آمد.

امیر پیر کل - عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان
تر مشیرین خان ازین جهان بے مواسا در گذشت ازو همیں یک فرزند ارجمند ماند و او
همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد
بوده آئین پدران به بنی اعام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می بود و در گردآوری
رضای ایزد نگاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوے مینمودی و در آن
نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرفت مشیت و کفایت می کرد تا آنکه
بعالم تقدس و ملک بقای پیوست.

امیر طراغائی - فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر پیر کل و پدر بزرگوار حضرت
صاحبقرآنی است از عنفوان صغر در یوان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او
می تافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش را برادر
بود خود همیت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بنام
برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت
می داشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصاً قدوة اصحاب وجد و حال شیخ
شمس الدین کلال که امیر را بنایت حرمت می داشت و بنظر تعظیم می داد و خدمت شیخ
آن بزرگ دوران را از صفای باطن بنظر کوکبه صاحبقرآنی نوید سعادت جاوید رسانید
بود

صاحبقران اعظم ثالث القسطنین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان

اراده ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز و دلالت نموده جهان را
و اندازد درین پنجاه و دو تن که سلسله علیه شاهنشاهی بآن انتظام دارد و غمبخت بخش
هوشمندان است ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطا و رفعت
و چندین جلالت لغوت و شرافت صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتائی خلافت
شاهنشاهی نمود مگر از قاجاری بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام
سلطنت صوری فرود آورده رتبه سپهسالاری و شاهنشاهی داد تا این مرتبه تا بیعت
را در لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد و آن
بزرگان و الا شکوه که در ارکن قون بسر بردند اگر چه احوال آنها معلوم نیست اما بمان طور
پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم
بجهت حراست عزت بیرون از سکنه عالم بنظر آورده و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان
یافت و استعداد قریب بفعل مہیا شد که گوهر یکتائی حضرت شاهنشاهی بنظر آید خلعت مستعلا
تا بیعت که برای تومنہ خان بظاہر درین سلسله درآمده بود خدای جہاں آفرین آن خلعت
را برگرفته بزرگی را بنظر آورده که قابل ولایت سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این
معنی ظهور حضرت صاحبقران طرازندہ ہفت اقلیم و فرازندہ تخت و دیہم و قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورگان است و آن والا نژاد عالی قدر در شب سہ شنبہ بیست و پنجم
شعبان سال ہفتصد و سی و ششم سحقان بیل بطایع جدی در ظاہر خطہ کش کہ بشہر سبز
مشہور است از بلاد ایران از خدر مطہر و ستر مصفاے حضرت عفت و برکت مرتبت صفوت
و طہارت منقبت عصمت الدنیا والدین نلینہ خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام
نہادہ جہاں افروز گشت و این قطب دائرہ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبرے کوکب

اقبال نیست که از بطن هشتم قاجولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نموده و بقول یکی
 از مورخین رویای سعادت قاجولی بهادر بطور پیوست و بدریافت والای خردمند و وزین
 امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین ست چنانچه سابقه پر تو اثار
 برین معنی تافت و درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در
 مادر اراکله ترشیزین خان بن دوا خان بن براق خان مسون تو این مسوکان چیتائی خان
 فرمانروائی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته
 و بدین واسطه هرج و مرج تمام و ران سرزمین بطور آمده بود و امیر صاحبقران از صفر سن
 تا عنفوان شباب همواره با داب شکار و آیین رزم و پیکار اشتغال می فرمود و در سقائیل
 مقتصد و شصت و دوم امیر طراغانی ازین مرحله رحلت فرمود و از چهار پسر و دو دختر بود
 صاحبقران و عالم شیخ و سینور غمتمش و چوکی قلغ ترکان آغا و شیریں بیگه آغا و چون عمر
 گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع نخست و بخت بلند بمشورت عقل که
 خدا داد مورد الهام ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان مقتصد و مقتاد و یکم سال
 ایتایل و ربیع افسرماندهی و اکیل کشور کشائی و کامکاری بر سر نهاده و درنگ سلطنت
 و جهان بینی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود
 ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس
 و مازندران و کرمان و دیاربکر و خورستان و مشهد و شام و روم و غیر آن بهمت کشور کشائی
 و دانش فراخ حوصله در خطبه نصرت و قبضه اقتدار در آورد و ریاست استقلال را در ساحت
 ربع مسکون و هفتده اقلیم سر بلندی و ادهر که سلامت حال رفیق روزگار و دولتش بود بقدیم
 اطاعت پیشوا آمد گل سعادت از فرق بخت او شکفت و هر که شامت کردار و خامت
 عاقبت و انگیز او شد و سر از گرمیان انقیاد بیرون آورد و موی کشان بسیاستگاه قهرمان
 عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال و کنار خود دید و در دو شنبه ذیقعد مقتصد و
 هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل
 عام فرمود و از انجا عثمان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر

بخد متش پیوستند و چون خبر مخالفت تو قمیش خان که فرمانروای دشت قبیاق و تربیت
 یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد و او را فتح برافراخته مراجعت
 نمود و دشت قبیاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش شصتصد فرسنگ است بنفس
 سیر فرموده از حسن و خاشاک قنده پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در
 مقتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز تقبل آورد و آل
 مظفر را بر انداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامه های رستم و افراسیاب باشد
 در آن مزموم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره
 گلزار بی خار ساخت و بعد از آن به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت
 بکرستان درآمد همان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را
 بحر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم
 شاه اقدام فرموده صبح اقبال ثمانید و اوزار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیر
 یافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل
 قید اسیر بودند خون آنها بدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر دوم رایات جهان تاب نهضت
 داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشت صد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف آراسته و
 لولای بنو دراهمجه فتح علی بسته با ایلدروم قیصر دوم جنگ شکست نمود و از تائیدات غیبی
 که همواره همغان آن شاهسوار بیدان شکوه بود جنود مجنده فتح فیروزه ملازم رکاب معلی
 گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدروم بایزید
 بدست سپاه نصرت اعتضام گرفتار آمد و چون او را بیایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال
 عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا با ذریایان مراجهت
 فرمود و یکسال و شش ماه در آن حدود بعدل پیرانی مشغول بود و سلاطین سلاطین نژادان
 از اطراف بخد مت پیوستند حاکم مصر نقود فرادان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه
 گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت
 برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام

آنحضرت خوانده شد و در دی قنده مشتقص و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه
 نهضت داد و بے توقف و اقبال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسیمت خراسان
 مصروف داشت و در غره شهر محرم مشتقص و هفتم از راه نیشاپور بهما و راه انهر ظلال اقبال
 گسترده در آن موطن مایه طریح جشی غظیم نموده طوے بزرگ که حیرت فراتے ارباب همت
 و سماح باشد ترتیب داد جهان بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بقسیر ممالک خطای
 متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان مشتقص و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا
 هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایرد بیچون روے بجانب دارالملک بقا آورده
 رخس حیات بفسحت سراسر جهان باقی تاخت و نش عرش پایة آنحضرت بخط سمرقند بشکوهی
 که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ سین احوال آن جهان آراء گفته اند

تذکره

سلطان ترمذ آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود
 در هفتصد و هفتاد و یک کرد جلوس در هشتصد و هفت کرد عالم پرورد
 آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر مرزا او در
 اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود از دو پسر
 ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را و لیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم در هفدهم
 شعبان مشتقص و بیستم در صوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت
 برادر گرامی طغرای و لیعهدی بنام او سر بلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر
 با طاعت و سلطنت او و ضیت فرمود در آن زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود چهارم
 رمضان مشتقص و نه بر دست پیر علی تار که یکے از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ
 لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ
 ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ریح الاول هفتصد و
 نوز و ششم در پای قلعه خرماتو در گذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست که
 مجملًا احوال سعادت اشتمال او که دریں سلسله علیہ مقصود بالذات ست مذکور خواهد شد فرزند

چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان داشت و در اکثر پورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود
بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانه فرمانروای بالاستقلال شد و ایران و توران و آنچه
در تحت تسلیم حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی
نمود و ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه
نوزدهم سلطانی بیست و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت -

جلال الدین میرانشاه - هشتم حضرت شاهنشاهی ست ولادت گرامی
او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان
و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این مالک بالکل بعد از
اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معالت و مبایعات سلطنت دقیقه تا مرعی نگذاشت -
روزی در لشکر سر قون صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسیرم خورد و میرزا از سر
زمین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و دایه رسید اطباء و جراحان حاذق تدابیر و معالجات
موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن عبادی ازان گرد راه بر مرکز اقتدال
طبیعی ماند بعد از استقرار شدن حضرت صاحبقرانی ابا بکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود و خطبه
و سکه بنام پدر عالی قدر که در حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریزی گذارند و جمیع مهمات سلطنت
را میرزا بابر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذی قعدة هشتصد و دهم در محاربه قراویوسف
ترکمان که در حواله تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بود است
بوده است ابا بکر میرزا النکر میرزا عثمان جلی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایل میرزا
سیور غمیش -

سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا شاه است والده ماجده اش
مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سر قندی بوده اند
و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه مکارم اخلاق و شائلی علیه او
در یافته بود بمیرزا غ بیگ گفته اند و جلالت قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز
و احترام کوشیده با داب برادری سلوک می فرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادت مند بود سلطان

ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب
عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عظمت هر روز بمرادرج دولت و معارج اقبال متضاعف میشد
روز یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر علم شامع
خدمت بجد می کند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمی کند آداب جهان بناتی و گیتی از محبت
ما فراق گیرد و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند -

سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج
سریر آرای سلطنت شد و مدت هفده سال بفرمانروائی و کشور ستانی باستقلال اشتغال فرموده
ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف
در آورد و در آخر با عراق نیز در حیطه تسخیر درآمد و با چین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرایه
هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغر بوده از درویشان و گوشه نشینان همست
می طلبید و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع
آذون که حسن آق قویله رفته بود از غایت بے پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشیده
سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هر چند در صلح زو فائمه نکرد ناگزیر اسبهارا از آمدن شد
غله نگا هبائی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتب که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند
بمقرب آن سپاهی پراکنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم
رجب هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی بدست مردم آذون حسن درآمد و بعد از سه روز
بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنقر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه
آذون حسن بود داده است و آن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قرا بهانه خون
گوهر شاد بیگم که کد مانوس دولتمدار شاه رخ میرزا ابو بدرجه شهادت رسانید و مقتل
سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است -

عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان
محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خود تر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و ایغ بیگ
میرزا و ابا کو میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلاتر و ولادت آن والا نژاد در سمرقند

بتاریخ بهشت صد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده
بابای کابل را اتالیق کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از درو گز
گردانیده بردند پس انجام جشن ولایت اند جان و تخت آذربند بایشان داده اند و
امرا و نواب مقرر ساخته تیمورتاش بیگ را اتالیق گردانید بولایت مذکور فرستادند
و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بود عنایت شده فرط توجه در نگاه
داشت ممالک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود
عمر شیخ میرزا که بکار دانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک
را بمناسبت همنامی بایں والا خرد عنایت کردند و آورده اند که حضرت صاحبقرانی
مکرری فرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او درندگان نشست و
در میان ولایت ما و دشت قبیاق ستر میدید شد و با اهتمام او در حفظ ثور و ضبط حدود
اهل قبیاق نتوانستند که سر برنی و عناد بردارند و دست نقشه و فساد بکشایند و با فراغ
خاطر کمر همت در جهان کشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیزان ولایت را که حدود
مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هر چند تدبیر انگیزت بران ولایت دست نیافت و بجمعیت آن ولایت غدره آشپزی
و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکهت سنخ و سخن گستر بود و توجه تمام
بار باب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات
بکتاب نظم و توارخ توجه می فرمود و در ملازمت او اکثری شاهنامه می خواندند و بنیابت
خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از نظام شعرا
پیشین بر زبان گرامی او جاری می شد همت بلند از لوحه حال او می تافت و جمال
اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب
فرمانروائی و سعادت گستری دراز منته و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را
باشجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت
بود چنانچه یکبار کاروان خطائی در طرف کوهستانی شرقی اند جان فرود آمده بود و بنی

عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان سلامت نبردند چون این حادثه
معلوم آن والا همت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن قافله آگاه می یافت
با وجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت نفین فرموده
آن مال فراوان را ضبط کرد و اصحاب امانت و صیانت سپرده تا جمیع وارثان را از
موطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود و اهل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و
افراد بمرکز خود قرار یافت بموارد آن بادشاه درویش منش بصحبت درویشان
خدا شناس متوجه بود و در یوزة همت از دلمای خدا آگاه می گرد علی الخصوص بولایت
پناه هدایت انتخاب ناصرالدین خواجه عبدالله که خواجه احرار مشهور اند و بعد از پدر
عالی مقدار در اند جان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سرپرست
گشت و تا شکند و شا هر خیه و سیرام در تصرف آن والا شکوه بود چند نوبت بر
سمرقند لشکر کشید و چند باریوش خان را که در پوست چغتایی خان و الوس مغل خان
بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورده و در هر بار که می آورد ولایتی
عطا می نمود و باز بمقریبات بمغلستان می رفت و در نوبت آخر تا شکند را با و داد
و تا آیام تاریخ نهصد و هشت ولایت تا شکند و شا هر خیه در تصرف فرمانروایان
چغتایی بود و خانی الوس مغل محمود خان پسر کلان یوش خان تعلق داشت تا آنکه
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن
یک کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب فمند سلطان احمد میرزا و از طرف
شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قصه ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پوست
تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخیسکت که با حسنی مشهور است یک از بلاد هفت گانه ولایت
فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم
واقع شده عمارات آن همه بر سر جراست بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم
رمضان هشتصد و نود و نه بحواله کبوتر خانه که بر یک از عمارات بود نشست تماشا
کبوتران متوجه بودند که یک از ایستادها ببارگاه حضور آگاه می یافت از گسستن جگر

داد میرزا فی الحال برخاسته یکپایه را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جراز هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حوض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتقا با وج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود ولادت مسعود و رسال مہشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانہ از اقلیم تخمست و در کنارہ معمورہ عالم واقع شرقی آن کاشغرو غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچہ پیش ازین شہر با بود مثل المایخ و الماتو دیانکی کہ با ترا مشہورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها ہم نماندہ غربی او کہ سمرقند و خجندست کوه ندارد و غیر از یغانب گذار بیگانہ صورت پذیر نیست و دریای سیہون کہ بآب خجند مشہورست از میان شرق و شمال این آمدہ بسمت غرب می رود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت کہ بشاہر خیداشتہ دارد می گذرد و از انجا بطرف شمال میل کردہ جانب ترکستان می رود و بہیچ دریای ہمراہ نمی شود و پایان ترکستان و گستان فرو رفتہ غایب می گردد و دریں ولایت ہفت قصبہ واقع است پنج بجانب جنوب دریای سیحون بطرف رود و بطرف شمال اواز قصبات جنوب اند جان داؤس و مرغینان و اسفرہ و خجندست و از قصبات شمال اخئی و کاسان و آن گوہر کیلئے سلطنت را سہ پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظہیر الدین محمد پادشاہ بودند بعد ازاں بدو سال خردتر جہانگیر میرزا بود از فاطمہ سلطان از امرای تومان مغل قوم و سوم ناصر میرزا بدو سال خردتر جہانگیر میرزا مادر عصمت مستش از اند جان بود غنچہ جی امید نام و از ہمہ دختران عفت قباب کلانتر خانزادہ بیگم کنیزہ عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند در آن ہنگام کہ شاہ اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پردہ نشین محفہ عفت در مرو بودند شاہ اسمعیل احترام نمود و باعزاز بسیار در قند ز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از دہ سال ملاقات حضرت گیتی ستانی می فرمودند کہ در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش رو برو رفتیم بیکم و نزدیکان ایشان نشاند

هر چند تصرف کردیم بعد از مدتی بجا آوردند دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا
 هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کار سلطان بیگم مادرش آغا
 سلطان غنچه جی بود دیگر رضیه سلطان بیگم که قرار کوز بیگم می گویند و این هر دو
 دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از اوس آغا دختر خواهر حسین دقتری
 شده بود در صغیر سن رحلت نمود *

English Akbar Nama
 on page 223 vol 1.

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیرالدین محمد

باب یاد شاه

پادشاه چار بالاش هفت منظر شهر یار سماوی سرمد علوی افسر - بلند ی بخش است
 عالی حد بلند سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حوصله زمین وقار - شیر دل اقلیم شکار - عالی
 فر و الاشکوه - بیدار مغز دانش پژوه - صفدر هنر بر صولت - رفیع قدر قومی دولت - دریا
 دل - گوهر نژاد - پادشاه در ویش نهاد - مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی پیرالدین محمد
 بابر پادشاه غازی - گوهر خورشید مورد آثار عظیمه و هم عالمیه بود بے تعینی و آزادی بانقید
 علو شان و سلطنت عظمت از لایحه اطوار او پر تو ظهور می داد فقر و قنای عینیدی و بایزیدی
 یا شکوه همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت
 در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و حذر مطهر افتخار عفاف
 گرامی نژاد قلیق نگار خاتم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان
 اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجز عفت طلیسان دختر دوم یونس خان
 و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه بریں مطاست قلیق
 نگار خاتم شرف یونس خان بن ولس خان بن شیر علی ادغلان بن محمد خان بن خضر خواهر
 خان بن ایسیو خان بن ودا خان بن براق خان بن میسون تو ابن مو تکان بن
 چغتائی خان بن چنگیز خان و مولانا جامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته -
 شصت و چو در شش محرم زاد او کی شه مکرم تاریخ مولدش هم آید شش محرم

هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکر را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه
 این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیرست فراهم آمده و لفظ شش
 حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکاس غیب می گردد و یکی
 ادوی از غرایب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و سیات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسمیه
 نامه سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در او ودیعت نهاده اند مثال
 این بدایع در باب او روی می دهد قدوه اولیا که بنابر ناصرالدین خواجه احرار بزرگان
 فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بنظیرالدین محمد تقسیمه فرموده اند و چون بزرگان
 نرکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی با ساقی جاری نمی شد
 بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم دار شد فرزندان عمر شیخ میرزا باند
 در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خط دلکشای اند جان
 بر سر بر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تروید که در مهام تحیر ممالک
 آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری
 و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطرات خود روا داشته اند مقدور بشر
 نیست در وقتی که واقعه ناگه بر حضرت عمر شیخ میرزا در احسن روی نمود حضرت گیتی ستانی
 فردوس مکانی در چار باغ اند جان کامیاب عیش بوده اند و روز دوم این واقعه سه شنبه
 پنجم رمضان خبر چنانکه باند جان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اند جان شدند در
 محل رسیدن بدروازه شیرم طعنای جلو آنحضرت را گرفته بجانب بجانب نمازگاه روان شد
 که بطرف اوزکن و آن دامن کوه ببرد بخیاں آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام
 می آمد مبادا امر اغدیری نسبت بآں حضرت اندیشیده ولایت باد مسلم دارند اگر از حرام
 نکلے آن مردم ولایت از دست رود و جود اقدس آنحضرت از این مهلکه نجات یافتند بجانب
 طغایان خود انجو خان یا سلطان محمد خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا از این معنی
 آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریاں و قد میاں حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش
 آنحضرت فرستادند که دغدغه تو نبی که بخاطر اقدس راه یافته بود بر آورد موکب عالی

قلم فیروز

بایستی در...

بناز گاه رسیده بود که خواجه محمد بر کاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت
 را مطمین باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارگ اند جان نزول ست
 فرمودند جمیع امراء و ارکان دولت بشریت ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انوار تربیت
 کامیاب گشتند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق
 نموده بر سر عرش میرزای آیند در نیوالا که محاسب سرنوشت آسمانی تفسیر ناگزیر واقع شد
 و توفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یکدیگر و بیکجستی اتفاق نموده برنگاهها
 قلعه لوازم جد و مراسم اتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا او را تفسیر و خجند و
 مرغینان که از ولایت فرخان است گرفته بچهار کردی اند جان فرود آمد هر چند ایچی فرستاده
 و صلح زدند قبول نه کرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دو دمان ابر پیوند است
 در اندک فرصتی بسبب دفر استحکام قلعه و یک جیتی امراء صاحب قدرت و سنج و سلاح
 با در آوردن میرزا و سقط شدن اسبان از نشستن تنگ آمده و آردا عیله سابق
 مایوس شد و صلح گونه در میان آورده بنا کامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند
 که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده احسی را قتل کرد جها بگیر میرزا برادر آنحضرت
 و جمعی کثیر از امراء اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امراء
 احسن تر دوات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شده
 ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت و همت
 بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در
 ماوراءالنهر با سلاطین چغتائی و اوربک نبرد های عظیم روی داد سه نوبت بشش
 تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهان تاب فتح سمرقند فرموده اند یک در سال نه صد و سه
 از بایسنقر میرزا پسر سلطان میرزا که از اند جان آمده به نیروی اقبال و لسان شمشیر
 تسخیر فرمودند دوم از شبیک خان در سال نه صد و شش و سوم بعد از کشته شدن
 شبیک خان در سال نه صد و هفده زچون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت
 شاهنشاهی بود وی خواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در

ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشش رساند در دیار خود و موطن اصلی که مجمع ملازمان
 صادق ست ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت کشاده آفتاباں ساخت که هیچ وجه
 بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودے متوجه بدخشاں و کابل شدند
 اند چون بدخشاں رسیدند اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته
 و خود نیز بیچاره شده بکلامت پیوسته با وجود آنکه این بے دولت سر حلقه بے اعتدال
 بود بایسغری میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این
 هر دو میرزا غم زاده های آنحضرت می شدند و در هنگام فراقی که عبور موبک عالی در
 بدخشاںات شده بود آثار بے آذرمی و نا مردمی از او بنظر آمد که در میان و لاکه چهره اعمال
 در آئینه مکافات دید و دولت ازان بے سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال
 مردمی و فرط جوامردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که
 اختیار کند برگردد و بخراسان رود او پنج شش قطار خجرو شتر از مرصع آلات و دیگر نفایس
 اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت
 بدخشاں فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را
 از عبدالرزاق میرزا ابن الخ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا که غم زاده حضرت
 گیتی ستانی فردوس مکانی می شد گرفته بود طنطنه نهضت را یات اقبال شنوده متحصن
 شد و بعد از چند روز امان خواست بامال و اسباب بقنده هار پیش برادر خود شاه بیگ
 رخصت یافت کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست ادلیای دولت
 ابد پیوندد و آمد بعد ازاں آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قنده هار شدند و قلات که
 از مضافات قنده هار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی نسخ عزیمت قنده هار
 نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سوا شک و الا تاع ^{و الهی و اولاد و عیالی} باخته کابل مرا
 فرمودند مبادے این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد ^{و اولاد و عیالی} فسیل های قلعه و اکثر منازل
 بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پخان تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در
 یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس

* سال ۱۰۳۰

گیتی
 ستانی

بسیار از مردم فرورخت در میان پستان و بیک توت پارچه زمین که عرض او یک
 کت باشد انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از
 استرغ تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنجا شگافت که بعضی از اطراف
 او بر بریل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کو بهاگره باد و باران است و در همین سال در
 هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد و از سوانج آنست که شیک خاں لشکر فراهم آورده
 اراده توجہ خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجہ
 دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را با استدعای قدم گرامی حضرت
 فردوس مکانی فرستاد و آن حضرت در محرم نصد و دوازده بمکک او متوجہ شده عزیمت
 خراسان نمودند و در اثنای راه در حدود کمر و خرقوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت
 فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانست و برخلاف کنکش اهل روزگار متوجہ خراسان
 شدند و بیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد با اتفاق کوه اندیشان نامعالمه هم از فرزندان
 میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با اتفاق بر تخت سلطنت نشاندند بودند
 و در شنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمزایان ملاقات واقع
 شد و با استدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار شد
 و دولت مشایده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانست در هشتم شعبان
 این سال متوجہ دارالملک کابل شدند و در کو بهاگره هزار جات خبر رسید که محمد حسین
 و غلت و سلطان سغریه لاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشید
 و خان میرزا را بزرگی برداشته کابل را قبل و ازند در میان مردم عوام این خبر را شایع
 کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشید
 اند ملا بابا بے بشاعر و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و
 احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اتمام دارند بجز
 استماع این واقعہ پرتال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیاد داشت سپرده
 با معدود از عقبه هندو کوه که پربت بود بصوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل

کتابخانه ملک
 محکوم شد
 یک برگ کاغذ
 خیره

40

Super
 8

40

40

40

40

40

رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت صید قدوم موکب عالی بگوشه افتخار خزیده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان بی بی خود که باعث

برداشتن خان میرزا بودند آمده و زانوهای ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند

و از روی تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه غرقان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض

نموده که اگر مادری بفرزندى شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش بخشد

و چه حدس از حکم پیمیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سردر کنار

بیگم نهاده بخواب رفتم و بر لے نسلی بیگم که مضطرب و متو حش بود انواع مهر بانها

بنظر آورده اند و هنوز خواب ندر بوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشند

آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را در یافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند

و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و

بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان مادر

برادر گنا هر گاه ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا بطف در کنار گرفت

انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بیرون رفتن مخبر ساختند خان میرزا از

نهایت شرمندگی بودن خود فرار توانست و در رخصت چند هزار گرفت و این قضیه نیز

در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقدر هزار متوجه شده اند و بحاکم آغا شاه بیگ

ولد ذوالنون ارغون و محمد میثم برادر خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت

ملازمت در یافت و آنحضرت چند هزار را بنا صر میرزا که برادر خورد جهانگیر میرزا بود و غنا

فرموده بجابل نزول اجلا فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را به بخشان رخصت دادند

و او بعد از سرگذشت بسیار زیر داعی را کشت و حکومت به بخشان با استقلال بجزوه

تقریب او در آمده و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری می شود تا آنکه در سال

نهمصد و شانزده و مسرعی فرستاده معروض داشت که شاه بیگ را کشته اند مناسب

آنست که باین جانب نهضت فرمایند بنا بر آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت

عالی فرمودند و با اوز بکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همیشان

موبک عالی بود تا بار سوم منتصف شهر جیب انحصار در هفت و بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر
فرموده اند و هشت ماه بفرمانی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر قصد و سید هم در کول ملک
لعبد الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبه آسمانی چشم زخم
رسید و عنان جنیست جهان نورد و بحصار منقطع ساختند بار دیگر با اتفاق بجم بیگ دریائے
قلعه محمدان بازر یک نبرد قوی دست داد و بجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند
دیگر با الهام عینی رفتن مادر از شهر را بر طرف تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد محبت و
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شدند و بهمت صنوع دواعی مراجعت
فرموده اند بار اول در شعبان نصد و ده از راه بادام پشته و جلدیک از عبیر گذشته به جم نزد
اجلال نموده اند در واقعات باری که کتابیست نزدی نکاشته خانه صدق نگار آنحضرت
نوشته اند که چون از کابل بشتش منزل در راه کرده بآدینه بود رسیده شد ولایت گرم سیر
و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بجز در سیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت
بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه رسم اهل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی
داد و فی الواقع جاسه حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بغیر بساط بوسی استسقاء
یافت در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد موبک عالی از دریائے سند که مشهور به نیلا بست بکدام
گه رسیده بگذر و بشومی باقی چنانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهنه
توجه فرمودند و بعد از تا فتن کهنه بنگش و بنور را تا فتنه و از آنجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر ترسیله که قصبه الیست بر کنار آب سند از توابع ملتان ریاست اقبال نزول فرمود
و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و از آنجا بحد و دیو کے نزول اجلال روی نمود و
پس از چند روز غزنین مفر موبک دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساخت کابل بمقدم عالی
رواق گرفت بار دوم موبک معلی در ماه جمادی الاولی و نصد سیزده از راه خرد بکابل متوجه
فتح هندوستان شد از نواحی مندر اول بعبر و شیوه رفت از نواحی قفق همراهان مراجعت
دست داد و از عتر بکشد و نور کل نیر عبور واقع شده و از کوه جاله نشسته بار روی ظفر قون
رسیده براه باونج ظلال انصال بر ساخت کابل انداخته و بر سنگی که بر بالای یادنج واقع

شده تاریخ این عبور فرموده آنحضرت کهنه اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان
 اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزای گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت
 را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعدة این سال بمایون فال بر بالای ارک
 کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در
 جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سوم روز دوشنبه غره محرم سال نهمصد و بیست و
 پنج که جانب بحر متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی
 کشید و سلطان علاءالدین سولوی معارض سلطان و لیس سوادى بسعادت ملازمت
 مشرف شده باندک زمانی نکهت بحور بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد
 صدر که از اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
 غربی بآن حضرت بوده است ششش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
 رضا و خوشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
 خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و
 قشیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طایوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل
 یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکشار کشود و عسرت غله نیز در آن مساکن
 و خوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان کشای تقسیم داشت
 عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا
 بهم برین یورش را رضی نمودند شعل همت افروخته بطلعت زدهای سواد هندوستان متوجه
 شدند صبح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردو
 اردو بازار را بحال گزارده بنزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت
 کرده جاب شمال کو حیست که آنرا در نظر نامه و غیره کوه خود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر
 اقبال گشت آنحضرت در کتاب و انقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه
 ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر و خیل مردم بوده اند یک قبیل
 را خود می گفتند و دیگر را پنجو به و بحبت دلا سائے عبدالرحیم سقاوی را بهره فرستادند که

کسی که دست تقاول دراز نه کند و آخر بای روز خود بدولت و اقبال در شرفی بهره
 برکنار آب بیت نزول فرمودند و چهار صد هزار شهر خانی مال آن از بهره گرفته هندو بیگ
 عنایت فرمودند سر برای این براس زرین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن سپرده
 بملک هندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را بر سالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان
 سکندرودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان می کرد
 فرستادند که مصالح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاهور ایچی مذکور انگاشته از کال نادانی
 متوجه تسخیر هندوستان بودند تقاول گرفته بموجب اتمام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه
 یازدهم ربیع الاول بحجت مصالح ملکی هندو بیگ را بسراجمام بهره و دایع کرده خود بصوب
 کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و
 دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد
 و تاریخ توجّه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت
 نموده اند و از تاریخ فتح دیباپور که بمقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم می شود که در نصد
 دسی بوده است چون هر کاری در گرد وقت خود است جمال این مطلب در جلیاب توقف
 می بود و دست رانی امر او همپای برادران سبب ظاهری گشت تا آنکه مرتبه پنجم برهنوی
 توفیق ازدی و سپه سالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نصد و سی و دو که نیز اعظم در
 برج قوس رایات انور افراخته بود بطالعی که ظلمت شگاف سواد عالمی تواند شد بای
 عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را
 در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد فتح بر فتح
 و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف او بیاید و
 قاهره بود و هفدهم صفر که یافع و فاجیم سراوقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت
 آشیانی نصیرالدین محمد هیاون از بدخشان بالشکر خود آفرید بسا طوبی مشرف شدند
 و خواجگان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غرض ربیع الاول

این سال از آب سند نزدیک کجه کوت عبور فرموده نشان واجب دیدند دوازده هزار سوار
 ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد و از بالای حیلیم از آب بهت مرد و رواج
 شد و نزدیک بهول پورا از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدین
 چهارم ربیع الاول در ساحت سیالکوٹ لوای ظفر شجاع افراشتند و بخاطر جهان پیر
 قرار یافت که سیالکوٹ را ویران ساخته در بهولپور آبادان سازند و دریں ایام پیوسته از
 مخالفان خبر می رسد و چون آنحضرت بکا نور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و
 عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحر است لا بهور قیام داشتند بشرت زمین بوس
 کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای
 دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین
 قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارغمانی کامران
 میرزا ساختند چون بمساح علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از اینجا بقدم جرات دو
 منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی
 فرد آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد هایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر
 خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد و ولدی و امیر ولی خازن و امیر عبید العزیز و امیر محبت علی
 خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان ماند بودند چون هند و بیگ و عبید العزیز
 و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتقام فرمودند و بدین
 که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان پوس مفتخر شد و حضرت
 جهانبانی بهمنانی بخت عالی پیدار و سمرکابی اقبال بلند یاندک تو بهی لوای فتح یرا فرستند
 روز و شنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند! آنحضرت حصار فیروزه را با نواح
 الا حق که یک کر در باشد و یک کر در تقداد دیگر در جلده وی این فتح که مقدمه فتوحات
 بے اندوه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطبیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند
 و پیوسته خبری رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و سزار فیل پیش می آید و نزدیک
 مسراده عظیم اقبال شده بود حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که یره بان گیری رفته بود آمده

آمده بغرض رسانید که داؤد خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردو دے سلطان
 ابراهیم جدا شده بیشتر آیند بنا بر آن روز که یکشنبه میردیم جمادی الاخری چین تیمور سلطان
 و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوالتار که سلطان جند
 شاه میر حسین و قتلک قدم بودند از غول هم پوش علی و عبداللہ و احمدی و کت بیگ
 و جمیع دیگر را یقین فرمودند که پائے مردی نموده و ستبروی ^{بدری} با جماعت خون گرفته نمایند و ^{نایاب}
 این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه بجهت قتل و تیر زدن بعد از آئین جنگ دروش
 پیکار بران فرق مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروہی عظیم را به برتن شمشیر و
 باران تیر ملاک ساختند حاتم خان را با مقتاد کس و ستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و
 در اردو دے معالی بیاسار رسانیدند و حکم جهان کشائی شرت تقاضا یافت که کرد و نهاسامان
 نمایند و اسناد علی قلی مامور شد که بروش روم ارا بهار بخیر و خام گاو که بصورت از عجیبی ساخته
 بودند با یکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو ارا به شش و هفت توره تعبیه سازند تا
 تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ تو انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان
 یافت تا آنکه روز پنجشنبه ^{تعیین} سلج جمادی الاخری بشهر باقی پت هاس دولت با جتہ اقبال
 سایه گستر گشت و صفوف عساکر با بیست شایسته مرتب آمد برالتار لشکر منصور در شهر و محله
 واقع شد و ارا بهار و توره ها که بترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت چون التار بخندق و
 در تخان استحکام پذیر رفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش گروہی شهر ^{خاص} میردیم
 نبرد آراسته بود چون هفت در باقی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران
 کار آگاه بکنار اردو دے مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب
 می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پرتشو متوجه معسر
 معالی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترمیتب دادند و میدان معرکه را بصفوف
 آغچیان پیراستند + + + +

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون میهن کار ساز خواهد که نذارک شکستهای پیشین نماید و بکامرانی تلافی مشا^ق
گفته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از آنجمله آمدن سلطان
ابراهیم بقصد پیکار و توج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالفت و
قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل
آرمیده توسل بقتل بے منت نمود و بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجوه
مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اودن غول نامند حسین تیمور
سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی
و امیر درویش محمد ساریان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که
ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پرواچی و امیر
تروی بیگ برادر توج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانفار
بحسن تدبیر و بفرشکوه حضرت بهمانی و جنت آشیانی شالیگی پذیرفت و امیر خواجه کلان
بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هند و بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت
ایشان بوده آرایش بخش راے و شمشیر گشته برانفار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه
و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شایر حسین و امیر قللق قدم و امیر خاں پیک
و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هر اهل خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ
بود و امیر عبد العزيز بخدمت طرح مقرر شده در اوج برانفار ولی غرل و ملک قاسم با نقشه
با مقله نش تو لقمه متعین گشتند و در اوج برانفار قراقوزی و ابوالمهدیزه باز و شیخ علی و شیخ
جمال و تکریم قلی سولان بتو لقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران
شیخ زن بور پالے استقلال در غرمة نبرد محکم ساخت در مقام ثبات ایستادند و بسهام جان

ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهادت داوود بن لشکر

دلیران ستادند پا کرده سخت ستادند در آموخت ز ایشان درخت

تا آنکه بعد از حملات عظیم و صد مهله قوی تأییدات آسمانی همچنان قلب و جناح مرکب
عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات مترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم
از جانب اولیای دولت ابدی اعظم روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه
بقتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این قوافل
شهرستان عدم بیدر قه سیاه منصور و مشغله تیغ جهاں کشای بمترن گاه فنا پیوستند و
قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس گشته افتاده بودند آفتاب
عالم تاب یک تیزه و از سمت ارتفاع گرفته بود که ششصد رایات اقبال شعله افروز بر دوشه آفتاب
مصادره و مقابل اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی و زمین گرفت شرح
این فتح بزرگ که کارنامه اقبال است چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین
از عهد تقریر بر آید که از وسعت آباد اندیشه بیرون ست در زمانه که سلطان محمود غزنوی
بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک مالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان
پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروائی با استقلال
نداشت راجان و راجا جای پای ثبات با فشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان
شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوئن پوش بر گستوان دار به تشییع
آمده در آن وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروای که مستقل توان گفت نبود و خراسان
را اگر چه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی
در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمانه بغرض سپاه فرمان داوه بودند و لانا شرف الدین
علی یزدی می گوید که طول بسال آنحضرت که جای ایستادن نوکران ست شش فرسخ بود
و تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخ دو از ده هزار سوار احاطه می کند پس
نوکر نوکر هفتاد و دو هزار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکر ست دو گرده بوده
و مخالف ایشان ایشان ملوکان دو هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت

حالت از اردو و ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت
دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوه اندیشان کم همت حرفهای نامناسب
شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بهمت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشته
فرمان دادند که از شاخهای درخت فرار دے لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن
خندق کنند و از پس آن از قسم گاو گاو میش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند گردنهای
ایشان بچرم گاو برهم بستند و خار خشک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده
روان آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستان است و درین فتح بزرگ که از حبلایل
عطیات والای ایزدی است از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود و قریب تر آنکه
ولایت آنحضرت بدخشان و کابل و قندهار بود و باز ازان ولایت فائده معتمدی شد
که مدد خرج لشکر تواند بود بلکه محافظت بعضی از سرحد با بهمت دفع مخالفان و دیگر مصالح
ملکی خرج از دخل زیاده می شد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل
جنگی داشت و از بهر تابهار در تحت و تصرف او بود و حکومت خلاصه مالک هندوستان
بے مخالفی و مندرگی برنج استقلال می نمود و بمحض توفیق فیضی و فرط تائید آسمانی این
کار شگرت را پیش برده اند کار شناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامه ادوار
عاجز اند آری ذات مقدس که حامل نور جهان افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این
امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه
پیشانی را بجا ک سجد شکر جلا بخشیده عالمیان را بالغام عام صلا دادند و اولیای دولت
قاہرہ را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کارے که برهم عالیہ سلاطین
کشور کشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فروتنی تواند کرد فتح حضرت
جهانبانی جنت آشیانی است که برکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه سہر
واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد که با سہ ہزار کس از مثل سلطان
سکندر سکہ از ششاد ہزار کس زیاده داشت استخلاص ہندوستان فرموده اند و ازین بیع تر

کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی ست که بتائید ایزدی هندوستان را باندک
 لرومی از دست چندین سمران گردن کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در پیچگی
 بیان آن لالست چنانچه محلی از این درجای خود رقم پذیر خواهد شد - **شش**
 گرم بخت امید داری دهد **فلک فرصت و وقت یاری دهد**
 بگرمی هنگامه راستان **طر از م همه داستان داستان**
 درین جدول دیر پایندگان **کشم نقشی از بهر آسندگان**
 در همان روز فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجه کلان
 و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس غلی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله کتایب و امیر علی
 خازن با یغمار بصوب دارالملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت
 خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودائع ایزدی اند با شاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سد
 مهدی خواجه محمد سلطان یسزاد عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قلیق قدم بحضرت
 دلی رخصت یافتند که خزاین و دفاتر آنجا را پاس داشته رعایا و سکنه آن نواحی را بنوید
 عاطفت بادشاهی استکالت نمایند و بهمدان روز قنماها نوشت مسجوب برید آن اقبال و
 کابل و برتسانی و قندهار ساختند و خود به دولت و سطوت روز چهارشنبه دوازدهم شهر
 مذکور در دارالملک دلی تزلزل اجلال فرمودند و آیین بیست و یکم این ماه بر دارالسلطنت آگره
 بجز اقبال برافراشته ظلمت زدند آن سواد و ره نوبت بخش آن تقاضا شدند و جمیع خرد و بزرگ
 ممالک هندوستان از مرعوم و خواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت و
 ولده و اولاد و اجتماع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه اینان
 را بایشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت یک تنگه سیور قالی از کهن اشفاق بوالد فرمود
 شد و همچنین اقربای او بر رواتب و نظایر عمارات بادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده
 را بجهت تازه دارا شایسته روی داد و حضرت جهان بنانی جنت آشیانی که پیشتر
 بدارالسلطنت آگره تزلزل اجلال فرموده بودند الماسی که هشت شقال وزن داشت و تخمین
 میسران جوهر شناس بهای آن نصف خرچ روزمره ربع مسکون بود و می گفتند که این

الماس از خزانه سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکر حاجیت راجه گوالیار بدست راکمه
 بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده بادی ایشان
 مطاقر نمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاتر که
 گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند هفتاد یک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی
 مکرمت شد و یک هزار خزینہ بے آنکه تحقیق خزینات او نمایند اضافه انعام فرمودند
 مراتب و درجات مناصب از دوک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی
 یک جوانان و سایر ملازمان زیادہ از حالت درتبت خود بصلاحت انعامات اختصاص یافتند
 و جمیع اہل سعادت از خرد و بزرگ بنواز شہاس گرامی کامیاب گشتند و بیچکس از
 آوردن معالی تا آوردن بازاری از نصیب و افریج پیرہ نامہ و بہت دو حاتم ریاض کارگاری
 کہ در بدخشان و کابل و قندھار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا
 ساخته اند چنانچہ بکامران میرزا ہفده لک تنگہ و بہ محمد زمان میرزا پانزدہ لک تنگہ و
 همچنین بکسی میرزا و ہندال میرزا و تمامی محترمت حرم عصمت و درازی آسمان خلعت
 و ہمگی امراء و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسہ و اقمشہ نادرہ
 و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدہ اند براس جمیع منتجبان و دودمان معالی و مستقران عوام
 بادشاہی کہ دہم رفتند و خراسان و کاشغر و عراق بودند و انعامات گرامی فرستادند و بپشایہ
 قدسیہ و مزارات متبرکہ خراسان و سمرقند و دیگر حدود و دندور و ہایا رسال داشتند و فرما
 شد کہ تمامی متوطنان کابل و صدد و رشک و خوست بدخشان از مردوزن و خرد و کلان
 یک شاہ رخ رساتند چنانچہ جمیع طوائف خواص و عوام از جوان احسان آنحضرت
 بہرہ مند شدند۔

شعب

زافشان دست گوہر نثار نشاطی نو انگشت در روزگار

خوشست ارمغانی کہ آید ز دور کہ مہر دین ریزد از چرخ نور

و مقرر است کہ دادار جهان آرا چون خواہد کہ نقاست جوہر یکے ازیر کشید ہائے خود را ظاہر
 گنہاہ کار ہائے غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در جنس حالت مرد آزمائے بہ ثبات

و در مینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این ساخته غرابت است که با وجود فتح چنان
و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم توانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از احتلاط
اجتناب می نمود اگر چه دلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف جوانب را مخالفان داشتند
و قلعهای نواحی اکثر متروان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعه سیاه
نظام خان کوس مخالفت می زد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم محاصرت می افروخت
و در هولیپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت می زد و حصار گوالیار را تار خان سارنگ
خان استحکام داده بود در اپری را حسین خاں بوحانی و اناوه را قطب خان دکانی را عالم خان
مخالفت می نمود و مهادن را که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مفسوط می
داشت و قنوج و سار بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع شده اند در دهنست افغانان بود و دیگر
نصیر خان بوحانی و معروف فرلی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد
از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده و
بهار خاں پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصه آگره
مخیم سر اوقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شایبه سموم و با ضمیمه کوتاه حوصله های آورد و معنی گشت
و جمعی کثیر از توهم ناخرد مندان فرار نمودند و از ظهور ارباب خلافت و تاسا ساز گاری هوا و ناروا
را مهاد و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و اکابر خلافت
و شوارشد اکثر امارا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آخند و داند و یک جوانان بسیاری
ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند اگر چه اکثر امارای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان
غیر ملایم در حضور و غیبت می گفتند و عبارت و اشارت مقداماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد
بنظور می آوردند اما حضرت گیتی ستایی که بدور مینی و بردباری یگانه بودند تماثل فرموده
بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کرد های آنحضرت که از ایشان چشم
داشت دیگر بود حرکات بے مزه از کهنه علم روزگار بنظور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی
پروا پخی و بے خازن و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصاً درین پور
هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه می گفتند و طرز ادب و مکر گویان شد از همه

بیشتر به تفریح و چه بکنات در ترک این مملکت بالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان
 دولت و ارکان مملکت را طلب داشته انواع نصایح خرد پسند که طغرائی منشور سعادت
 تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پرده خفای بیرون
 دادند مگر بر زبان اقدس رانند که اینچنین ملکی بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم
 باندک تقبی و کلفتی که رود و بد از دست دهم نه رسم و جها بگيران عالم و نه آئین سایر بوش
 پذیران دولت منداست شادی و غم و فراخی و تنگی با هم می باشد چون این همه محنت و
 صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام
 بحبل متین توکل نموده دیگر از این قسم سخنان شور انگیز و ایهام افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت
 داشته باشد و خواهد که جوهر بے حقیقت خود را ظاهر سازد متعاقب نیست برود و ماتکیه بر
 همت والا که موید بتائید ایزد بیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم
 آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که
 حضرت پادشاه فرمودند سخن پادشاه پادشاه سخنانست و از معزول و صمیم جان سر رضا
 بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که بر رفتن ولایت از
 دیگران گرم تر بود رخصت آخذ و فرمودند و از مغانی و سوغات که بکمت شاهزاده های
 کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند و غزنین و کردیز و هزارچه
 سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میر
 میران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که
 رفته بجا نجا باشد و از مخالف بنیات پیدا است که هر که نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بشورت
 خرد خورده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و
 مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که در چنین تذبذب
 خواطر سپاهی و فزونی مخالف توکل بهمت کشور گشاسته و توکل بغایت خداوندی کرده
 روی توجه بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستانست
 مستقر بر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهنش انتظام

انتظام اشتات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هند و ستان و سواد
 این ممالک آمده شرف خدمت در یافتند از انجمن شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تاسه
 هزار کس نامی را وسیله شده بعقبه علیه آورد و هر کدام زیاده از حالت خود رعایت یافت
 دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان و حانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف
 خدمت دریافتند بمقصد فائز گشتند فیروز خان از جوپور یک کر در تنگ و چیزی جایگزین مقرر
 شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کر در نامزد گشت و به محمود خان از عازی پور نودنک
 تنگ و بقاضی حیا از جوپور بیست تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ تنگ
 و دواغی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد میباید باشد آمد
 گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم
 جشی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلائی رنجته و ولایت
 سنبلی در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلوی
 آنحضرت مقرر شده بود ساخته و بوکالت آنحضرت امیر هند و بیگ حکومت آنحضرت
 شد و چون من آمده محاصره قلعه سنبلی نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم بابا تشنه
 با برادران و ملا ایاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دو آب با یلغار فرستادند که بعضی
 لشکر ظفر قرین می رفتند بین جنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آل حرام ملک شوز
 سادات ملازمت دریافتند از به نهاده پشت داده بود دیگر روزه بهبودند دیدند

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شش قریه زود و اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب بخش بوده
عاطر جهانگشار را از انتظام ممالک مفتوحه پروا نهند و موسم باران که بهار هندوستان است
در زمان طراوت و نصارت با بساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه
کشورکشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلالت غش که
در بساط حضور بودند حوت یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از
قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانگا که استیصال او که
بس قوی شده بود و بتازگی حصار کندار را بقبض خود آورده کله گوشه نخوت کجای نهاده
و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند و بعد از کنگاش پامرای عظام و امتا
کرام را دولت پیرای بر آن قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه عرائض بکابل می فرستاد
ولایت اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی می زد و از یکه چند گاه عرصه داشت
او نیاید یا قلعه کندار را از حسن دلد کن که هنوز سعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته
تا دولت خواهی او شخص نمی شود با فضل بجانب او نباید شتافت و مردم کاروان فرستاده
بر چگونگی احوال و پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیان را مقدم
داشته بجانب شرق نهفت کرده ای جهان چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه
این هم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض امال سر بلند بود
بوقت عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعد از من مقرر شود امید چنان است که باعتضا
اقبال روز افزون باد شاهی این هم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدم رسید
آنحضرت را این التماس بنایت پسندیده آمد و ^{بشکفتگی} روزه و کشادگی پیشانی درجه
قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لایق نطای سمیت با قدم

خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر
شاه منصور برلاس و امیر قشلق قدم و امیر عبداللہ و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیر قلی و
امیر شاه حسین که بتسخیر و صوبہ پور و آنحدود تعیین شده اند که آن ولایت را از محمد زینون
گرفته و سلطان بنید برلاس سپرده بر سر بیانہ روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی
باشند و کاظمی احمد قاسم بقدرغن مامور شد که امرارادر قصبہ چندوار بمسکند و الہی آنحضرت
رساند و سید مہدی خواجہ جائگیردار اٹاودہ و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی
و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میرآخور با سایر عساکر کہ بد قح قطب خان افغان کہ
در حدود اٹاودہ علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند
روز پنجشنبہ سیزدہم ذیقعدہ بساعت سعد قرین از دار الخلافہ آگرہ برآمدہ در مسکوہی
از شہر نزول اقبال فرمودند و از انجا کوچ بکوتج متوجہ پیش شدند و نفحات بہار فتح فیروز
و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان کہ در جامعہ لشکری فہم
آورده نشسته بود از پا تزلزل کرد ہی رایات نصرت اقتران فرار نمود و از آب گنگ گذشت
بولایت خرید درآمد موکب عالی نیز دوسے توجہ بخیرہ آورد و آن دیار را بلطف و قہر
سراجام نموده عنان عزیمت بجانب جوہور منقطع داشت و جوہور و آنحدود را بداد و
وہش مہمور و مرقہ گردانیدہ در لوازم ملک ستانی و ملک داری جوہور عقل پیر و قوت بخت
جوان کوشش فرمودند و ہنگام مراجعت نزدیک دلو قح خان سروانی کہ از امرائے
بزرگ ہندوستانی و پیرا و از سلطان ابراہیم خطاب اعظم ہمایونی داشت بشارت ملازمت
حضرت جهانبانی پیوستہ او را بر فاقست سید مہدی خواجہ و محمد و سلطان میرزا بدر گاہ
گیتی پناہ روادہ ساختند و او تبارک سعادت شتافتہ بعنایات خسروانہ خلعت اقتدار
در برگرفت و بموجب پیدش بدو مقرر شد و یک کرد و شش لک تنگہ دیادہ از ان
تخواہ یافت اگرچہ از سادہ لوحی آرزوے آن داشت کہ بخطاب پیر سرفراز شود اما بخطاب
خان جہانی ممتاز ساختہ بجایگیر رخصت فرمودند و محمد خان پسرش بدوام ملازمت
سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافہ آگرہ بصورت و معنی کامکار و کام بخش

بودند تا آنکه در محرم نصدوسی و سه از کابل خبر بخت رسید که از ستر عظمی و مهد علیا مایم بیگ
والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را
محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نصدوسی و دو واقع شد
بود و در نصدوسی و چهار پیش از آنکه بنظر عطفیت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان
را پرورد کرد + +

نکاح

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت و خبر طغیان راناسا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد
که جوپور را بیعضی امرا سپرده خود نزدترین وقت دریافت سعادت حضور نمایند که
راناسا نکاح بالشکرے گراں از هند و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است
و بایں خدمت محمد علی ولد مہتر حیدر رکاب دار تعیین شد و درین سال نظام خان حاکم
بیانہ بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانہ
را بادلیاے دولت قاہرہ سپرد و تاتار خان نیز گوالیارا پیشکش نموده شرف آستان بوس
دریافت و محمدزیتون نیز دھولپور را بملازمان صتبہ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و
ہر کدام فراخو را خلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاہی شدہ از صدام حوادث بنعم
گشتند و شانزدہم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراہیم بوسیله باورچیان قصد
کمرہ بود بخیر گذشت و بداندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون
فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاہ میر حسین و امیر سلطان عنیدہ برلاس را بحکومت
جوپور مقرر فرمودہ قاضی جبار کہ از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت
این دو امیر گذاشتہ متوجہ استقام ادرنگ خلافت شدند و شیخ باہزید را باودہ تعیین فرمود
و بنا بر آنکہ عالم خان کاپی را داشت و تدارک مہم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر

ملک بود مرد عساکر منصور را بصوبه کاپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان
در آورده در رکاب نصرت اغتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز
یکشنبه شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی
تزیینت یافته چهار دولت و اقبال بود بسادات ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند
و در همین روز خواجه دوست خاندان کامل آمده بتلقی اکرام محرز گشت و درین ایام پیشینه
از مهدی خواجه که در بیان بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پائے جرات نهادن
او به پیکار خبر می رسید.

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر رانا سانکا و رایات فتح افروختن

دولتمندی را که خرد و الارا که این دو جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت
او نهاده است بزرگ داشته در اقبال او امر آن خدیو خدای اتمام نماید هر آینه نقد
آرزوی او در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب
دین دینی گردانند و نمونه این امر بر ربیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ست که هر چند دولت افروزد و خوشحندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار
فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملجی بوده در داد
و دهمش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سروس از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند
و درین دلا که رانا سانکا بحقیقت و شجاعت خود مغرور شده سوادی نخوت در دماغ او
پیچیده و بد مستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری
نزدیک آمد آنحضرت همنان عنایت خاص ایندرا حصار ساخته از هجوم عام اندیشه
بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دو شنبه نهم
جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر

سر اوقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سید روزگار با لشکر
 گران حوالی میان را تاخته است و جمعی از قلعه بیان بیرون آمده بودند تا با مقاومت
 نیاورده برگشتند و لشکرها را بخوبی بشهادت رسیده و امیر کتبه یک زخمیست
 درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نصرت فرمودند و در عرصه مندها که
 در میان آگره و سکری است نزول اجلال اتفاق افتاد و در خاطر خطیر گذشت که
 درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را دفا کند در غیر قصبه سکری که بعد از ادای
 شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته لشکر بشین منقوط نام فرموده اند
 و الحال همین دولت روز افزون شاهنشاهی که با سم فتح پور که فتح بخش دلهاست
 مشهورست آبی دیگر نشان نمی دهند و در نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این
 آب را تصرف بنابر این اندیشه صائب روز دیگر بآیین عظمت متوجه فتح پور شدند
 و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جای دولت خانه پیشتر فرستادند و امیر مذکور
 در نواحی کول فتح پور که غدیر لیست پهناء در دایگیر لیست دریا صفت جائے شایسته
 قرار داده آن عرصه دل کشا محکم سر اوقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب
 مهدی خواجه و سایر امرا که در بیان بودند تشریف آوردند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی
 و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبان گیری فرستادند صبح گاه فرستادها رسید
 بموقف عرصه رسانیدند که لشکر مخالف از بسا وریک کرده پیشتر فرود آمده است که
 مسافت مابین هر دو کرده باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و
 سایر امرا که در بیان بودند آمده بدست آستان بوسه بلبند شدند درین ایام هر روز
 میان قراولان حقیقشاهی شد و بهاداران کار طلب داد و ستد داده مورد آفرین
 بادشاهی می شدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و سی و سه در نواحی
 موضع خانه از سرکار بیان حوالی کوهی در دو گروهی مخالفان محکم سر اوقات اجلال بود
 رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
 فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و گوری ده هزار سوار

اعتبار می کنند ولایت رانا سانگا بده که در رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و
 بسیاری از سران و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد و
 نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه سهدی حاکم راجسین و سارنگ
 پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت در اول اودی سنگه پاکری دوازده هزار
 سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار و بهادر بمل ایدری چهار هزار سوار
 ترتیب با آرا هفت هزار سوار و ستردی کچی شش هزار سوار حاکم جربل و پرم دیو حاکم میرٹھ
 چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوکان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگر چه
 ولایت نداشت اما بامید سردرے اسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته بود مجموع
 جمعیت کرده مخالف بدولت و یک لک هزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بسامع علیه
 رسید ترتیب عساکر نصرت کاشا اشتغال فرمودند موبک خاص بادشاهی در غول متکمن شد
 و دست راست آن حسین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه و دست خاوند و یونس علی
 و شهاب منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبداللہ کتاب دار و دوست ایشک آقا
 و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بدست چپ علاءالدین بن سلطان بهلول
 لودی و شیخ زین خوانی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ
 و شیر افکن ولد قوچ بیگ و آدایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت
 و ارکان دولت قرار گرفتند و بر انظار بوجود دولت پیرایه حضرت جهانبانی آراسته شد
 و در بین نصرت یکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاچی و
 هندو بیگ و حسین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقرزی و
 میر قلی سیستانی و خواجه بهلولان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تورا این تغین
 شدند و بر بسیار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کوکلتاش و خوابه اسد
 جامدار نامزد گشتند و در بر انظار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و
 ملک داد کرانی و شیخ گهورن با آداب خدمت قیام نمودند و جو انظار بمحنت آثار سید مهدی
 خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخورد محمد علی

جنگ و قتل قدم قرار و شاه حسین باریکی و جان بیگ اتکه و از امرای هند
جلال الدین خان و کمال خان اولاد سلطان علاؤ الدین و علی خان شیخ زاده فرعی و نظام
خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلالت پرور و کمر بندگی با خلاص
کامل بستند و جهت تو لقمه تردیکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب
بر انغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی در طرف چپ و انغار
نامزد شدند و بطریق مجرم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و در اندازان که
در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارباب ترتیب نموده باز بغیر اقبال دادند و جهت ترتیب
و انتظام این صفت نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی عیان و ارکان
افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته با استماع احکام پادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت
در حضور اقدس ایستاده بود و تواجیان و یساولان را با طراف و جوانب روانه می کرد
و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران می رسانید و چون ارکان
لشکر باین شایسته قائم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس
بے حکم از محل خود حرکت ننماید و بے رخصت قدم در میان محاربه ننهد از روزی که پاس
گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت - شعر

شب و روز در هم در آمیختند	سپاه از دو سو جنبش انگیزتند
داده بر آمد از هر دو طرف	دو دریای کین بر لب آورده گفت
سم باد پایان نولا و نعل	بخون دیران زمین کرده نعل
جهاندار در سوکب خاص خویش	خرامنده بر کبک ر قاص خویش

در بر انغار و جرائغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و دلوله در زمان افتاده
جرائغار مخالف بجانب بر انغار جنبش نموده بر خسرو کو کلتاش و ملک قاسم بابا قشقه
حمله آورده چنان تیمور سلطان حکم عالی بکمک ایشان رفت و مروانه دستبرد می نمود مخالفان
را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی
رومی از غول جهانبانی ارباب را پیش آورده و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف

را در هم شکست که زنگ از آینه دلها بے بهادران بزود و وجود بسیاری از مخالفان با خاک
 هلاک برابر کرده بر باد قناداد و چون زمان زمان افواج اعدا از پی هم می رسید حضرت
 گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور می فرستادند دفعه
 قاسم حسین سلطان احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد و دفعه هندی بیگ فرچین
 مامور شد دفعه محمد کو کلتاش و خواجگی اسد را حاکم رسید و بعد از آن یونس علی
 و شاه منصور برلاس و عبداللہ کتابدار از پس ایشان دوست ایشاک آقا و محمد خلیل
 اخته بیگی بکمک مامور شدند و بر انصار مخالف بکرات و مرآت حملہ بر انصار لشکر فیروزی
 اثر آورد و هر وقت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیر باران بلا زمین دور می کردند
 و برخی را برق خنجر و شمشیر خاکستری ساختند و مومن آنکه در شتم ترکمان بموجب
 حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتا رفتند و ملا محمود علی آنکه با شلیت ملا زمان خواجه
 خلیفه بکمک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرا خورد
 قتل قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باریگی مغول غابخی دست بخار به
 کشاده پائے ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند
 و هم بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بیالستانی بسته بودند
 لوائے گیرایی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمه امید مخالفان را بختاک ناکامی
 انباشتند - نشی

گره بر گره دست پیکان زمان	ز ره بر زره پشت رویش تان
زهر سوسنا نهایه خارا گذار	فرو بسته راه سلامت بخار
در خنده شمشیر پائے بنفش	ز دیده بصری بود از درفش
غبار زمین کله بر ماه بست	نفس را درون گلوراه بست

و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملا زمان خاص بادشاهی
 که در پس ارایه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آید
 و جائے تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشاره والا

جوان شجاعت نهاد و دلاوران جلالت آئین چون شیران و غیر گسل خود را با قتیل خود
 یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکا چاک تیغ و شیا شاپ تیر با فلاک رسانیدند و
 نادرا العصر علی قول با توابع خود در پیش غول ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زن
 و تفنگ کار نامها بتقدیم می رسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ دارد
 شد که از بهای غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف
 بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیه این معنی را
 مشاهده نموده بتوجه دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبال منہ حملہ بر صفوف
 مخالفان آوردند و در اواخر روز نائزۀ قتال چنان اشتغال یافت که میمنه و میسرہ سیاه
 نصرت قرین میمنه و میسرہ لشکر خذلان نور را بوده و رانده با قلب تیرۀ مخالفان در یک
 محل فراهم آوردند و بخوے صولت صدمات دلاوری بر آن گروه پریشان رود کار تا محنت
 که همه این تیرہ بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته جانب راست
 و چپ غول پادشاهی حملہ آوردند و خود را بقایت نزدیک رسانیدند و غزوات عالی
 درجات بہمت والای ثبات و قدم استقامت استوار داشت لطافت نیز و صدمات
 مردان مرد بجار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیرہ بختا
 سیرہ روزگار بے اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گزاشته و دیگر نیز نهادند و ازین مصاف
 مرد آزمائی نیم جانی بسلامت بدون صفت خود دانستند شام فتح و ظفر بر اشجار اعلام
 دولت اثمار و زین گرفت و غنچہای نصرت و تائید از اعیان توکل و تردد بشکفتن آمد
 لشکر مخالف بسیار طعم تیغ خون آشام و تیر خاہن پر و از گشت و خون گرفته چند
 کہ بقیہ السیف بودند رخسار ہمت غبار آلود و بار ساختہ خس و خاشاک وجود خود را بجار
 ہریت از میدان نبرد پاک رفتند و سراییم چون ریگ روان گم گشتہ صحراے آوارگی شدند
 حسن خان میرانی بضرب تفنگ در گردن رفت و راول اودے سنگہ و مانک چند جوان و
 راس چند بھان و دلیپ راس و کنکو و کرم سنگہ و دیگر سی بسیاری از سرداران کلان
 ایشان بخار راہ عدم گشتند و چندین ہزار زخمی در زیر دست و پای باد پایان لشکر اقبال

نیست و نابود شدند محمدی کو کلتاش و عبدالعزیز میر آخور و علی خان و بعضی دیگر را بتغایب
 رانا سانکا تعین فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب و اقبال شده برین
 نصرت عظمی و عطیه علیا سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسماء که کشاد و بست صوری و
 معنوی باز بسته سلسله تقدیر اوست بجای آورده به نفس نفیس یک گروه از جنگ گاه
 مخالفان را برده پیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بدو دشمنان و شبستان
 عشرت بردستان بهمت از چند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مرا^{جعت}
 فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند و چون تقدیر این روی در قه
 بود که آن مخدول دستگیر شود از آن مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اہتمام شایسته
 بنظور نیامد آنحضرت می فرمودند که وقت نازک بود یا میدکس نداشته مارا خود با یستی رفت
 شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میرگیسو
 از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات می فرمایند که در فتوحات
 سابق نیز مثل این سوار و در یافتن دیبا پور شده بود که در وسط شهر ریح الاول و دوس
 تاریخ یافته بودند چون فتح چنین بهمت کشور کشائی روی نمود و لغایت سانکا نمودن
 و ولایت او تشافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد بهمت والا شد و محمد علی جنگ جنگ
 و شیخ گھورن و عبدالملوک قورچ را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دو آب
 سرفتنه بر افراشته قصبه کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور
 نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار خلافت آگره
 رسید آن شور بخت بد روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسار سید و چون تسخیر
 میوات معظم نمیر جهان آرا بود بان صوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهارشنبه ششم
 رجب بواجی الور که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزان نور در انعام حضرت
 جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام
 ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نور و حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت
لازم بود و وقت مقتضی در سال نهمصد و هفده که خان میرزا بهوت طبعی رخت
ارتحال ازین عالم پرست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت
فرموده بودند و اکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشته لاجرم حضرت جهانبانی
طراز کشور ستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرائی
مثال بے مثالی قرعہ عیون السلطنت و الخلاقه ابوالنصر نصیر الدین محمد هایدون را
در سه کمرونی اورنم رجب این سال هایدون فال رخصت آن ممالک فرمودند
و در همین زودی توجه والا بر استیصال مین افغان که در زمان آشوب رانا لکهنور
را محاصره نموده گرفته بود - عروج داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا^{تشفه}
و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان قرطی و ملک دادکرا^{نی}
و تاتار خان خان جهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت
برگشته با شمع نهضت موکب عالی انتاب و اشیلے خود را گذاشته نقد جان در
کف گر بخت و آنحضرت در او خرایس سال سیر فخمپور و بارے فرموده بفرمودم عالی
دارا الخلاقه آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نهمصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرمود
از انجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوستان د لکشارا تماشا کرده بدار الخلاقه
نزول اقبال فرمودند و در بیست و هفتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم
از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال
فرمودند و لازم فتوت بجای آوردم چون خبر متواتر می رسید که میدانی راس حاکم
چند بری جمعیت می کند در انانیر استعداد پیکاری نماید و براس اوبار خود اسباب
سراجام می دهد بنا برین بسعادت سعادت افزای متوجه چندیری شدند و شش

هفت هزار جوان جوان تبار کارگذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر
چندیری فرستادند و صبح چهارشنبه بمقام جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه و نحوه
نقش بست و فتح دارالحرب تاریخ این تا یئد الهی است و بعد از حصول این مامول
چندیری را با احمد شاه تبیره سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند یکشنبه یازدهم
جمادی الاولی مراجعت اتفاق اقتاد بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر
از توجه زیات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر می کشید و چون با برج
رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی آن را محکم ساخت و آن سیه
بخت آمده محاصره نمود شبی یک از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده
تجدید نمود چنانچه باواز وحشت و دهرشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضا او
مستولی شده تب کرد و بهماں حال مراجعت نمود در آشنای راه سپاه اجل برو تاخت
آورده ازین عرصه او را هزیمت داد عساکر فیروزی مند از آب برهان پوری گذشت
بمساح علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج
را گذاشته بر ابری آمده اند و قلعه شمس آباد را از ابوالمحمد نیزه دار بنور گرفته اند بنابر
آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند
بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گرد و بین و بایزید و معروف خبر
نمضت موکب شاه را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال
گذر بندی نشستند - زیات عالیہ کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم سال نهم
دسی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری
طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوا بیار
نخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت زمان سنگه فرموده
متوجه دارالخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفرمقدم گرامی مورد سعادات
شد و شنبه و یکم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بهر خشان آمدند و عرائض متضمن
انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیبه قدسیه یادگار طفانی در خانه حضرت

جهانبانی فرزندے شد و نام آنرا لایمان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبادت
 ناسنجیده می شد خوش نیامد و نیز چون بے استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
 رضایحی پیر و آنگاه چنین پیر و جنین بادشاه شمر سعادات صوری و معنوی ست و
 نارضا مندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب شناختن
 آن نو باده سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضا مندی داخند در پیش مزاج داتان
 روزگار چه دور باشد و بالجلد چون دارالخلافه مستقر ایات عالیات شد با سیاطین دولت
 و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شکر بخشے بزرگ ساخته در تصفیة ملک شرق
 و اطفال نازده ترم در باب عصیان کنگش فرمودند و بعد از گفتگو بسیار قرار بر آن یافت
 که پیشتر از توجه رایات عالیات مرزا عسکری بالشکرے گران متوجه شرق شود امرای آن طرف
 آب گنگ بالشکرهای خود همراه شده درین خدمت عظیم بتقدیم رسانند بموجب این قرار داد
 دوشنبه هفتم ریح الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دھوپو
 توجه فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهادر را گرفته سرشورش دارد
 از لشکار مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت
 و اقبال بورش مالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت
 جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان و بیس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه
 هزار کس بر سر سفره عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میان ست در ساعت هشتم عنایت
 شرف صدور یافت که اگر کارزار مصلحت نگذاشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح
 گونه نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب هندیال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور
 بود و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام
 رسد مخلصان هواخواه کارردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
 باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آن حدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفتم
 ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز
 ایلیخان نصرت شاه والی بنگال پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و دوشنبه نوزدهم

جمادی الاخری در کنار دریائے گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم
شد که میرزا بالشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن
محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازی پور شتافت به بھو چور و بهیمر نزول
اجلال و اقبال فرمودند و در آنجا ولایت بهار میرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم
رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجست دفع شربین و بایزید
بجانب سردار نهضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند
و آنحضرت خرید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه
دار الخلافه آگره شدند و در اندک زمانه عرصه آن مضرب اقبال را از فر قدم والا
غیرت نزہت سراے مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک
سال در بدخشان عشرت پیرایه خاطر سعادت مظاہر بودند ناگاه به یکبار شوق محفل
عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بختیاً
عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان و پس که میرزا سلیمان بدامادی
او انقباب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانچه در یک
روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عید گاه ملاقات آنحضرت
سرور را شتسعاد یافت و حیران شد سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا
کشان کشان می برد هر چند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه می کردم
و غایبانه لقاء جانفراے آن قبله اقبال را مشاهده می نمودم آثار تبہ عیاں را
حالتی مست که بیان بکنه آن نتواند رسید و مرزا هندال را از کابل بمراسم بدخشان
رخصت فرمودند از آنجا قدم عزیمت در کاب همّت آورده و توسن شوق را در شاهراه
عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه آگره که از فریایه اورنگ پادشاهی سجدہ گاه
سعادت مندان روی زمین گشته بود بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرامیب
حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدہ ماجدہ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت
ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزده بر منوال نجم سعادت

فروزان شد و بها گلشن و ویدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عید است
 اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که
 فهرست رفته نامه دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ
 رشیدی نوشته که در سال نصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی
 فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقر علی را در بدخشان گذاشتند و در آن ایام
 قره العین سلطنت میرزا انور بر حمت ایزدی پیوسته بود و آن حضرت را ازین واقعه
 اندوه عظیم روداده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر ایشان ساختند و
 حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آنحضرت
 با ایشان مصاحبه سلوک می کردند و بارها بزبان مقدس ایشان می رفت که همایون
 مصاحب بے بدلیست و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون
 از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خوانین کاشغر است و نسبت
 خویشی دارد با اینهمه بکلازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمد رعایتها و ترمیمها
 یافته بطلب سلطان دیس و دیگر امرای بدخشان بجبال خام رشید خان را دریاور کند
 گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او بدخشان آید میرزا هندال ببدخشان
 رسیده قلعه ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بے بهره
 بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیده
 که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهمام بدخشان
 خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواه از معامله ناهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت
 جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند
 که در رفتن خود چه صلاح می بیند ایشان عرض کردند که از محرمی سعادت حضور آزار
 کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر با اختیار خود حرمان بر خود نه پسندم و امثال حکم حضرت
 را چاره نیست بنا بر آن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان
 سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجیب نمود اکنون میرزا

هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را با سلیمان
 میرزا که نسبت نزدیکی دارد به هند بموقع خواهد بود والا ما از دست خود ساقط کرده میرزا
 را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از
 آسیب بداندیس محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانکه گذارش یافت و
 چون میرزا سلیمان بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان
 سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی را بعد از چند گاه که در ملازمت
 بودند به سنبل که بجایگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب
 عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تب بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد در قهقهه رفت
 بامداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانگاہ بقرار شد از فرط عطوفت فرمودند که بر تللی
 آرند و از آنجا بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر
 از اطباء دانا که زیر پای تخت حاضرند با استصواب افکار در علاج همت گمارند در
 اندک فرصتی براه دریا قدم گرامی ازوانی داشتند هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند
 و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایل نه رجوع نکرد و چون مرض شمن گشت
 روزه در آن طرف آب چون نشسته با اتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه می فرمودند
 میرابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خرد پروان پیشین
 چنان رسیده که در امثال این امور که اطباء صوری از معالجه آن عاجزند چاره کار
 چینی دیده اند که بهترین اشیاء را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسلت نمایند
 حضرت گیتی ستان کشور گشای فرمودند که بهترین چیز با نزدیک همایون منم و بهترین و
 شریف تر از من همایون چیز منم و در آن فدا می او سازم ایرو جهان آفرین
 قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان
 بقایات الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند
 پیوست ایس حرمت چرا بر زبان اقدس می گنند راتند مقصود از آنچه از بزرگان پیشین
 نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس ما الماس بی بهای که از مواهب

غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق
باید کرد فرمودند مال دنیا چه دفع دارد عوض هایون چون تواند شد خود را فدای
او میکنم که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته که بے طاقتی او را تو انم دید این
رنج او را تو انم دید و این همه رنج او را تو انم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات
در آمده شغل خاصی که این طبقه قدسیه را می باشد بکلی آورده سه بار برگرد حضرت
جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان بعزاجابت پیوسته اثر گرامی
در خود یافته فرمودند - برداشتیم برداشتیم - فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت
شد در عنصر حضرت جهانبانی غفقه طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل رو
نمود و ذات معالی صفات حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی زمان زمان گران تر میشد
تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزیید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال
از و جئات حال هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت
و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بردست هایونی نهاده
یجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پای
سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیف و قنبر علی بیگ و تروی بیگ و هندو
بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایای گرامی که سرایه دولت
ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود بکلی آوردند و بهاد و دهرش و عدل احسان
و تحصیل رضائے الہی و رعایت رعایا و نگهبانی خلافت و عنبر پذیرفتن مقصودان
و گذراندن جرائم گمنگاران و رعایت مجرم کار آگهان و الیایا انما حقن سرکشان و
ستم گاران رهنمونی فرمودند و بر زمان اقدس راندند که خلاصه وصایای ما آنست
که قصد برادران نکنید هر چند سزاوار آن کردند و الحق پاس انعام و صیت آنحضرت
بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندی جناب از خوان کشیدند و بان مقام نکو شدند
چنانچه از سواخ احوال روشن خواهد شد و در آشتی او مرض حضرت گیتی ستانی فرودس
مکانی میر خلیفه از آنجا که عالم بشریت است بواسطه توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر

اور او یافته بود کوتاه اندیش گشته می خواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد و خواجه
تیر از رتبه رانی و بدستی و معامله فہمی بخود خیال باطل راه داده ہر روز بدربار آمدہ
ہنگامہ بحجم گرم می ساخت آخر الامر بوسیلہ درست گویان دور بین میر خلیفہ براہ
راست آمدہ ازین اندیشہا باز آمدہ خواجہ مذکور را حکم فرمود کہ بدر بار حاضر نشود و
منادی کردند کہ کسے بجائہ او نرود و بتائید الہی کار بجائے خویش و حق بمرکز خود
قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولیٰ نہصد و سہ و ہفت در چہار باغ کہ برب
آب جون در دار الخلاقہ سرسبز کردہ آن بہار اقبال بود این عالم بیوفار پدید کردند
فضلے عمد در توارتخ و مراشی آنحضرت قصائد و تراکیب گفتند از انجا مولانا شہاب
معانی این مصراع تاریخی یافتہ - مصراع

ہمایوں بود وارث ملک وے

محال است کہ کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدقربا گفتہ آید مجلس
آنکہ اصول ہشتگانہ جہان بینی را کہ اول بخت بلند باشد - دوم ہمت ارجمند - سوم قدرت
کشائی - چہارم ملک داری پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف ہمت بر رفاہیت
عباد - ہفتم خوشدل ساختن سپاہی - ہشتم ضبط ایشان از تباہی بتمام و کمال بروج
مستوفی داشتند و در فضائل کتبہ متعارفہ رسمیہ روزگار نیز سرآمد بودند و آنحضرت را
در نظم و نثر پایہ عالی بود خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نہایت فصاحت
و عذوبت واقع شدہ و مضامین تازہ دران مندرج است و کتاب شتوی کہ بسین
نام دارد و تصنیفی است مشہور و نزد زبان دانان این لغت بمرتبت تحسین مذکور رسالہ والد
خواجہ احرار را کہ در دانہ ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیدہ اند و بغایت مطبوع آمدہ
و اوقات خود را از ابتداء سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح
و بلیغ نوشتہ اند کہ دستور العلیست بحمت فرمانروایان عالم و قانونی است در آموختن
اندیشہا بے درست و فکر ہائے صحیح برائے تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن
دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جہان مطاع شہنشاہی بتاریخ سی و چہار الہی

و تنبیه رایات عالیات و از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا
خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نمود تا خاص الخاص اسن بعموم نشنه لبان
رشتات سعادت فائز شود و گنج پنهان او در تهیدستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت
در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار و پذیر
دارند ازین جمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت است - **سرباعی**

در دیشان را اگر چه نه از خود بشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دورست مگوے شاهی از درویشی شاهیم و لے بنده درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور است - **شعری**

هلاک می کندم فرقت تو دانستم و گرنه رفتم ازین شهر می توانستم
تا بزلت بسپش دل بستم از پریشانی عالم رستم

و آن حضرت را در عروض رسایل شریف است و از انجمله کتابیت مفصل که شرح فن
تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اقدار ماندند اول حضرت
جهانبانی نصیرالدین محمد بهایول پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم
هندال میرزا حبیبیات قدسیات گلرنگ بیگم کچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک داله
اند و از اجل اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس
مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابوالبقاسم که در علم و حکمت پایه بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر نبیره شیخ زین الدین خوانی بدو واسطه علوم متعارفه و زبیده بود و حد
طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بودند و بدوام صحبت آنحضرت اختیار داشت و در
آیام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابوالواحد
فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعر می گفت دیگر سلطان محمد کوه
لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میر سبت و دیگر
مولانا شهاب معانی حقیر تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی
طیب اورا از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه

ممتاز بود دیگر سرخ و داعی کهنه شاعر بے تعین بود بفارسی و ترکی شعر می گفت و دیگر
 ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت شندی گفته
 است. دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و زراعت عقل و استقامت
 تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصاً طب بهره مند بود و دیگر
 میر دردیش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت
 افتخار داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر اخوند میر مورخ و اد فاضل
 و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور انوار را
 و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود در سنجیدگی اطوار و
 شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش یکچک خواجه هر دو معتقد قاص و اهل نشست بود
 دیگر سلطان محمد و ولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود از
 شکر فنامه احوال سلسله علیه حضرت شاهنشاهی است از احوال دیگران باز مانده شروع
 در قدسی اطوار حضرت بهمانانی جنت آشیانی می کنند و با ختام سرگذشت این بزرگان
 خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین دینی و خدیو صورت و سنی می سازد.

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد ہمایون بادشاہ غازی

منظر کرامات عالی - مظهر الہامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمیٰ ناصب ہواے
ریاست کبریٰ ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سداوت نشان - موس قوانین نصفت و
عدالت مرتب براہین عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان مورد انوار علم و عرفان
ابر مدار صفوت و صفا - بحر موج فتوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس - کثرت آئین
وحدت اساس ہم بادشاہ درویش تھاب - ہم درویش بادشاہ خطاب - چمن پیرای نظام
دین و دینی نخلبند بہار صورت و معنی - کرسی کرہ اسرار ابدی و ازلی - عضادہ اضطرلاب
حکمت علمی و علمی در صواب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی - در فنون حکمت
و مسالک ہمت اسکندر ثانی - گوہر ہفت دریا و فروغ چہار گوہر مطلع انوار اعظم و مشرق
سعد اکبر - ہمارے آسمان بال اوج بلند پروازے - نصیرالدین محمد ہمایون بادشاہ غازی -
انار اللہ برمانہ سبحان اللہ گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلیباب
عنصری انداختہ بودند میدان عبارت در تنگاپوے مدابجش شکست و جولان اشارت
از شہرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ لہ الحمد کہ نزدیک شد کہ بے اختیار دست
از سلسلہ علیہ باو داشتہ در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملے از وقائع
بدائع حضرت جهانبانی جنت آشیانی می نمایم کہ ہم مقدمہ نزدیک مقصد دورین منست
دہم شرح احوال پیر و بادشاہ مرا متضمن ہم خدای مجازی این خدیو الہی را پردہ کشای
کردہ تشنہ لبان دانائی را بزلال معرفت سیلاب می سازم و ہم خود را تشنہ جگر بسا حل
دریائے شرح شمایل قدسیہ این کامل الذات نزدیک می گردانم جاشا حاشا بیان
کمالات این جوہر فرد کجا از مثل منی آید شتا گوئے او می باید ہائے ہائے آن گوہر یکتائے
دریائے معرفت را مثل کجا ست سخن خود آردا آبے می دہم و ہر اے خود کارے می کنم دل را
آشنائے معرفت سازم و زبان را حلاے معنی می بخشم اے جوہر یکتائے دریافت سوا سخ آگاہ

باش و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه
 چهارم ماه ذی قعدة نهم و میزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب
 پرده نشین سراوقات عفات ما هم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دو دمان اعیان و انظر
 خراسان اند و سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که
 نسب عالیہ ایشان چنانچه نسب والدہ ماجدہ حضرت شامینشاهی بحضرت شیخ جام
 می رسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدسه منتهی می شود حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی و قتیکه پیرش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن
 عصمت قباب را در حیار عقد در آورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت
 سلطان هایوں خاں یاقته و شاه فیروز قدر و بادشاه صفت شکن و کلمه خوش باو نیز
 تاریخ این زمان سعادت قران می شود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامان
 گفته - **شعر**

سال مولود هایونش هست زادک الله تعالی قدر
 برده ام یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بدرا
 جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهم دسی و هفت در دار الخلافت
 آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا
 فرمودند و سفائن طرب در بحر شوق در آورده یک کشتی پر از زردران روز انعام فرمودند
 و باین زر بختی بنای دولت را اساس زری نهادند آری کسی را که فرمانروای جهان
 گردانند داد و دهنش را با و کرامت فرمایند - **شعر**

نه هر مردی که فرازی کند سر آن شد که مردم نوازی کند
 دو دامن را شیرازان گشت شاه که مهمان نوازست در صید گاه
 و یکی از فضلاے تاریخ این موج بخشش را کشتی زریافته و از بهایت حال تا هنگام
 سریر آرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از تاصیه
 اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از لایحه مجد و جلالتش هویدا بود و چگونه شمع بزرگی

و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی
 بودند و همی نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همی
 نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همی نور بود که
 از صدف مهر عفت آنقا در نقاب موالید از اصدان دلالتی ظاهر نمودار گشت و
 همی نور بود که بردشتانی آن اغر خان دولت آرا شد و همی نور بود که از آدم تا نوح
 باندازه استعدادات نور افزای بود اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از
 دایره حصر و احصار بیرون ست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت
 دریافت این وقایع نه و مجلاً حضرت بهمان تباری به نیروی این نور ایزدی که در چستین
 و هور و اعصار بروشی خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکیست که ظهور
 اعلیٰ رسد چنانچه قربر بزرگیهای صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت
 پرتو ظهور دارد و کمال جیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی
 مصروف رضا جوی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال دو قنار
 پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی مگای بخود نمیداختند و خود را در میان
 ندیدند و لهذا همی نیت درست و همت بلند هر کارے که متوجه شدند و بهر خدمتی که
 مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را
 با شفقت جمع ساخته جهاں آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سیم
 نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت
 مراسم و صیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف
 بلکه و نور تفضیل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان
 تواند بود آن عطیة الهی بود که اختصاص بود بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک
 از اخوان را از نفیم آن مواید میرزا کامران کامل و قندهار مقرر شد و سرکار سبیل بمیرزا
 اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا بهندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان
 مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست و لایق جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم

افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفی میزوشل محمد زمان
میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس
مکاتی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کونه نظری و ناقص بینی
آستاین منازعت می افشاند کم خدمت گاری بر میان موافقت بست و آنحضرت
بدولت و اقبال بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یک
ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده
دوازده من طلا با دیگر اسباب پیش کش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او
داشته او را بخشیدند و از آنجا علم مراجعت بر افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج
گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخته پوشیده نماند که این قلعه ملک اساس در
تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خانی خاصه خیل سارنگ خانی بحر است
او اشتغال داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیانه عمر جمال خان از بدامدنی
پسر نا بر خوردار او پر شد شیر خان بفسون و فسانه کونج او را که لازم داشت
و در سیرت و صورت ممتاز بزرگی خواست و باین حیل اینچنین قلعه عالی را بدست
آورد شیر خان چون از آمدن افواج جهان کشای آگاهی یافته حلال خان پسر
خود را با جمعی از معتمدان در آن قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاروان را
فرستاده در کمریزت سخن مراشد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول
داشتند و او عبدالرشید پسر خود را بر سر خدمت حضرت جهان بناتی فرستاده تا از صدقات
موکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته
در ملازمت بوده دائم خدمت کرده و در هنگامیکه رایات جهان کشا برای تنبیه
و تادیب سلطان بهادر بهالوره رسید آن بے سعادت از موکب هاپون گریخت و
در سنه نهصد و سی و ده که بین و بایزید گروه از افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت
متوجه شرق رویه شدند بایزید در مبادرت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد
عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه را شرار را پاک ساخته و سلطان حبید

برلاس را جوینور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طعنه
ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نصد و چهل فرمانروا
گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلیجیان و انشور فرستاده محرک سلسله
اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناسبت رعایت
فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و همدرین سال قریب دارالملک دہلی برکنار
دریائے حجن شهرے اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از نقلات تاریخ
آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با
پسرش الف میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب
این گمراه منعطف ساخته برکنار گنگ فوادی بھوجپور نزول اجمالی فرمودند و یادگار
ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و بتأمید ایزدی جنگ
کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند
محمد زمان را مقید ساخته به بیان فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایہ اعتبار
انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاہر ساخته از بند برآمد و گریخت
بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معمره دلکشای ہندوستان سعادت پرتو
حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت محال مفتوح نشدہ بود باز
دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنیدار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنیدن
از روسی بچو صلی میرزا عسکری قندھار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارهای
تواند پیش برد هرگاه تاج دولت تبارک دولتمندی سر بلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت
الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباہ را جز تباہی شدن چه گزیرد چنین روایت کنند که در آن
ایام میرپونس علی حکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاہور بود میرزا کامران این
اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ اندر راه مکر و تبلیغ شے اعراف کرد و سخنان درشت با
او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاہور آمد و
میرپونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات ادرا بمنزل
خود می طلبید و با ہم صحبت دوستانه می داشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه
شے در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان عمدہ او بجا یگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و
کسان خود را در دروازہ ہائے قلعہ لاہور تعین کرد و بتعمیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد
میرزا کہ منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاہور رسانید و شہرا متصرف گشت و
میرپونس علی را از بند بر آورده عذر خواہی کرد و گفت اگر اینجامی باشید حکومت لاہور
تعلق بشما دارد میرپونس علی قبول او نکرد و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت
جہانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را پیرگنات سرکار پنجاب تعین
نمود تا کہ آب ستلج کہ بآب لودیانہ اشتہار دارد بتصرف در آورد و از راه کریمزت ایلچیان دانا
فرستادہ اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت
جہانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را پیرگنات سرکار پنجاب تعین نمود
تا کہ آب ستلج کہ بآب لودیانہ اشتہار دارد بتصرف در آورده و از راه کریمزت ایلچیان دانا
فرستادہ اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت
جہانبانی نیز از اینجا کہ دریائے جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت

عتیبت ظاهری و پاس نصاح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو
مقرر داشتند و فرمان معلی در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت
و میرزا ازین عا طفت غیر مترادف شکر آنها بجای آورد و پیشکش بدرگاه والا
فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب مسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی
گفته فرستاد از انجمله دفع این غزل گفته بجلالت آنحضرت فرستاد - **غزل**

حسن تو و بیدم افزون بادا	طالعت فرخ و میمون بادا
گردگان از ره لیلی خیزد	جای او دیده مجنون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد	نور چشم من محزون بادا
هر که گرو تو چو پر کارنگشت	او ازین دایره بیرون بادا
کامران تا که جهانراست بقا	خسرو دهر همسایون بادا

و همانا که دعای او با جایت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از
دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش باید و با بجلد آنحضرت بمقتضای رافت
ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی می داشتند و بمحض التفات جائزه
غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و بمواریه میرزا پاس ظاهر داشته در
موقت فرمان بر داری می ایستاد و مشمول عواطف و محمول عنایات می شد و در نهصد و سی
و سه بلالی ایات قندهار را میرزا کامران بخواجه کلاں بیگ داد و باعث برین آنکه
میرزا عسکری بکابل می آمد در آشنای را بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران
را این ناخوش آمد و قندهار از او تغیر کرد و



نہضت موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت ایشیانی بتسخیر بنگالہ و فتح عزیزیت و مراجعت بمستقر خلافت

چوں خاطر مقدس حضرت جہانبانی از مہمات ممالک محروسہ فارغ شد در نہضت
و چہل و یک عنان عزیزیت بفتح دریا شرقی معطوف داشتند کہ بہ نیروی اقبال ممالک
بنگالہ مفتوح شود رایات اقبال بقصبہ کنار کہ در حدود کالپی ست رسیدہ بود بمسامع علیہ
رسید کہ سلطان بہادر محاصر قلعہ بچہ پور نمودہ جمع کثیر ہمراہ تاتار خان کردہ است و
او باندیشہ تباہ خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشازہ بخت بیدار در جمادی الاول
نہصد و چہل و یک توجہ بردفع مخالفان گماشتہ کوس مراجعت بلند آوازہ کردند بمستقر
کار آگاہ پوشیدہ نیست کہ سلطان بہادر در اندیشہ بلند پروازی می بود و خار آرزوی
تباہ در کام جان شکستہ می داشت اما چون پیش از عمد ایالت گجرات کہ مجر از میگشت
و یکشم عبرت کارنامہ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را کہ بسطان ابراہیم واقع
شد دیدہ بود بیج وجہ مقابلہ سپاہ نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمی داد و این
معنی را مکرر بجرمان خاص خود اظہار می کرد چوں تاتار خان آمدہ اورا دیدہ ہوارہ مقدما
باطل خاطر نشان می کرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان دانی نمود و سلطان بہادر
چندانی مقید نمی شد تا آنکہ روزی پوست کندہ بتاتار خان گفت کہ من تماشاگر
دستبرد این سپاہ شگرت بودہ ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من بتدبیر و حیل
لشکر ایشان را بخود رام خواہم ساخت و ہمیں نیت ابواب خزانہ کشادہ زر بخشی کرد
و ازین جنس لشکر کہ حکم نمود بے بود داشت تادہ ہزار کس لازم خود ساختہ بود در بن
اشنا محمد زمان میرزا با اتفاق توکران یادگار بیک طغائی کہ نگاہبانان او بودند از بند خانہ
برآمد گجرات رفت و والی آجنا بمقتضای سودای سودای خامی کہ می پخت آمدن
میرزا را غنیمت داشتہ در مراعات احوال او پیرداخت حضرت جہانبانی بسطان بہادر

نوشتند که مقتضای موافقت و عهد است که جماعه که حقوق خدمت بعثت مبدل گردانیده
 با نصب گریخته اند گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا
 آثار یک جهتی بر عالمان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله ناهمی بامستی دنیا در جواب
 نوشت که اگر بزرگ زاده بپناه آورد و بقدر رعایتی باید بقاعده محبت و اخلاص
 منافاتی ندارد و بهود موافقت نمی رساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی
 با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر
 او چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دہلی بکجرات آمدند و آثار مردمی دیدند
 و این معنی اصلاً باعث فتور در مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب
 فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست
 که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بساخن
 خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت دران جریده اقبال درج بود۔

اے آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است طوبی تک از زبان تو بادل موافق است

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

ز هزار صد هزار زنده مارا بگوشش هوشش شبیده آن مخدول را بیایه سریر اعلی فرستند
 یا دست رعایت از ترتیب او باز داشته دران ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد
 بر موافقت توان کرد و عجب که این واقع را قیاس پر قضیه علاء الدین و اشغال او کردند
 این قیاس مع الفارق را چه پایه قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگرست و شاید
 از جزایر تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافتی که از ایلدزم بایزید
 بطور آمده بود باطبع بیورش روم مائل نبودند چه مشارالیه بکنگ فرنگ اشتغال
 می داشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلالت گریخته پیش اورفتند آنحضرت
 چندین مرتبه او را بنصائح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون آواز قبول این امر
 سر باز زد و آنچه مقدور هست بود بنظور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدستی جواب
 نمودمندان نوشت و رین میان تاتار خان سخنان و دراز کار که فرمیده کوه اندیشان

بود بسلطان بهادر می گفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه
 داشت و اظهار می کرد که لشکر بادشاهی بعشرت خود کرده فراغت دوست شده است
 و آنچنانکه سلطان دیده بودند نموده بنا بر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر را بیاب
 روان شدن تاتار خان آماده ساخته بیت کرور زر قدیم گجرات که چهل کدور معمول
 دہلی ست بقصد رستمپور فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجیب سپاهی نو خرج
 کرده شود و سلطان علاءالدین پدر تاتار خان را با فوج عظیم کالنج فرستاد که
 در آن ناحیت رفته شورش افزایند و برهان الملک میانے و طائفه از گجراتیان را
 نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور
 سراسنگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت هر چند تیر بویشان کاروان گفتند که بجا
 رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیاید و نیز بے میمنتی پیمان شکنی را بر مزد تصریح
 بر لوحه ظهور نگاشتند فائده نه کرد و بخرواند بشته نادرست راه داد که چون طبقه لودیان
 دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرت ندارد و
 نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را بعزیمت بے اصل روان
 سمت دہلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخت و اعیم محاصره قلعہ جیتور پیش
 گرفت تا ہم این قلعہ را بکشتاید و ہم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد پوشید
 نمائند که سلطان علاءالدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان
 ابراہیم بود بعد از قہنیہ سلطان سکندر با سلطان ابراہیم مخالفت نمود و در حدود
 سرہند دعوی سلطنت کرد سلطان علاءالدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمیع
 از افغانان دور وے متوجه آگرہ شد و سلطان ابراہیم بقصد پیکار آمد و نزدیک
 ہودل چون ہردو فریق بہم رسیدند سلطان علاءالدین مقاومت جنگ صف در خود
 ندیدہ شیخون آورد و کارے ساخت و خسروان زده باز گشت و از راه سالوسی و
 بد دروٹی بکابل رفت و در جنگ ابراہیم سپاہیہ از لشکر منصور بود تاتار خان بگجرات
 شتافت و سلطان بہادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس رکاتی بعد از فتح

هندوستان بر مکه من او خاطر آگاهی یافته بیدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان
 سوداگر از قلعه ظفر گریخته با افغانستان آمد و از آنجا جیلوچستان پیوست و از آن دیار
 بکجرات شد و القصد چون این فوج چهاروازه شدند تا تارخان دست بخزان نهاده بجمع لشکر
 پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانستان و غیره برد گرد آمد تا آنکه آمده بیابان را
 گرفت و چون بمحضرت جهانبانی که میورنش تسخیر ممالک شرقیه حضرت فرمودند این خبر
 رسید غنان توجه مصروف ساخته در دودترین هنگام بدار الخلافه آگره نزول اجلا
 فرمودند میرزا عسکری و میرزا همدال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر
 فقر علی و راهب بیگ و دوست بیگ را با هزاره هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند
 و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دلی روی می آید در معنی استیصال
 فوجهای دیگرست پس همان بهتر که محنت بر دفع این همی فوج گماشته شود و چون افواج
 قاهره نزدیک لشکر مخالفت رسید بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز مجمع از ایشان جدا
 می شدند چنانچه لشکر مخالفت رفته رفته در اندک زمانی بسبب هزار سوار کشید چون بابر ام
 تمام این لشکر اختیار کرده بود مبلغ کثیر خرج شده نه راضی رفتن داشت نه رای جنگ
 کردن آخر دست از جان سست در مندر ایل بمعمر که در آمد و چندانکه توانائی داشت
 دست و پا زده آخر کار بیدست و پاشده هفت تیر ملاک و حلف شیخ مبارز ان سفاک
 گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که با خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و
 آن دو فوج دیگر از صیت نفرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراکنده شدند و

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی تسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانکشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه دفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدم داد گوی آرایش بخشید تا گزیر اسباب آنرا آماده ساخت و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشاند گویان و فردنی مستی و مستان دمی هشیاری و هشیاران بے جهتی نقص نمود و نقص روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ملامت شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موبک عالی متوجه گجرات گردد و بنا بر آن قصد و جهل و کیم در ادایل جمادی الاولی بقاعده دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رامین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عراض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هر گاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود. الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود با آن مقید نشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهانکشای و کونج بکونج نهضت اعلام منصور سلطان بهادر که قلعه چنور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه همه وقت میسر و از اهل قلعه بالفعل ضرر نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته و بروی لشکر پادشاهی شویم. صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته با صابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را نزدیک رسانیده ایم با خبر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر سیاه در ترک غم و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد

و از روی استقلال ثبات قدم و رزید تا آنکه در سوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک
 سلطان قلعه چتور را مفتوح ساخت و بصبوب مویک عالی روان شد مخیم سرادقات
 اقبال عرصه ایمن بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر
 توجیه فرمودند و در نواحی هند سور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلائی
 و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی
 بچکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سید علی خان و میرزا مقیم که خراسان خان
 خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر
 شد تاج خان و صدر خان باو گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضربه و
 حرب لشکر بادشاهی ندیده و بدل قومی بجار جنگ خواهد پرداخت توفیق ناکرده متوجه
 جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که تو پناهی
 عظیم همراه داریم باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسبت
 آنست که حصار ارباب کرده بدور آن خندق زده اول این صلاح دور دست را کار
 فرمایم تا لشکر مخالفت روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای
 خودست آخر بر همی قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم می شد و پیوسته شکست
 بر گجراتیان می افتاد و از سواخ اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و دیگر جوانان
 بزم باده پیمان گرم کرده بودند و هر یک سرخوش کرده سخن از مردانگی می راندیکه را
 که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا که حرف سرای شود
 امروز غنیم در برابرست متوجه ادباید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بے آنکه
 بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آریان می گسار که قریب دو سیت کس
 بودند مسلح شده بر سر اردو غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدندیکه از اعیان
 گجرات تا قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس می داشت پیش آمد و عرصه
 نبرد آیینان آراسته گشت که بگفت در نیاید و گجراتیان مادل از دست رفت و انزاع
 یافته بار و در آمدند و این بزم دوستان کار تا مها کرده معاودت نمودند نصیت این

دلیری و دلادری آرام را بای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن قلعہ اراہہ خویش کم کے
 برآمدے و پیوستہ سپاہ نصرت قرین الطرات رفته راه آمد و شد غلہ می زدند تا آنکه در
 اردوے گجراتیان قوط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد
 کس قدم جرات پیش نهاده برآمد و ازین طرف نیرجے جنگ پیش آمدند دوسه مرتبه مردم
 گجرات تیرانداخته گریختند و رو باه بازی عساکر فیروزی ماثربا دشاہی را بر مجرای
 توپخانه رسانیدند و کیبار توپبارا آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاہی را چشم زخم
 رسید بعد از ہفتہ روز کہ ساعت مختار بود حضرت جہان نائی قرار دادند کہ بر سر اردوی
 سلطان بہادر رفتہ جنگ اندازند و رین میان روز بروز کار گجراتیان بہیم و ہراس
 پیشتر می کشید و بید و تلے را اسباب آمادہ ترمی گشت تا آنکہ بحض اقبال ازلی شب
 یکشنبہ بیت و یکم شوال مذکور سلطان بہادر خود ویران شدہ بفرمود تا تمام ضرب
 زنا و دیگہاے کلان را پر دارد کردہ آتش دادند تا ہمہ درہم شکستند چون شام درآمد
 سلطان بہادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از فرجہ سرا پرده برآمدہ
 رو بجانب آگرہ کردہ بکشت بے غلط کردن بجانب مند و روانہ شد و صدر خان و
 عواد الملک خاصہ خیل ہردو با اتفاق ہم یا بیست ہزار سوار از راہ راست متوجہ مند و شدند و
 محمد زمان میرزا با جمعی بہت وقت و فساد بصوب لاہور رفت آن روز غریب غریب و
 غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوے معلی ظاهر نمود
 و حضرت جہان نائی باسی ہزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستادہ بودند و انتظار ظہور
 بتاثر فتح غیبی داشتند تا آنکہ بعد از یکپاس روز معلوم شد کہ سلطان بہادر بصوب مند و
 فرار نمودہ است بہادران لشکر فیروزی مند بار دوے سلطان بہادر آمدہ دست بغارت
 کشودند و اسباب و اموال قیل و اسب فراوان بدست در آمد و خداوند خان کہ ہم استاد
 و ہم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنواز شہاے پادشاہانہ اختصاص
 فرمودہ در ملازمت نگاہ داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلمان و میر ہند و بیگ را با
 لشکر گریختہ فرستادند آری ہر کس کہ بہ تیرہ رایان نشیند تیرہ راے شود خصوصاً عہد و پیمان

شکسته با چنین خدیو جهان که قبله صدق و سداد باشد شعبده بازان پیش آمده نمود
 مخادعت باز هر آینه او را چنین روز پیش آید محل آنکه چون صدر خان و عماد الملک
 از انجاروان شدند راست بقلعہ مندو برآمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر
 منصور آمده در بغلیه نزول اجلال فرمودند و در قلعہ مخیم اقبال گشت درومی خان از لشکر
 مخالف گریخته بملازمست پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر
 از راهی مختلف گشته از طرف دروازه جولی میسر بقلعہ مندو برآمد و سخن صلح در میان
 آورد که بگجرات و چیتور که الحال بدست آمده بسطغان باشد و مندو آنگذود بملازمان
 حضرت جهانبانی متعلق شود مولانا محمد میر علی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف
 سلطان بهادر در نیلی سیل با هم نشسته قرار دادند در آخر همین شب حارسان قلعہ از محنت
 تردد مانده شده بودند که از عقب قلعہ سپاه نصرت قرین مقدار دو بست و نفر بعضی
 نردبانها نهاده و برخی بطنا بهادست رده بقلعہ برآمدند و از دیوار حصار خود را پیاپی
 انداخته دروازه قلعہ را که دران سمت بود کشودند و اسپان درآورده سوار شدند و سپاهیان
 دیگر از راه دروازه در آمد خبر به صاحب مورچل که ملو خان مندو والی بود و لقب قادر شاهی
 داشت رسید خود را بر اسب گرفته تا خت تا خت پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب
 بود از آواز قادر شاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریخته نهاد و با سه چهارم
 میزدن شنافت و در اثنای راه بمحویت رلے و له سلمدی که از جمله مجلسیان او بود با
 مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه سر میدان رسیدند از سپاهیان
 نصرت قرین قریب بدو بست سوار رو بروی آمدند سلطان خود اول بر اینها تاخت و
 چندے دیگر متعاقب او تا ختند آخر فوج تنگافته با ملو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت و
 بقلعہ سوگیر آمد و اسپان را طنا بها بسته پایان فرستاد و خود نیز هزار تعیب فرود آمده
 راه گجرات گرفت و در نواحی قلعہ قاسم حسین خان ایستاده بود بوری تام او بکے که از نوکر
 سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطغان را شناخت و بخان گفت
 خان از کهنه علی شنیده رانا شنیده امکاشت تا آنکه سلطان نیم جانے سلامت برد و تا

رسیدن بقلعه جاپا نیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزان
 نقاش آنجا آنچه توانست به بند دیب فرستاد چون باینجا رسیدند که از آغاز این فتح
 سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده
 بالائے قلعہ مندو رفتند و اینچنین کارنامه جلالت نمودند در آن سحر خبر شخص بیرون
 نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر درآمدن جنود اقبال در درون قلعہ مندو
 و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده
 متوجه قلعہ گشتند و از دروازه دہلی درآمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود خود به
 در خانہ ایستاده جنگ می کرد و هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم
 اعیان عنایتش گرفته بجانب سوکر بزدند کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن
 شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان
 کرد بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدر خان و
 سلطان عالم فرستادند این کار دانا بنصائح گرامی دہلوی ایشان را اطمینان بخشیدند
 و پس از درازی گفت و شنود و کوتاهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند
 و چون از سلطان عالم چند مرتبہ فتنه و فساد سرزده بود او رایے کرده رہا کردند و اشفاق
 خسروانہ دربارہ صدر خان بظہور آمد و بعد سه روز ازین فتح پایان آمده ہزار سوار
 کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد کہ اردوے معلی منزل بمنزل متعاقب
 می آمدہ باشد چون عساکر فیروزے ماثر بجایانیا نیز نزدیک شد بجانب دروازه پلی قریب
 بحوض عماد الملک کہ سه کردہ دورہ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر
 بسلطان بہادر رسید قلعہ را مضبوط ساخته از دروازه دیگر کہ بجانب شکر تلاء است
 بیرون آمدہ بجانب کبایٹ فرار نمود و در شہر با شارت او آتش در گرفت حضرت جهانبانی
 بشہر نزول اقبال کردہ حکم فرمودند کہ آتشہا را بآب رحمت فرو نشانند و میر ہندو بیگ
 و جمعی دیگر را در حدود جاپا نیر گذاشتند و مقدار ہزار سوار بخود ہمراہ گرفته بجانب سلطان
 بہادر ایلغار فرمودند سلطان بکبایٹ رسیدہ بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی کہ

بخیاں فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیہ سوار شده تقاب نمایند و آخر
 همان روز که او بدیوب رفت حضرت جہانبانی بکمیابیت نزول اجلال فرمودند و حاصل
 دریلے شور مخیم اقبال شدہ از انجا جمعی را بتقاب سلطان بہادر از کمیابیت روانہ ساختند
 سلطان چون بدیوب درآمد بہادران نصرت قرین از نزدیکی دیوبغتایم فراوان باز
 گشتہ کمیابیت آمدند و بتاییدات آسمانی در سال نہصد و چهل و دو فتح مند و گجرات
 مدوے نمود و آنرا کہ با خداے بازگشت ست و معیار آن میت درست ہر آئینہ مقصود
 او در کنار او نہند و در غرۂ شعبان این سال میرزا کامران از لاہور بقندھار رفت و بسام
 میرزا برادر شاہ طہاسب صفوی جنگ عظیم کرد و فتح نمود و محل این سرگذشت آنکہ سام
 میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیہ بقندھار آمدہ قندھار را خواجہ کلان بیگ استحکام دادہ بود
 تا مہشت ماہ نگاہ داشت درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام از لاہور نہضت نمود و
 میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان را کہ از امرای کلان
 قزلباشیہ و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کردہ بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش
 سر بر بصرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نمودہ بحدود لاہور رسید
 شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد و شرح این داستان اقبال بسم اجمال آنکہ بیشتر
 گذارش یافتہ بود محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بہادر بداعیہ فتح انگیزی
 بصوب لاہور شتافت چون مشارالہ بحدود سند آمد شاہ حسین دلد شاہ بیگ از عون
 والی سند در پیش خود جای نہادہ رہنمونی لاہور کرد کہ میرزا کامران متوجہ قندھار شدہ
 است و ہلکی چنیں سمور خالی ست آنجا باید شتافت میرزاے بخت برگشتہ عرصہ را خالی
 خیال نمودہ بلاہور آمدہ محاصرہ نمود درین اثنا میرزا کامران بنوائی لاہور آمدہ کوس سطوت
 نزد میرزا محمد زمان سر اسیمہ دار چارہ خود غیر از آنکہ باز بگجرات رود نہ یہ محروم مخدول برگشتہ
 باربان دیار رفت و دریں سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راہ بدخشان سرکردہ میرزا
 کامران را در لاہور دریافت در بہار دیگر شاہ طہاسب خود بحدود قندھار آمدند و خواجہ
 کلان بیگ جمیع کارخانہ ہارا از توشک خانہ و غیر ہارا بآئین مناسب ترتیب دادہ مقالید

قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه دار می ندارم و توانائی نیز نیست
 و آمده دیدن در آئین نمک ششاسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار
 خانه آراستن و بهمان سپردن خود را کنار داشتن مناسب می دانند و خود براه تته و آتیه بلاهت
 آمد و میرزا کامران یکبار ماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود
 را می رساندم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم پورش
 قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بکشت سر برای مهمات لاهور گذاشت شاه
 طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
 گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده
 رفت و میرزا قندهار را تصرف شده و استحکام داده بلاهت مراجعت نمود سخن کجا
 بود یکجا کشید جهان بهتر که ازین دست باز داشته بسر رشته مقصود پیوندم. القه چون
 حضرت جهانبانی بمردم کم محدود کیایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لادورکن
 داد که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی داره بسرمی بردند بکولیسان و
 کوران آن سرزمین قرار دادند که با سوب حضرت جهانبانی بمردم کم رسیده اند فرصت
 غنیمت دانسته بشنون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال
 آنکه میرزای ازین معنی خبر دار شده بحوالی سر پرده پادشاهی رسانید و بایک از نزدیکان
 درگاه گفت که حرفی ضروریست می خواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه
 از حد متجاوز می کند آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته قرارداد
 بشنون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولت خواهی از کجا تا بخاطر رسید
 و گفت پسر من دریک از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجایزه این دولت خواهی
 او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم
 پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گذاشتند از دوی احتیاط سپاه نصرت قرین
 را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار بھیل و کوار بر مرز
 بای دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند

گواران آمده بتاج آورد و پدید آفتند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و
پیوسته با خود داشتند می تلف شد از آنجمله تیمور نامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر
استاد بهزاد و اکنون در کتاب خانه حضرت شاهنشاهی موجود است ^{القصه}
در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلالت آمین رو برین
بے اعتدالان آورده بشیبه تیر همه آن بے دولتان سیه بخت را منہزم و متفرق گردانید
و آن پیرزن سفید روی یافت و بکام خود رسید و بسطوت غضب پادشاهی و صولت
قرجباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن بکنایت نافذ گشت و بعد از آن قطع
نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجایانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن
قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زاده پائے قصبه فرهاد بود که از قصبه
آن ولایت است و بر شد و کاروانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاہداشت
قلعه سعی بلخ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از در پائے کوه که از
کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصورت بیسر بود چه جائے سوار بعضی از
هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد
گران فروختن و ریای قلعه می برند و مردم قلعه طنا بهان و فروخته زربایان می فرستاد
و متاع بالامی کشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزی حضرت جهانمبانی
سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال می فرمودند و محلیکه جای در آمد عساکر ممکن باشد
می جستند یک مرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیرکنان بیشتر رفتند جمعی که غله و
روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که
این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تیر و تیشه همراه انداشتند
سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا برآستی سخن نگویند از سیاست
نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند
چون نظر فرمودند دیدند که شست هفتاد گز بلند است در نهایت بهواری که برآمدن
بران در کمال دشواریست حکم عالی میخماے آهنی هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفصلیک

گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی
 برآیند سی و نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرام خان بموقف
 عرض رسانند که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه
 شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و
 اقبال سعید فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سی صد جوانان را
 ازین سلم فولادی سلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بهور چهار یقین یافته
 بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سراز
 کنکریهای حصار فرو می داشتند که ناگاه این سی صد جوان از عقب آمده بشیبه تیر اهل
 قلعه را بپا ساخته ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بدات اقدس
 برمدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره را بهر یک بسوراخ
 فرو رفتند و تقارن فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جای که بود بالاتر بر سر کوهی که
 آنرا مولیه گویند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند و با وجود
 دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیات نصیب تمام داشت
 و از شعر و معانیز بهره مند بود در مجلس عالی بر خست نشستن در جمیع مجلسیان دانشور
 سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی
 از فضلا تازنخ این اول هفته مه صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری
 در تصرف اولیای دولت درآمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود
 بسلطان بهادر عرض داشتند که محصول ولایت رسیده و عالمی که بر اسم تحصیل قیام
 نماید چاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان
 بهر یک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف می زد همه را خاموش می یافت عماد الملک
 قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار
 از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دو لیست سوار
 متوجه احمد آباد شد در راه بمردمی که می دانستند موجب چند نوشته می داد چون با احمد آباد

رسید ده هزار سوار بر و گرد آمد هر که دو اسب داشت یک لک گجراتی با و می داد
 در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد بجایه خان حاکم چون کمر باده هزار سوار آمده
 با و پیوست و در آن ایام حضرت بهمانانی بجست فتح قلعه جانپانیر و بدست افتادن
 اسباب و اموال فرادان به بزم خسروان می داشتند و پیوسته بر لب
 حوض دور و به به جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از
 جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه
 چند قرار دهند و در هر گروه یکی از خرد نشان احتیاط اندیش تعیین فرمایند تا همواره
 نشست و برخاست و مانده بود و آورد رفت این گروه خبردار بوده از صحبت به
 که پدر و مادر اندیشهای تباهاست نگا بهمانی نماید علی الخصوص و قتی که خدیو زمان
 را کثرت مشاغل پرده بجزئیات امور کشیده باشد و باید که اکتفا به فرموده منهیان
 راست گفتار درست کردار تعیین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد
 این جماعه بمسمع اقبال می رسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه
 دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملاحظه باشد و باده تقرب از هوش برده دریا نقر
 خسروان ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بد مستی روی نماید چنانچه درین دلا
 ساحت شد شرح آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غنیمی بزم آرای دولت
 روز افزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سر نوشت داخل
 یار یافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند از کتاب دار و سلحدار و دوات دار و اشغال
 آن اتفاق نموده بیاغستان بالول که بوی گلها بیش سودای جنون را تازه سازد و
 هوای دلکشایش خون خفته را بجوش آورد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در
 عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغماداده بودند کتاب طفر نامه در میان داشته
 مبادی احوال نصرت قون حضرت صاحبقرانی می خواندند که آنحضرت در آغاز بهار
 دولت از مخلصان جان سپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفتند
 و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند هر چند به سرزاف نهاده زور آوردند فائده نه کرد و چون

آن تیرا از هم کشیده بهر یک دود و تیر دادند هر کدام تیر با شکست آن حضرت فرمودند که
ما چهل هم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم طفر لازم ما باشد باین
اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چیست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن
بے خبران بے خود این سرگذشت را شنیده خیال نه کردند که هر یک از آن چهل تن لشکر
بود از تاسید آسمانی قیاس به محض صورت نموده در اندیشه تباہ افتادند و خود را را چون
شمرند چهار صد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیہوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد
اقوی یافته داعیه گرفتند دکن را بخود مصمم ساخته در آن بدستی ساحت فراز و نشیب راه
اجل بیرون گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی
نیاقتند عاقبت بے بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتند ایشان هزار کس یقین
فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتہای اجل رسیده را دست و گردن بسفہ بدرگاه
والا آوردند روز سه شنبه بود که آنحضرت جا بہای سرنخ بہرامی در بر کرده بر کرسی قہر
و غضب نشستند روزمره گناہکاران را گرده گرده می آوردند و در حق ہر طائفہ
فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم می فرمودند بعضی را دست بستہ
پانہال میدان کوه پیکر ساختند برخی را کہ سر از خط ادب بیرون برده بودند ببردن
بار سر از اختصاص دادند و جماعہ کہ دست از پانہال خیال فاسد دست زده بیدست
و پانہال گشتند و فرقہ کہ از خود بینی گوش بر او امر پادشاہی نداده بودند گوش و بینی
را جانیافتند و طائفہ کہ سر انگشت عزیمت بر حرمت خطا نہادہ بودند نقش
انگشت در مشت میدیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت شام در رسید امام
کہ از سادگی نبود در رکعت اول سورہ الم تر کہیت خواند بعد از فراغ سلام حکم کردند
انتقام بنفاذ پیوست کہ امام را تہ فیل اندازند کہ او عہد سورہ قبل را بکتابتہ خواندہ
و این عدالت بظلم فرود آورد فال بد زده است مولانا محمد پر علی عرضہ داشت نمود کہ
این امام معنی قرآن نمی داند اما چون سورہ آتش غضب زمانہ کشیدہ بود غیر از خطا
عتاب در جواب نشنید بعد از زمانہ چون پرتو سادہ لوح امام بر حاشیہ ضمیر قدسی

تافت و اشتغال نازده غضب تسکین پذیرفت تا نصف عظیم فرموده تمام شب را برقت
و بکا گذرانیدند و بعد انصرام این امور تزدی بیگ خان را در جانیانیر گنداشته
رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند
و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهریک کوچ موکب معلی او نیز کوچ می کرد میان
قصبه زیاده محمود آباد با میرزا عسکری که همراه بود و چند منزل پیشتر می آمد و برود شده
جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طعنه وصول کوکبه عظمت
پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و عدا
یگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان مآر می نمود یادگار
ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر آمد از جانب مخالفان عالم خان بودی
و چند روز دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی سلامت بدر برد و در ویش محمد
قراشیر پر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاهی
و فتح بر فتح روی نمود دران هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید که از سه هزار پیشتر
و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف گشته افتاده بودند از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال
جنگ مانده است بانی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین
جنگ بوده جنگ آخر شده و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مبروح دیگر محتمل است
بتحقیق این معنی مردم متعین شدند و دوس زخمی که در میان کشتهانیم کشته بودند از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسر کردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کوچ
کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری با عسا که دولت همچنان پیش پیش میرفت
و چون این طرت حوض کانگریه مجیم اقبال شد میرزا عسکری برفض رسانید که اگر تمام
آرد و بشهر در آید بموم خلافت آزار خواهد رسید حکم شد که سیاهلان بر سر هر دروازه شهر
باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدون نگذارند و چون سعادت
کوچ فرموده در حوالی سربکج که محوره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند و روز سوم

با مخصوصان بساط عزت بشهر برآمدند و بعد ازان در تنسیق مهمات گجرات توجّه
 مبذول داشته سرانجام نشایسته دادند و هند و بیگ را با جمیع کثیر گذاشتند که بهر جا
 احتیاج کمک شود خود را با آنجا رسانند و بین را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قائم
 حسین سلطان را بروج و نوساری و بند رسورت عنایت فرمودند و دوست بیگ
 ایشاک آقا بکماییت و بروده یافت و محمود آباد بمیرپو جکه بهادر اختصاص گرفت و
 چون انتظام مهمات گجرات صورت یست بدولت و اقبال توجّه بندر دیپ شدند در
 وقتیکه موکب عالی از مدینه و قه که درسی کردی احمد آباد دست گذاشته بود عسرا لفض
 دولت خواهان از دارالخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر
 بسیار دور شده متمرّدان حدود سمر بلخی و قندهر داشته دست افساد کشاده اند و از
 مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و طو خان خروج کرده بر سر همترز نور جاگیر دا
 سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گیرانده با و چین آمد و جمیع سپاهیان که درین
 صوب جا بجا تعیین بودند در اُچین فراهم آمدند و ارباب فتنه بمحیّته فراوان شهر
 را محاصره نمودند و در ویش علی کتابدار حاکم اچین بزخم بدوق درگذشت و باقی
 متحصنان قلعه امان طلبیده و میدند راے گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرمود
 چند گاه در مالوه بوده مند و را مستقر و رنگ اقبال کردند تا هم ملک مالوه از اهل نسا
 که در حد و مستقر سلطنت اشتغال یافته منطقه شود بنا بر آن گجرات را بمیرزا عسکری
 و گردی از امرا سپرده عنان معاودت مغلوط داشته بکماییت مبذول فرمودند
 و از آنجا به بروده بروج و از آنجا بجانب سورت تصریف عتبه اعنه اقبال نموده
 ازان راه بسیرا سیر و برهان پور توجّه فرمودند و هفت روز در برهان پور توقف
 نموده از آنجا کوچ فرمودند و از پیوے قلعه اسیر گذشته مند و را مخیم فتح و اقبال
 ساختند و فتنه اندوزان بمحض صییت معاودت رایات اقبال پریشان شده
 هر یک بگوشه خزید و آن حضرت را آب و هوامی ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس
 اقتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیر دران ولایت فرمودند و درهای کامراتی

دکام بخشی بر روی روزگار کشودند * *

گذشتن میرزا عسکری گجرات را بنحیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بدست خود
تیشه برپای خودزند و بزور خود در بادیه هلاک افتد و مصداق این بمقال احوال میرزا
عسکری و امراء گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند
و از زیست ناشایسته اول گرد خلافت در یکدیگر پدید آوردند و غبار تفاق ساحت
احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گردو فتنه
انگیز محمد خان جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعه صورت بنا کرده
اوست با یکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری را که در تصرف عبداللہ خان خویش
قاسم حسین خان اوزبک بود بر آوردند و عبداللہ خان آن نواحی را گذاشته بیروج
آمد و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بیروج شد
و رومی خان از راه دریا بر غرابها جنگی سوار شده با توپ و تفنگ بیروج آمد قاسم حسین
خان دست و پاگم کرده بجایانیرشتافت و از اینجا با احمد آباد پیش میرزا عسکری و هند و
بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانه داشت کمبایت
را بنصرت در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن با احمد آباد رفت و
دریاخان و محافظان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ می رفتند پٹن را عالی
یافته مستصرف گشتند و از کمال بے التفاتی بے تدبیری حال با نجا رسید که غضنفر نامی از
نوکران یادگار ناصر میرزا باسی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر متوجه احمد آباد
گشت و بزودی نزدیک سرکج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هند و بیگ و
قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اسادل و برودی سلطان فرود آمدند

تاسه شبانه روز مقابله داشتند و از آنجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
 و نه سودای پاک از بهر رانی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جانیان روان شدند
 و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر
 عرصه تقصیر و ساحت کم خدمت بیمودن ظاهرست که بچنین روز نشاند سبحان الله که فتم که
 دل اخلاص گزین که گوهریست بے بهاد و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد داشتند نقد
 معامله دانی و سوداگری که راجع این چار بازار است و چرا از دست داده بودند القه سلطان
 بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
 هراول سلطان بود نزدیک بلشکر بادشاهی رسید چند اول یادگار ناصر میرزا بود برگشته
 جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا از مخی رسید
 غنیمت محمود آباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بای
 داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بے محابا گذشت و خیل از سپاه رخت زندگانی
 بسیل فدا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بجایان میر رسید نزدی بیگ
 خان لوازم همان داری بجای آورده بجل خود باز گشت روز دیگر میرزایان باندیشه فاسد
 به نزدی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان آمده ایم و لشکر بد حالست از خزان
 قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم
 میادرت نمائیم و بمند و که معسکه والا است قاصد بشتش روز می رسد عرایض می فرستیم
 نزدی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتند و نمودند که تمام خزان را
 متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر والا چون
 حضرت جهانبانی را هوای مالوه آمده است و حدود دار الخلافه است اگره خالیست بآن صورت
 توجه کنیم نزدی بیگ خان از قلعه فرود آمده بکلامت میرزایان می رفت که در آشنای
 راه این خبر باور سید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن نمایان
 اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما می رویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان
 گفته روان شویم ادب بر منصوبه ایشان اطلاع داشت جواب آنچنان بایست داد و صبح

آن توپ انداخت میرزایان بخیمال فاسد از آنجا کوچ کرده از راه گھاٹ کرجی بفرست
 و از خلافت اگره روان شدند و تا لشکر فیروزی مندر حدود جانیانیر بود سلطان
 از آب مهندری که پانزده کوهی جانیانیرست نگذشت و چون برگشتن میرزایان
 و رفتن ایشان بصوب اگره شنید و بر خیالات واهی ایشان مطلع شد از آب
 گذشته بر سر جانیانیر آمد و نزدی بیگ خان باوجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم
 قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت درمند و بشرف بساط بوس مستند
 گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی
 بلا حظ آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بد از خلافت پیشتر نموند از راه چیتور بالغای
 نهفت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه در تواری چیتور بهم رسیدند
 میرزایان به چاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضای عطوفت
 ذاتی و عفو جلی اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عیم را عذر خواه
 گناه ایشان ساخته اصلا بر رو نیاوردند و فیض احسان را فیمه عفو گردانیده بعنایات
 خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از سازگاریهای زمانه که باعث توجیه موبک عالی
 حضرت جهانبانی ازین دیار بود و اگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا دالخ میرزا
 ولد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند
 چنانچه سابقه گذارش یافت درینولا بازار بے سعادت ذاتی از کج خمول برآمده
 سر بشورش بر آوردند و همانا که جمعی برای نابینا ساختن او تعیین شدند شرائط
 احتیاط بتقدیم نه رسانیده بودند و برگنه بالگرام تاخذه بقنوج رفتند و پیران خسرو
 کوکلتاش که در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا همدال که در اگره
 بود بدفع این فتنه برآمد و در حدود بالگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند
 و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعله حسن ماند در ساعت
 بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب
 نموده بار و آمد و در آنجا الخ بیگ میرزا و پیران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و

درین اثنا مرده و صول موکب عالی از گجرات بدارالخلافه آگره رسید مخالفان اوبار
 منش بار جنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام
 عتبه والا دریافت و چون موکب والای حضرت جهانبانی با آگره رسید بهوپال رای حاکم
 بیجا کر قلعہ منہ و را خالی یافته و لیرانہ درآمد و قادر شاه نیز بمنہ و متقاب رسید و میران محمد
 فاروقی نیز از برهان پور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته در جایا نیر بوده باز بدیپ
 رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دو دمان عالی
 دولت از و برگشته بود کارے که برای سود خود می اندیشید سرمایہ زیان اومی گشت
 چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاہدہ صدمات جنود عظمت کسان را با تحف
 و هدایا پیش ورزی فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد و در
 اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد و رزی با غرابهای
 و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ درآمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون
 درین سلطان از مدد مستغنی ست مبادا بعد از دیدن بعدر پیش آید خود را مریض وار
 نموده کسان پیش سلطان فرستاد که موجب طلب آمده ام چون صحتی رود بد بخدمت
 میرسم سلطان از شاهراه احتیاط برون آمده و رسوم رمضان نہ صد و چهل دسواد آخر
 با معده وی براغراب سوار شده پیرکشش و رزی رفت بحد تما رض او دریافت و از آمدن
 پشیمان شده فی الحال باز گشت فرنگیان بخود اندیشید که چون اینچنین صیدے در قید
 آمده اگر بناوری چند از و بگیریم بجای خود دست و رزی بر سر راه آمده اظهار نمود که این
 مقدار توقف نمایند که بعضی تحت به نظر و رسید سلطان گفت از دنبال فرستند و این
 سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته حکم در توقف
 نمود سلطان از روی بے تخیل تمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد از غراب ایشان
 بنراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را
 گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان رومی خان خود را در آب انداختند رومی
 خان را آشنائی از مردم فرنگ و ستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا

شد و همراهیان سلطان نیز ضائع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر گشش
یافته اند و بعضی می گفتند سری بر آورده بساحل نجات افتاد و بعد از آن در گجرات و
دکن هر چند گاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصی
پیدا شده و نظام الملک قبول کرد که دوست و با او چوگان باخت و از دحام بر
گذاود شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سرای
او غائب شد مردم حزم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی میر ابو تراب
که از اکابر گجرات است نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادى بسطان
بهادر داشت در آن ایام در دکن بود. قسم می گفت که یقین سلطان بهادر بود بعضی
سخنان که در میان من و او گذشته بود بخیر او کس نمی دانست مذکور ساختم و نشانها
درست درآمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال توان گفت
باری چون سلطان آفرودز باب فرورفت و منتسبان او بنجاک نشستند محمد زمان
میرزا جامه کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس رزاقی در حرات گجرات بعضی را
بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست فرنگ در آمد و جزوی بغارت رفت
و خود را با باد در سلطان بهادر نسبت فرزندى درست کرده گله با فرنگان دعوی
خون سلطان ظاهری ساخت و گاه زر باے خطیر پنهان و پوشیده بد ایشان
می فرستاد که بخويز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او
خواندند و مدتی بلوندی هما بنجا با بسربرد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت
داد و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید باستان بوس حضرت جهان بانی آورد چنانچه
مجملی در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریبات از تزیلات
مقصود و محسنات کلام است در مورد دیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت
جهان بانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن
یساکان که سرآمد بر داشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده
فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمای امن و امان خود ساختند اکناف ممالک

مردم بر فاهیت و انتقامت آراسته گشت

نهضت موکب حضرت جهان بینی جنت آشیانی تسخیر بنگاله
و فتح آن ممالک مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان

روئے نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سر انجام
تجیه یورش گجرات بود که باز عثمان عزیمت بانصوت معظوظ دارند و بر خلافت سابق
ممالک را بر مردمی که از اوضاع ایشان صفت انتقامت مملکت داری هویدا باشد و
تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیاید بسیارند و خاطر اقدس
را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند
درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمساح قدسی رسید
عزم تسخیر بنگاله که بر پیش گاه خاطر فیض مظاہر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت
دوای مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و
حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع
شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند

ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود نام

قدیش فریدست ابن حسن ابن ابراهیم شیر خیل و ابن ابراهیم پیوسته سوداگری اسب
می کرد و در زمره سوداگران تعیین نه داشت و در موضع شمله از اعمال نادر و متوطن
بود پیشش جشن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاه گری آمد مدتی در پیش
رایل جدر ایصال درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف
اعتبار دارد نوکری می کرد و از آنجا بوضع جونه از اعمال سراسر پیش نصیرخان لوطی
که از امرای سکندر لودی بود در قه ملازم شد و بخدمت و بکار دانی خود را از بهران

گذرانید چون نصیر خان در گذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بسته از آنجا
 در سلک ملازمان بن که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند مسلک شد و
 کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام همایون بدین راه صورت می یافت و فرید پسر او
 از زیاده سری و بد نهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتی از نوکران تاج خان
 لودی بود و چند گاه در او د ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان
 جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را باد و افغان دیگر که از
 ملازمان او بودند بملازمست حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بجز آنکه نظر
 جهان بین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چنان این
 افغان و اشارت بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی می کند او را مقید باید
 ساخت و آن دوی دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه
 بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اهل
 رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سمرام و جنگلستان چون که برگشته است
 از رهتاس برانیزی و دزدی و مقدم کشی سرفتنه برافراشت و باندک زمانه برو با
 بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی
 بدست سوداگران امداد و خرج کرده او را پیش خود طلبیده او آزادست مایه فساد
 ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قهبات
 اتهام نمود و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رند و او باش بر و گرد آمدند درین
 میان بهار که یکی از امرای لوهانی بود درخت زندگانی بر بست و کسیکه سر رشته
 امارت را انتظام دهد نبود شیر خان باو باشان خود با یلغار خود را رسانید و مال
 فراوان بدست آورد و از آنجا باز برگشته بجای خود آمد و بر سرانجام میرزا که
 نزدیک سرد بود ناگهانی ریخت بجبله پردازی برو غالب آمد و از آنجا برگشته
 بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پشنه رفته آن حدود
 را تصرف شد و در سواران کده که سرحد ملک حاکم بنگال است با لشکر آنجا

جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز تصرف در آورد و تا یک سال با
نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل می نمود و مدتی مدید محاصره کور داشت
و از غراب تر آنکه شیرخان منجی ممتاز را شنید که راجه اوربسه دارد و طلب
نمود که چون خیالهای فاسد و داعیههای باطل در سر داشت از کار و آگاهی
بخشد راجه او را رخصت نه داد لیکن بنج نوشته فرستاد که تا یک سال تمام بنگاله
دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز دریای گنگ کیست
پایاب خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود همان طور بظهور آید - **شعر**

شنیدم ز دانا که دانش بسیست و لیکن پراگنده بامر کیست
و درین ایام که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجیه فرمود فرصت را غنیمت
و الهفته زیاده سری را از اندازه گذرانند ایست محل مبادی احوال شیرخان و
خاتمه کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارنش خواهد
یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک
شرقیه و رهمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقر علی که از امرای
کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دارالملک دلی قرار یافت و
حکومت و اخلاقه آگره را بعهده اهتمام میر محمد بخشش که از معتمدان دولت بود
تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکاپی که جایگیر او بود رخصت یافت
که در آن حدود بوده انتظام بخشش آن صوبه باشد و وزیرالدین محمد میرزا که گلزیگ
بیگم همشیره آنحضرت در حباله نکاح او بود و عفت قباب عصمت تقاب سلیمه سلطان
بیگم از سراق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بکراست او نامزد گشت و
بالجمله آنحضرت سرانجام مهات ملک فرموده با مخدرات تنق عصمت براه کشتی شرق
روی نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ
جاپوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ و کلتاش و ترفی بیگ خان قنوج بیگ
و دوست بیگ و پیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ

درویش بیگ و مثل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالی قدر در رکاب نصرت اعتصام بودند
 و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر می رفت و آنحضرت خود گاه به بر کشتی نشسته و گاه
 بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب
 قلعه چناده که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از آنجا که میرزا محمد زمان از
 سعادت بهره داشت چون موکب عالی نزدیکی چادر رسید گرد فحلت بر جبین و عرق
 جابر روی از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و بمحلی ازین واقع آنکه
 پیش از آنکه میرزا از گجرات بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم که
 کوچه میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و
 آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچه میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده
 فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر حرام اد کشیده
 کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید
 جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزه در میان ماند
 میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب انشانت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب
 حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و
 میرزا را از روی احترام بار دوی معلی آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان شاهی
 بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولت خانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود
 و بنواز شهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه
 و کرشمه شیر و اسب سرفراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیات را بحسنات خریداری
 کنند و بدیهارا در اعدا و نیکی بشما آرنند در کارخانه کرم الہی چنین مشیت رفته که
 رحمت خاص او فرافرد عصیان می رسد هر چند جرم و اثم بیشتر آرنند عفو و کرم بیشتر یابند
 و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الہند مناسب تر و مطابق ترست که در گذشتن
 از گناہان ضرر سے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان کنی رسانند و نامرادی که
 شرمندہ افعال ناشایسته است او را از وبال عقوبت پروانہ نجات می بخشد بمحض

آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار
 نباشد با اخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکویی پیش آمدند و الحمد لله
 که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت
 عالی و ذاتی عنصرقدرسی ست و در اجرای سیاسات چندان بلا حظه و تانی اندک هیچ
 بادشاه و الا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه
 درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روز افزون گرداند
 و بتناج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرات برکات کرامت فرماید الفقه چون
 شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه
 چاده گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگال روان شد و آن ملک را بجنگ
 گرفت و مال بسیار بدست آورد چون مرکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 بحد و دچاره نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و
 رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار بود و بعد از
 فتح هند سورا از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب
 میرآشتی سر بلندی داشت بر کشتیها ترتیب سا باط نمود و از قطعه های پخته بر روی
 تخته آنچنان سطح مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شکاف و بهر مندان حکمت اساس
 در صنعت گرمی آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرود برد که
 بالمش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از آنجا
 فرار نمود و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد
 و امان یافتند که قریب دو هزار کس بودند اگر چه حضرت جهانبانی قول رومی خان
 را معتبر داشته بود اما مویید بیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزت بتسویل
 دستهای ایشان فرمود که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاه بیست و اینچنین حکمی
 از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه
 اختصاص یافت و اعتبار جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلد وی خدمت او و مرحمت

فرمودند و در چند روز بحسب سرگذشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون
 خاطر خطر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه
 والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه نمود این معنی همیسه
 باعث تسخیر بنگاله و علاوه دوائی توجیه عالی گشت آنحضرت او را بتفقدات خسروانه
 مستظهر ساخته با ذراع اشتقاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش
 والا مسموم گشت جوینورد این حدود را بپیرهندو بیگ که از کبار امار بود مکرمت فرمودند
 و چنانچه به پیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برود
 بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پهنه مضرب خیام گردون قباب شد
 دولت خواهان درگاه بموقت عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت
 یورش بنگاله تا گدشتن این موسم موقوف دارند در آیین ملک گیری بردش فیروزی
 یافتن بر حصول مامول هر آنکه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم
 بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر بر اغراض خود
 بعرض اثرن رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی
 بر سر اورفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاه داشت
 خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگاش او حکم بر نهضت رایات جهانکشای فرمودند
 در بها گلپور لشکر اودو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانند
 که از آن طرف آب می رفته باشند چون ساحت منگیر محسود اقبال شد خبر آمد که جلال خان
 پسر شیرخان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و بر مزید و سمرست خان
 و بیست خان نیازی دیوار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه کدهی که بر مشار
 دروازه بنگاله است مفسوط کرده آهنگ قتل و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان
 با ستاع توجیه رایات عایات جنگ را هیچ وجه بخود قرار نداده راه چهار کند پیش گرفت
 که چون موکب عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید و هم
 اموال بنگاله را بامانی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک کدهی گذاشته مقرر ساخت

که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیر پور برسم اینها با یلغار خود را بمن رسانند
 و از اقدام بردلیری متناقد باشند و حضرت جهانبانی از بجای گلیور ابراهیم بیگ جابوق
 و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بیکه بهادر
 و جمعی کثیر نزدیک به پنج هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی کدو
 رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر آمد و آمد این مردم خود را
 راست نموده بودند که جنگ را با سلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم
 سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ و بیرام خان
 چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم گسلانید و چپکلهای
 دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کارها بر حسب
 دلخواه انتظام نیافت علی خان مهاوینی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت
 پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آن حضرت خود بر سرعت
 نهضت فرمودند درین توجه کشتی بخر آرا که بحمت سواری خاصه بود و کملکام غرق
 شد و چون موبک پادشاهی نزدیک افغانان تبه روزگار رسید این سیه بختان
 فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که نزہت و بر مینه با و نامزد شده بود بموجب
 التماس او در خصیت فرمودند که بجایگیر تازه خود رفته بسامان لایت ازان طسرت
 بنگاله در آید و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ بکوتج متوجہ بنگاله شدند و بتائیدات
 الهی در سال نصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیرخان با سایر افغانان خلاصه
 خزینہ بنگاله را گرفته از راه چهار کند بحدود رهناس آمد و برو باه بازی رهناس را
 متصرف شد + +

گرفتن شیرخان قلعه رهناس را

و مجلی اذین سرگذشت آنکه چون بحدود رهناس که قلعه ایست در غایت
محکمی و نهایت استحکام رسید براج پنتا من برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانها
قدیم ادرا بیاد داد و طرح یکجستی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم
که مردمی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهن
احسان خود سازی بصدر زبان نیرنگ سازی و چای پوسی راجه ساده لوح بفریب
آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی ششصد دوی سرانجام داد و در
هر دوی دو جوان مسلح را در آورد و باطراف دوی کینزان را گماشت و باین حیل
سیاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را در آن قلعه گذاشته
دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را
خوش کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور و وسیع را دریافته
اسباب بے پروائی را سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب
نفاق دار باب فتنه اندیشهای تباہ بخود راه داده بے رخصت عالی در عین موسم
باران متوجه دارالخلافه آگره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد پس
از روی چند در دارالخلافه آگره آمده اسباب شورش را ترتیب می داد و در خلوت خانه
و ما غبے فرایزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته
در فتنه و فساد کشت و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف
خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جوپور شد جوپور را بابا بیگ
جلایر پدیر شاهی خان داشت که بعد از فوت سرهند بیگ باد مکرمت فرموده بودند
در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ از
اوده عزم بنگاله کرده می رفت آمده همراه شد بموسط اطراف و جوانب بقراولی
می رفت و طلبکار نبرد و پیکاری بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس

ایفار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هر چند همراهان
 کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در لواحق جوینور مردان شربت
 و اسپین در کشید مخالفان روز دیگر آمده جوینور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در
 نگا بهبانی داد مردانگی و کاروانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و
 عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت میر فقر علی از دهلوی بدار الخلافه اگر
 آمد و نصایح از حجب بمیرزا هندال بظهور آورد بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره
 بر آورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنج
 انداد میرزا نماید که بنود می بخور خود را رساند و از آنجا میر فقر علی رخصت گرفته
 محدود کاپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود دکترا میرزایان
 با هم اتفاق کرده بیشتر روانه شدند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکناش
 و حاجی محمد بابا تشنه و زاهد بیگ و میرزا نظرد جمعی دیگر از ناهنجاری و شور انگیزی
 از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد که او را در قونج گذاشته بودند آمدند
 و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمال ایشان نمود
 میرزا هندال در ششماهی التفات مصحوب محمد غازی ثغبانی که از مستدان میرزا بود
 فرستاد و شرح آمدن امرای بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت
 و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب بنوده بکول که در موجب زاهد بیگ
 بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوه اندیشان تکم بگرام زبان
 هریان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم اگر شما چنانچه
 خیال کرده آید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تقدیم
 می رسانیم و اگر نه پیش میرزا کا عمران می رویم و آنجا کامردانی و دوستکامی درکن
 ماست محمد غازی تو ثغبانی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دودکا
 نا چارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا بهبهانه امرا را
 گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال می خوارید این معنی را

از مفتنات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام مکان عاقبت نااندیش را طلب
داشتند و لاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بتارس و جوینچروآن
حدود مسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندیال
معلوم شد شیخ پهل را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی
بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدارا خلافت رساند و بمواعظ حقیقت
اساس میرزا از خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل
و یک زبان سازد و در چنین هنگام که امراندیشهای نادرست و فکرهای ناسود
پیش دارند و نزدیک ست که میرزا هندیال را از جاده قدیم بلغرانند ناگاه
بطریق الیغار شیخ رسید میرزا هندیال باستقبال برآمده شیخ را با عزاز و اجلال
بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولت خواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی
که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و
سراجم لشکر باشد از زر و نثر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی
معذرت خواست که خزینة نیست بسیاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوان است
همه را بدخواه سرانجام می دهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از
قنوج بالغار آمد همانا که امر قرار داده سخن یک ساخته بودند آمدن او باعث تقویت
اراده امر شد و مرتبه دیگر محمد غازی توغبالی را پیش امر فرستاد امر همان سخن را
معاودت نموده گفته اند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ پهل را
که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما برهم می زند علامتیه بقبل می رسانید تا بر
همگنان یقین شود که شما از پادشاه بکمر و آید و ما بطرح جمع ملازمت کنیم شیخ
در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام می داد که فرستاده باز آمد و باتفاق
میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا
هندیال شیخ را از خان گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ پادشاهی بود
فرمود که گردن زدند و امرای مخدول العاقبه آمده میرزا را دادند و در ساعت نفس

و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشتر کونج کردند هر چند عصمت مآب
 دلداری آغاز والدۀ ماجدۀ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند سودمند نیامد
 و زبان حالش این مضمون میسر آید

باد است نصیحت کشان در گوشم اما بادی که آتشم تیر کند
 چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدۀ خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود
 در برداشت میرزا گفته باشد که در چنین وقت شاد کامی این چه طور جامه ایست که پوشید
 آید آن عصمت قباب از راه دور یعنی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا می دارم تو خرد سالی
 و از حرف و حکایت فتنه سازان نا عاقبت اندیش راه صواب گم کرده کمر بر هلاک خود
 بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشنید در باره من چرا توقف دارید میرزا او را
 استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی ابن قضیه ناگوار شنیده از
 حدود کابل به راه گوالیار الغار کردند و خود را به دارالملک دہلی رسانیده در استحکام مہانی
 شهر و لوازم قلعه داری اہتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسیده بود
 کہ خبر بلغاریادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دہلی رسید میرزا و امرا کنش کرده
 بطرف دہلی متوجہ شدند اکثری از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمدہ میرزا را دیدند
 کونج بکونج رسیده دہلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری
 کمر ہمت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشتہ التماس توجہ در دفع فتنہ نمودند
 میرزا از لاہور متوجہ شد چون بحدود قصبہ سنپت رسید میرزا ہندال کارنا سافستہ
 بحدود دارالخلافۃ آگرہ شتافت میرزا کامران چون قریب بدہلی رسید میر فقر علی آمدہ
 میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بہمان نہج در استحکام قلعه کوشش داشت
 میر فقر علی بمقدمات ہوش افزای میرزا کامران را باگرہ روانہ ساخت میرزا ہندال
 در آگرہ بودن خود را قرار ندادہ با لور رفت میرزا کامران باگرہ آمدہ از عصمت قباب
 دلداری آغا جہ بیگم استدعا کرد کہ میرزا ہندال را دلاسانودہ بکلازمت طلبند آن کہ بانوی
 سراق دانش میرزا ہندال را از لور آوردہ و فوطہ در گردن او انداختہ بمیرزا کامران

ملاقات داد میرزا بآئین لایق پیش آمد و روز دیگر امرار فتنه انگیز را گناه بخشیده
 کورنش داد و میرزایان و امرا با اتفاق یک دیگر از آب چون عبور کردند که دفع فتنه
 شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت
 دولت پیرای نیا فتنه الحاصل چون بیا من تا پیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیا
 دولت ابد پیوند درآمد و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام
 ولایت عظیم در جایگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت
 بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت با نظام امور ملکی کمتر پرداختند و
 فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم ازان قسم بیباکان خالی نباشد سر آشوب
 و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مشرکان فرو هشته را بالا کند
 اختلال در میانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمسکرا اقبال
 نمی رسد و اگر اندک از بسیار معلوم یکی از مقربان بساط عزت می شد یارای آن
 نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشست بود که حرف تا ملائم
 مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله
 دولت خواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض
 موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته
 عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران تمام زمین در زیر
 سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً یورش نمود بمقتضای صلاح
 وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله براه بیگ می فرمودند
 آن بے دولت روش کهنه عمل باطل اندیش در میان آورده ارادهای تباہ پیش گرفت
 و از تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله
 بجا نگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعادنت او گذاشته و در حین باران
 مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت
 موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافت آگه شدند از جو پور دست

باز داشته متوجه ربهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ
 یکسو شده از راه چهار کند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده جنگاله نماید و اگر نقش
 چنین نشینند و متوجه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید و قصد شجون کند
 چون موکب والای حضرت جهانبانی برهن رسید شیرخان کمی لشکر و بے سرانجامی اردوی
 معلی معلوم کرده تیرک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک
 نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید و هیچ کس را بحال آن نبود که از تیرنگساری
 غنیم واقف شود این علمی قراول بگی رفته خبر مشخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت
 حال بعرض اقدس رسید اگر چه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر
 خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمحسکه اقبال شعله افزون
 ناره غضب بادشاهی شد از کمال سطوت تهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند
 هر چند معروض شد که در چنین وقتیکه بے سامانی عساکر اقبال که باد پایان چندین
 مسافت بعید را پای در گل پیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم
 آوردن و عرصه اقبال بقدم استعجال پیودن از پیش گاه مصلحت دور است
 لائق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع قتل
 کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان ننیداخته از آب گنگ رجوع نموده
 مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده مستمر که چون کاه
 آگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه یکی مقرر سازند پیشتر از آن ابواب ناکامی کشوده
 در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر بیکتا از جانبرد و بتدارک آن غم
 پرداخته کار با اعتدال آرد بنا بر آن چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان که از
 جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نمود بدولت انتظار سرفراز گردانید
 بود نزدیک رسید هر آینه اگر بیشتر از آن نامرادی چند بظا هر روی نماید چهره تامل
 خرد پروان دور بین خراشیده نگردد و لهذا بالشکرے چنین که عالمی تسخیر توان کرد
 از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بطور آمد بنا بر آن بر خلاف مصلحت

دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع مهیه
از مصافات بھوچور با شیرخان تقابل افتاد در آنجا سیاه آبی ست کنباس تام
در میان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمودند هر چند لشکر
بادشاہی اندک و بے سامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی که دست
می داد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف تفرق
می رسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقابل بامتداد کشید و برادران گرامی که هر یک
کشایش آفیم را بس بود از کوتاہ بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت
خود ساخته بسعادت اتفاق فائز نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقته
مساور روزگار دولت ایشان نشد هر چند مناشیر نصیحت می آمد نقش آن الواح
الہی در ضمائر این آہنی دلان صورت نمی بست و شیرخاہ از روی رویہ بازی گاہ
کسان معتبر بدرگاہ معلی فرستاده در صلح می زد و گاہ اندیش فاسد جنگ را در عرصہ
خیال جولان می داد تا آنکہ بغریب و قسوں جمع از پیادہ و مردم زبون را با سبب
آتشبازی رود و گذشتہ خود و منزل عقب رفته نشست و عساکر بادشاہی
که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات کم افزائی آن حیلہ اندوز واقف
نشند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری می خواہد کہ ظاہر شود
بقدر بے پردائی بارکان کار آگاہی ملحق می گردد و ازین سبب در شرائط نگاہبانی
تہادنی عظیم راہ می یابد تا شبی کہ یاتیش محمد زمان میرزا بود از غفلت تمام واقع
شد آن روبرو باز کہ فرصت را در کین بود شکیب کرده وقت صبح از عقب اردوی
معلی پیدا شد لشکر خود را سہ توپ داشت یک توپ خود و یک توپ جلال خان
و یک توپ خواص خان لشکر بادشاہی را فرصت زین کردن اسب و مجال چسبہ
پوشیدن نشد حضرت جہانبانی از غفلت سپاہ اطلاع یافتہ حیران نقش کارگاہ
تقدیر شدن سر رشته تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جسلار و
تردی بیگ قوت بیگ بکلازمت رسیدند حکم اشرف شد کہ زود رفته مہد علیا

حاجی بیگم را برآمد و وفا کیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت گوارای
 شهادت در کشیدند و میرپهلوان بد خشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت و توفیق
 جان نثاری یافت وقت بقایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند
 آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی که متکفل حال و ضامن مال بود ساحت حریم
 عبقت را عواصف خیال بدانند نشان نتوانست پیچود و غبار اندیشه تیره جانان بر جوشی
 سراوقات عصمت پروگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الهی از
 تقدیس خانه رفعت بدور باش حاجیان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانه عبقت
 نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره در دنان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب
 را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روان ساخت و با بجله چون آنحضرت
 متوجه پل شدند پل را شکست یافتند تا چار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد بآب
 زدند قضا از آب جدا می شود و مقارن این حال چون نگهبانان ایزدی حافظ
 احوال آنحضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت و بدست یاری شناوری او ازین
 گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست
 او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت بجای آورده
 با و وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی
 می دهم و این قصه پُر غصه در نیم صفر منصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ
 برگذر جوسه از کهن تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد برغلی و مولانا
 قاسم عالی صدر و مولانا جلال تنوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند
 و آنحضرت بامیرزا عسکری و معدودی انصار کرده بدار الخلافة آگره تزلزل اجلال فرمودند
 و میرزا کامران باستان بوس عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا هندیال بوسیله
 میرزا کامران و والده ماجده او شرمند و سمرانکنده از الود آمده ملازمت نمود آنحضرت
 بمقتضای مرام ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاروند و بتفقدات
 بے پایان که از اندازه بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بے تدبیری

امری سرنوشت بنظر آمد بمواره در تدارک این امری بودند و در سرانجام آلات
 و ددوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باسلام عتبه علیه
 مشرف می شدند و درین اثنا ی ثقای پاک سرشت بامید و عده گرامی در پای تخت
 عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان
 بودند چون سقای بیثوار از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سر و قاجائی
 دادند و تخت سلطنت را بهمت آن خضر راه خالی ساخته ستارا بموجب و عده او
 تا نیمروز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و
 او امر بادشاهی که طرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایۀ امین از
 او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش کرد احتیاج از چهره احوال او و قبیل
 او برداشتند هر حکمی که در آن جلوس بر او رنگ شاهای از سقا ظهور یافت بامضا
 مقرر گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چنین شکایت بر جبین حکایت
 ظاهر ساخت و خاطر آزارجوی را پدید آمد و بعد ازین قضیه روباها بازی شیرخان
 قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان
 بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست داد او
 جلالت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیمود از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی
 نقشبند صورتی دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند
 و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از
 کوشش و کشتش در معرکه توانست قدم ثبات افشرد و روی گردانیده بر زمینداران
 پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست برآمد داد و جمع کثیر بصحرای نیستی شتافتند
 شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جوینور آمده شورا فرا شد و آن ملک
 را بتصرف و تغلب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر
 خور داد بود با جمعی کثیر از او یا نشان بر سر کاپی و اطاوه فتنه ساز گشت چون این
 خبر بمساع قدسیه رسید یاد کار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آن خود

بجایگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران با هتمام بعضی محال
 کاپی قیام داشت بر سر او نامزد شد نداین شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن
 روبرو صفتان حیلہ گرد آمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان
 در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام
 سپاه نصرت قرین و گردآوری و لهاسے پر ایشان برادران و خویشان و اصحاب
 بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران
 را بزلال نصائح شستند چهره صفا بیج وجه روی نمود و چند آنکه رنگار خلافت
 بمقتل مواعظ زود و در جلای و قاق در آئینه روزگار او بهیج روی پدید نیامد
 و در چنین مهم عالی که با وجود خلافت بواطن اتفاق ظاہر از لوازم یاس و لنتش
 بود در چنین هنگامے که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب پا او بود
 و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دارو زمین شمال رویه و
 تا حد سمان جنوب رویه در حیطه تصرف داشت با چنین بادشاه مفضل و برادر بزرگ
 دولی نعمت خود متذکر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت
 و تقریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه
 مکافات نتائج کردار برود عاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را
 بحشم خود دید و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش
 یابد و چون بزبان خود قال بد زده بود حال او نیز چنان شد - مصرع

چو آخر می گذشت آن قال شد راست

بیماری چند مزمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه گشته
 بر مسلک ناخوشنودی منعم و بے رضای مفضل خود اصرار ورزید اولاً خواجہ کلان بیگ
 را بلجئے کثیر بلا مور فرستاد و روی از قبله آمال گردانیده از دنیال او خود روان
 شد و وبال دو خسران را که جلب مضرت و دست و جذب منفعت دشمن باشد
 باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی

نمی شود و این چنین قابوی از دست می دهی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس
خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم بادشاهی را بدراهی داده همراه خود
ببرده میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس
مکاتی بود همراه میرزا کامران بدار الخلافة اگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی
دریاخته بود بنواز شهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه
ساخته او را بهمرای خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده
در مقام عذر خواهی شد و از بے فکرمی حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر اردت
اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی است
خود باید همراه ماشوی که ما بر سر غنیم می رویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری
می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مان
تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس ماندن ادین یورش اگر امری ساخت شود
کنج سلامت در هندوستان نمی توان یافت و نیز امر از دون بیرون نیست اگر ما را
فتح است شمارا چه رود کدام آبرو که از شرمندگی سراز زمین نتواند برداشت که
مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً باللہ حال برخلاف اینست بودن شما
در لاهور محال خود بود و هر کس که این کنگاشش بمیرزا کامران داده و ماعش خط
یافته یا خیانت ورزیده و حق را از پوشیده و از راه خوشامد در آمده است المحاصل
میرزا حیدر بدالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی
مغزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را ببا سلیقه
میرزا عبداللہ مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت . .

توجه حضرت جهان بینی جنت آشیانی از دارالخلافت اگره سمت
ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت
و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافت

چون کار آگهان بدافع طرز هنگامه نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح
دیگر اند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان
آرامی اتفاق از چنین برادران گرمی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت
بالشکر اندک متوجه از بسیاری دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جلی
خود قلت اولیای و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهو چور رسید
شیرخان بالشکر ابنوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود
خود اراده عبور از آب فرمودند و در اندک زمانه برگزید و بهو چور پل بسته شد و جمعی
از یک جوانان نیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان
بے زمین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریای از موج و گرداب نیندیشید
بدریا درآمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر عذار قطره زده از آب گذشته
جمع کثیر را منہزم ساختند و داد مردانگی و پہلوانی داده برمودای مراجعت عزم
اردوئے نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گرد باز نامی را که در جنگ
چوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بے اعتدال خود
را بر سر پل رسانیده قواعد آزاد در هم شکست درین وقت از اردوئے معلی تو
بے رہا کردند که قوائم فیل گرد باز را خورد ساخت و لشکر غنیم که دور آورده بودند
یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند
که کنار آب گرفته بقنوج روان نشوند بکلاحظه و تاتی کوچ بکوتج می رفتند در آشنای
راه کشتیهای مخالفان نمودار شد تو بے از توپ خانه بادشاهی سر دادند کشتی کلان

مخالفان در هم شکست و از تلاطم امواج قهرزیر و زبر شد و مدت یک ماه زیاده در
نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران آنخ میرزا و شاه میرزا
که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی می شود و نبیره دخترى سلطان حسین میرزا
بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سر بلند بودند و بعد از استقرار شدن
آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بطور آوردند چنانچه ایمان برین
معنی گذارش یافت چون بتیزه باطل را رد حق و بها نباشد و ستیزه کار باولی
نعمت کام روان کار ناساخته باز بعبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم
رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و قنوت گناهان کرده ایشان را ناکرده انکاست
بر احم پادشاهان سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنها
انتاده بودند باز از بے دولتی و کم فرصتی در چنین وقته اختیار فرار نموده پائے از
دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راههای گریختگان دیگر شده راه گریز بیدولت
نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند رائے مصلحت
اتفضل حضرت جهانبانی چنان منقضی گشت که از آب عبور نموده بهر زنگ جنگ
باید انداخت تا هر صورتی که از پرده غیب چهره کشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین
مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهین عزیمت
که سدر راه رفتن مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده اراهای
توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچهها قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه
فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف
برآمده کارزار می کردند درین ولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون
فیلان مست بجوش و خروش درآمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام
عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ
باشد طلب کردند تا سراپرده و توپخانه و اردوی معلی را بآن سامت کشند و قرار یافت
که صبح که روز عاشورا است افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق

برآمده پیش آمد بجنگ پردازند و اگر بجای خود ماند بجاییک جهت نزول مقرر شده
 فرود آیند. دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها
 آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که
 سرکار داران توب خانه بودند هر کدام گردنها و دیگهارا نصب کرده بقانون مقرر
 زغیر کشیدند و قبول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندی را پیش قول
 بجای مقرر شد و میرزا عسکری بر انفار سرکرد و یادگار ناصر میرزا جو انفار را انتظام
 داد میرزا حیدر در تارتخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت در آن روز مرا جانب
 چپ خود که یمن به یسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و
 از بنده تا حد جو انفار قول بیست و هفت امرای تو قدار بودند شیرخان نیز پنج
 توب ساخته برآمد و جوق که در کمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق
 متوجه لشکر شدند جلال خان و سر مست خان و تمام بنایان روبروی میرزا هندی
 آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعه کرانی مواجید یادگار
 ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و بر مزید و جمعی دیگر
 مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندی و جلال خان اتفاق
 افتاد و چپ قلشهای غریب بنظر آمد و جلال خان از اسپ افتاد جو انفار
 بادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده
 نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری
 حمله آوردند و بمجد حملاء افتاتان اکثر امرا دست بکارزار برده روی باز پس نهادند
 آنحضرت به نفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هر چند
 حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت
 و جلادت و حدت شجاعت می گذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دویزه درین
 کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند امان برادران برادری
 بجایا آوردند و امرا قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وفات تقصیرات خود

ذاهل شدند و چشم زخمی چنین بولی نمت رواداشتند و آن بزرگوار صورت و معنی
 که بیدیه حقیقت بنیاد بنشاهده اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تپی
 از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر غور عبور کرده باشد که بسیارگی
 مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمندر حیات را بسر منزل فنا تا ختن بمراتب بهتر
 است از مدارا بدشمنان دوست نما و با ایشان بتفاق در ساققتن و نرد و بدل
 بحر یقان کجیاز با ختن از آبے که باین بے آبرویان خورده شود مراب ادلی چنانچه
 از روش تا ختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور
 داشت بعضی از دولت خواهان یک جهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت
 زده برادر بر آوردند این حرف نظر بسایل عالم اسباب می گویم والا در عالم تحقیق
 بر آورنده ایند جهان آراست چون صعود کو کعبه ایجاد و علو طنطنه ظهور حضرت
 شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدائع آفرین
 اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گردید از خرد نشان را قیاس آنکه این واقع برسم
 مزید آگاهی و تنبیه احراز است نه از قسم پاداش کردار چنانچه نزد حکماء سلف مقرر
 است که حوادث روزگار نیست بخواص بمنزل صیقل است و نسبت عوام بجای زنگار
 طائفه از روشن ضمیران پاک سیرت را منطنه آنکه این ساخته نقش تزیینی است چون
 کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بیایه بلند میرسانند نخستین ادرا جامع مراقب کونیة
 از شادی غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض می گردانند تا مرتبه والائی
 سروری را شایسته شود و برخ از نیز روان عرصه شهود برانند که غرض ازین ابتلا
 آنست که منت الهی بران رفته که هرگاه سعادت مندی را عطیة عظمتی است میشود
 و زمان حصول این دولت علیا نزدیک می رسد در پیشگاه آن وقت مر محن و
 مصرت فتن می سازند و گرد نقصه بر اذیال جاه و جلال اومی نشانند تا چون بر درجه
 کمال و ذروه قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشن تر
 بیان کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی

زینت حضرت آلتقوا حامل آن گشته بود و در مکان بطون و ظهور افراد متنوع جلوه
 شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت
 شرف ترتیب می یافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور که وجود
 اقدس حضرت شاهنشا هلیست قریب شد قضیه نامرضیه را سپید این دولت
 ارحمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کار فرمائی کرد اکنون از پرده کشا
 باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکسته که درستی جهان را آغاز اساس
 باشد بطور آمد تا کنار آب گنگ که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد امرای بے جنگ
 روگردانیده شتافتند جزای کا فر نمته و حق ناشناسی یافته غریق گرداب
 ناکامی شدند و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بوج خیر فنا دادند
 و حضرت جهانبانی بقدیم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و
 بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه می نمودند چون کنار بلند بود راه
 برآمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان غرقاب نجات یافته در آنجا رسید دست مقدس
 آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستگیری سعادت جاودانی بخت و دولت
 بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد
 و مولد من غزنی است از ملازمان میرزا کا مرانم آنحضرت او را بخوار شهبائے
 خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کا مران
 آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت
 و باین نیت اسب خود را پیش کشید و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص
 یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دارالخلافه آگره گشتند و در آننای راه میزبان
 آمده همراه شدند چون بحدود موضع بھنگا پور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و
 فروخت بمردم پادشاهی بست در مقام بے ہنجاری درآمدند چنانچه ہر کس بدست
 ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معاملہ چون بعرض معلی رسید
 حکم عالی شد کہ میرزا عسکری و یار کار نامہ میرزا و ہندال میرزا قتل باین گروہ

شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده
 ازین گروه شقاوت مند فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا
 عسکری از رفتن تقاعد نمود یا دیگر ناصرمیرزا فوجی چند انداخته می گوید که از بے اتفاقی
 نمایان کار بایجا رسید هنوز متنبه نمی شوید و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال
 فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از
 کوران بے سعادت بقتل رسیدند میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا
 عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و از اینجا حضرت جهانبانی الغار فرمود
 بآگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته
 صبح دیگر بمنزل قدوة الکا بر میر قیغ که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد
 و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر
 رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نصرت فرمایند اگر میرزا
 کامران را عقل داند و سعادتی یابد کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده
 کمر نیکو خدمت بر بندد هر آینه رخنه فتنه بسته می گردد و باین عزیمت صاحب
 از اینجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسبیل رفت و میرزا هندال بالور رفت
 و هیزدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت پیک میرک در ساحت
 دہلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم
 شهر مذکور از اینجا پیشتر نصرت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهنک
 هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریا فتند و در بیست و سوم ماه حضرت
 جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت
 بستند و ابواب شقاوت بر خود کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده
 در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند و در هفدهم صفر موکب والا بسرهند رسید
 در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محل حیات بر بست و چون موکب عالی
 در حوالی لاهور قریب دای دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت

کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دکشا ازین منازل لاهور بود بدولت
 فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل
 گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست
 و درینولا دولت مند سعادت منش شمس الدین محمد که برکناره دریا دست داده بود
 آمد بنواز شهبان خسروان سر بلندی یافت و در غره ریح الاول نهصد و چهل و هفت
 تمامی برادران گرامی و امراء سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب
 آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کم صدق بر میان همت
 نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش می کردند و بر اتفاق
 یک جتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر
 اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنکاش می نمودند
 تا آنکه روزی جمیع مرزبانان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجبهتی
 تذکره نوشتند و تمام الهی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند
 و چون این محضر وثوق با ختام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر
 باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که و خامت
 عاقبت طائفه که الیاده قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است
 علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده
 ، میجده پسر کامکار اقبال مند گذاشت با چنان دولتی مستقل سامانی موفور از بی
 اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن دولت معدلت مرکز امنیت
 بود در امدک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بشای بیگ انتقال یافت و از جمیع
 فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بر دم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه
 و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستان
 بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی شایان از حیطة تصرف
 برآمده بدست چندین ناکسان درآید و انایان شمارا چه گویند اکنون درین باب

سزنجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بگردن باید آورد تا در میان خلایق
 سر بلندی حاصل آید و موجب گرداوری رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب
 عهد و پیمان اصحاب موافق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده بمقتضای
 هوا و هوس حرف سرگشت میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من می رسد آنست
 که پادشاه دهم میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال
 تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم و بمانی رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا
 بهندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد
 مناسب آنست که بعد از برگزیده آن ولایت را بدست آریم و بقوت دس گجرات
 را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلص این ملک
 با حسن و جوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از
 کوه سهند تا کوه سارنگ و امهنا را مستحکم ساخته بنشینند و من تنگم که باندک
 تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان
 خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ از آن نیست چهار ماه باید که شیرخان برسد و با
 گردنها و ضرب زنها که اعتقاد محاربه اوست بکو هستان نمی تواند رسید و در اندک
 فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبان اینها بادل موافق نبود سخن
 ناتمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصائح
 ارجحندی فرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خود روشن شود و از تیره رانی
 برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی همت او آنکه هر یک
 بطرف ویران شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته
 دور اندیشانه نادرست فرورفته بود و سخنان اقبال بخش بوش افزا او را بیدار
 نمی ساخت بظاهر مردم از موافقت می زد و می گفت بفلان مسعود می بر آیم و
 از یک دلی و یک زنگی به پیکار مخالفت کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس
 مخالفت را استوارتر می ساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رانی قاضی عبداللہ صدر خود

را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه و داد استحکام دهد و پیمان محبت با و بندد
 و کام خود را در مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگر پنجاب بدستور
 سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد
 ازین واقعه تادیلی کرده قدم پیش می نهاد و این قضیه را از مساعت بخت خود
 می شناخت و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم بساوا کار من پس تر افتد و از جمعیت که
 در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس می داشت درین اثنای صدر پرغدر که
 با دنانت فطرت شرارت جلیت داشت رسید شیرخان که مدار رشدا و بردباه بازی
 بود صدر را کرم دریافت و از مرده نافرمانی از یک دل بهزار دل شد و جواب او را
 موافق رعای میرزا می گفت و این بے دولت تحریر پیش آمدن مخالفت نمود و
 مقدمات خذلان در میان آورد شیرخان حیلہ سازی را با د همراه ساخت تا بر حقیقت
 معامله آگاهی یافته باز گردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و
 در آن روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای
 کوه اندیش قام طمع باز همان بے سعادت را پیش شیرخان فرستاد و درین مرتبه این نیک
 بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی در میان آورد و شیرخان
 را از گذشتن آب دیر ساخت و درین اثنا مظفر تهمکان که بقراولی بنواچی آب
 سلطان پور تعین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور
 کرده جلیده بیگ برادر زاده من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود
 بشهادت رسید او آخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که
 پایاب بود عبور فرموده کوچ بکونج بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون
 داعیه کشمیر تقسیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب
 کشمیر فرستادند و در آن هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شناخت
 میرزا حیدر را از جانب خود بگومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال باکری
 در یکی جانب و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که

یاشنای میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود در آورند
 و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آزد و صورت نه بست و در وقتیکه میرزا هندو
 خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود دلاهور به دار الخلافه آگره
 توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بیا سلیقی بابا جو جگ که
 از عده های میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که بیدرقه امرای کشمیر که نام ایشان
 ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آورند بابا جو جگ در رفتن مساهله نمود تا آنکه
 قصه پر غصه گذر جو سه که چشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاد و مشار الیه فتح
 عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شتاب بجال بسر برده منتظر
 امر می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر مرغبات تسخیر
 کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانی میرسانید و خاطر اقدس را
 روز بروز بسیر ملک و لکشی کشمیر شوق می افزود و در پیولا بموجب آن رخصت دادند
 که ادلا میرزا با جمعی بنوشهر رود اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر می کردند
 آمده بیند سکندر توبچی نامردم خود که جایگیر دار نزدیک آنحد و دست آمده ملحق شود
 و چون بعینه رسد امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی بود و محل احوال ادایراد یافته خود را بکام رسانند و چون خبر رسیدن خواجه
 کلان بیگ بمسامع علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب
 گردند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه
 عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان
 صیت تفرقه شنیده برب دریای سندھ بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب
 نمشت و چهل و هفت که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کاشمیر مهمم بود میرزا هندو
 و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و بجانب سند بر دند خواجه کلان بیگ
 که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوٹ رفته بمیرزا کامران
 همراه شد و سکندر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب نهم و چهل و هفت

که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل همدال میرزا
و یادگار ناصر میرزا از بے تا ملی باغواهی پیک میرک که از ملازمت جدا شده بایشان
پیوسته بوزاره مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبداللہ
با چندے از افغانان رسید قرا لان میرزا ہمدال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند
افغانان سیر روزگار بقتل رسیدند و عبداللہ تیرہ بخت کہ نفسے چند از عمرش مخور
مانده بود بشفاعت بابا دوست از سیات نجات یافت و تابعیست روز میرزایان
در تہ حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند کہ چه کار کنند و کجا روند از بخت و
سعادت جدا گشتہ و ہم صحبتی دولت را گذاشتہ مقصد گم کردہ راہ مقصود را بے
نبرہ ہایم و متخیر می گشتند و حضرت جهانبانی بر او دشت متوجہ بکر بودند و بہ تخمین و
قیاس را ہی می رفتند آب نایاب دغلہ پیچ جانی بدرقہ تحمل و زاد تو کل طے منازل و
قطع مراحل می شد تا آنکہ روزے آوازہ نقارہ رسید بعد از تحقیق ظاہر شد کہ در دوسہ
کمرہ ی میرزا ہمدال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب می زند حضرت جهانبانی میر
ابوالبقار کہ از ہمراہی میرزا کامران جدا گشتہ درین یورش صاحب موکب عالی
و جلسہ محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دہد و
سخنان سعادت بخش خود افزا گفتہ میرزایان را با سلام علیہ ہدایت بخشہ
میر بموجب اشارت عالی میرزایان را بند پذیر ساختہ بہ دولت ملازمت و سعادت
مراقت رہنمون گشت و باتفاق متوجہ ولایت بکر شدند و خواص خان و فوج عظیم
افغانان از دنبال می آمد ہر چند لشکر طغر قرین بنایت اندک بود بجنک و لیری
نمی کرد و در او اخر شعبان کہ اردوے والائے باچہ رسید امیر سید محمد باقر حبیبی کہ
و بیباچہ سادات و علمائے عہد بود رحلت نمود ہما نجا مدفون شد و آنحضرت
بہ فوت او تا سفت عظیم فرمودند چون عالم کون و فساد نشاہ ایست گذشتنی و گذشتنی
رضا بقضا کہ شیوہ بالغ نظر آن مقام تسلیم ست داوہ حکم ایزدی راضی گشتند و
چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاہ کہ از زمین زمینداران و اعیان آن سرزمین بود

محکم سرادقات جلالت شد فرمان عنایت و مشورات تقات و خلعت فاخر مصحوب بیک
 بکادل و گنج فرستادند او را بخطاب خان جهانی و علم و تقاره امیدوار ساخته
 در باب دولت خواهی و خدمت گاری و فرستادن غله باردوی امر فرمودند کشتوی
 نگاه استقبال فرستاد با نموده تسلیات بجا آورد و با احترام پیش آمد اگر چه بخت
 یادری نه کرد که آمده سعادت زمین بوس در یابد اما در آنچه مامور شده بود فرمانبردار
 نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سربراه کرد که از
 اقسام اجناس بمسکروالا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب
 عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم همراهی پیش پیش می رفت
 و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی که بحد و دیگر رسید
 و پیش ازین بدووز قاضی غیاث الدین جامی را که اختسابی و دودمان عالی داشت
 و بفضایل و مکارم متحلی بود منصب صدارت ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی
 چندین اخطار سفر قطع نموده بحد و بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریائے
 سندھ رو بروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس
 خود در باغ که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال
 فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بودندات اقدس حضرت جهانبانی
 پذیرفت و سایر بساطین و منازل، ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا
 هندال چهار پنج کرده گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد
 و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و با بجانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از
 توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغوان بود ولایت بکریا ویران ساخته است حکام
 قلعه دار می نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه
 حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون سرت که چون حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی قندهار را از و برود گرفته او بحد و تته و بکر افتاد و تمامی این ناحیت
 را در تصرف خویش در آورد و چون مرکب هایون بفضیه لهری فرو نزول یافت

مشهور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احرار سعادت آستان بوس نماید و قلعه
 را بجلال زمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسنم بادام که او
 بملازمت نیاید آمدن من در آیین نمک خوردن پسندیده نیست و بے رخصت
 او قلعه سپردن هم منرا دارد امثال این ضعیف ثانی نمود و آنحضرت او را معذور
 داشتند امیر طاهر صد و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بته
 فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را باادب
 دید و شیخ میرک را که تقاده اولاد شیخ پوران بود و جماعه ارغون از قدیم شیخ مذکور
 اراده و اعتقاد داشتن بر رسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی
 بدرگاه معلی فرستاد و عرقه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد ولایت جاجکان
 در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتازست مناسب دولت
 است که عنان عزیمت بالنصوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آورند هم سپاه
 دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیکی خواهم شد دولت بمن قرین و
 سعادت بمنشین آید که آنحضرت باین حد و منزلت اجلال ارزانی داشته و بمروور
 تدریج دغدغهها از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب بوس بر اقرار خواهم شد و
 معروض داشت که چون من بغربساط بوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک
 گجرات در حوزة تصرف اولیات دولت خواهد درآمد و بعد از انتظام مهام آن سایر
 ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقول مبدل ساخته
 از در مکر و تزویر در آمد سخنان راست نما را جلوه می داد آنحضرت میرزا هندال را
 بجانب پاتره آنحدود تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در نز هتگاه لهری بسر
 بروند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال
 بیورت او محدود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت فزا پایه سعادت او را
 سر بلند گردانیدند چون زمان ظهور نیز اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش
 جمال صورت و معنی و حسن انزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب

حصول این دولت عظمی و آثار و جود این عطیه کبری زمان زبان آماده ترمی گشت
 که بفیض قدوم آن نورپرد و ایزوی دیده انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم
 بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پر تو نور مقدم آن دره اکیل خلافت
 ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش درخوبترین آئی و شریف ترین
 زمانی و نصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فرغ
 عفت و طهارت و نور سلطنت ولایت از جبین بیدش می درخشید بآئین بادشاهی
 دروش بزرگی و رجاء عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینه انعام
 نقد با برفرق روزگار ریختند و لها را بنعیم دولت مسرور و معور ساختند و خواجه بحری
 جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عیودیت بجا آورده از آنجا همنان
 دولت و اقبال متوجه اردوی معالی شدند و مدتی خدود بکمر نخم سعادت بود رفته رفته
 از بید ولی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت روداد پیوسته در خاطر میرزا یان
 که همراکب و همنان بودند اندیشهای شست و فکرهای نادرست که مشرب مناققا
 گوارا و مطبوع تواند بود می گذشت تا آنکه میرزا بهندال بموجب اغوای یادگار
 ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود بتحریک قراچه خان که از جانب
 میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار
 ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام رخسید چون این خبر بمسامع قدسی
 آنحضرت رسید روز سه شنبه هیزدهم جمادی الاولی نصد و چهل و هشت بمنزل
 میرابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگان داشتند و با عزاز تمام خدمت میرزا پیش
 یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطره گاه خطا بمسلک مستقیم صواب
 آورد میرسعادت رفته میرزا را بسنخان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز
 از راه مخالفت باز آورده بشامراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین
 حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب
 گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت کاری و جان سپاری

ثابت قدم باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع
 لوه کهر را حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند
 باو تعلق کرد روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت
 نمود مردم بکرا از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سرکشتی فرستادند و بر میر
 تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عام فانی بلکه
 بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد
 و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق تر جهان گذشت که از مخالفت های
 دسرخش های برادران و حق ناشناسی نمک پروردگار و بددوی یاران و
 دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفت های روی نمود
 همه یک طرف و واقعه میر یک طرف بلکه آن حوادث طرف این نمی تواند شد و الحق
 بزرگی همی قدر بود که از روی قدر شناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس
 حضرت جهانبانی خرد دور بین و عقل حق شناس و دلیت نهاده دست قدرت
 بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت ست قرین عقل کامل
 بوده برضا و تسلیم گرا میزند و هر آینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا
 مردم را پای صبر از جلای میبرد و هوشمند خدا پرست با عقل خداداد مشورت
 فرموده برضا گراید و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلا ی طبیعت یابن نزهتگاه
 نتواند رسید جزع و فزع که شیوه دل بستگان عام صورت ست گذاشته
 به تنگنای شکیبائی در سازد الله الحمد که آنحضرت اگر چه بمقتضای بشریت در
 اول حال قدری مطلوب اخزان و هموم شدند لیکن برهنه مونی عقل کامل بطرزیکه
 بالغ نظران خدا شناس در گاستان رضا و تسلیم گلدسته بند میود چین باشند
 بسوانح کوتی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بیدیه حقائق
 بین تماشاگر شقایق این حدایق شدند بعد از پنج کشتش روز یکم سانحه
 عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت

جهانبانی دریافت آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا
 شیخ میرک فرستاده حاکم تنه را رخصت داده بجا کم تنه منشور عالی فرستادند که آنچه
 التماس نموده بموقت قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند
 والی تنه مدتی حرف آمدن در میان داشت چون سخن آواز چراغ صدق بے فرغ
 بود بر تو وقوع نمی یافت تا آنکه حضرت جهانبانی بگرد آخند و را بیا دگار ناصر
 میرزا کمر مت فرموده غره جمادی الاخری نصد و پهل و هشت بصوب تنه نهضت
 فرمودند و اینچنین ولایت خراب که بمیامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده
 ارتفاع غلات و محصول حیوانات بدرجه اعلی رسیده بود بمیرزا داده بیشتر عزیمت
 فرمودند نزدیک قلعه سیهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر بزرگ
 شاهان خان و جمعی دیگر تابست نفر برکشتی سواری رفتند که جمعی از قلعه برآمده
 و قصد این جماعه نمودند اینها با اتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاخند
 و مخالفان رو بگرد نیز نهاده بقلعه درآمدند چندی ازین شیران بشبه مردانگی نیز
 بقلعه درآمدند چون از یک نا امید بودند مراجعت نموده بار دوی معالی ملحق گشتند
 و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سیهوان را
 محاصره فرمودند بیشتر از آنکه سوبک همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصا
 حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند و رایام محاصره حاکم تنه پیش
 آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله بار دوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره
 و کم رسیدن غله بمعسکه اقبال فرود میامی بے حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه
 مردم کلان را گمان حقیقت بآنها برده می شد پای صبر از جای لغزید چنانچه
 میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی بر خاسته بار دوی
 حاکم تنه رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش
 یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ
 و جمعی دیگر اتفاق نموده می خواهند که خود را برکنار کنند آنحضرت از روی احتیاط

منعم خان را که سرگروه آنها بود مقید ساختن سخن باین سریند داشته شرح شمه
 از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته می شود چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او
 لبرے را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا
 ریختند و خواهی خواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بطور آمد محمد علی قاجار
 و شیردل که هر دو بمنعم خان قرابت داشتند مردانه شربت شهادت در کشیدند بار سوم
 دلیرانه از کشتی برآمده در یک زمین جنگ صفت کردند درین مرتبه مردم میرزا آچنان
 دستبرد می نمودند که قریب سی صد چهار صد کس مخالف بقتل رسیده آن را یک
 یقسنده بخون فاسد این خون گمفتها سیراب شد و آچنان ترس فرو گرفت
 که دیگر اراده پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین پیشتر داعیه فریب بخود قرار
 داده میرزا از راه راست بیرون برد و بایر قلی مصردار خود را پیش او فرستاد که
 من پیر شده ام و غمخواری ندارم بیه جود را بتو نسبت می کنم و خزان بتومی گذارم
 و رونے چند که از حیات مستعار من باقی ست را بنگان از دست نمی دهم و
 باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه
 عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر
 حسین حال خود نهاد اگر ذره از همت و شمه از فراست و رجلیت او تعبیه
 می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرگم قدم در دایره بیوفائی می نهاد و بر سخنان
 عرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را سر بلند
 می داشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار
 ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا بمسکر
 اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گماید میرزا اگر چه از دل برگشته بود اما یاس
 ظاهراً بقدر ظاهر نموده پیش خانه خود بیرون فرستاد و در روان شدن بهمان
 خیال خام تعلل و ایهال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را
 که از نسل مشایخ ترکستان بود و آنحضرت او را یکی از میرالان خود ساخته بودند

فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارند این بی سعادت چنانچه گفته -
مصر اعر کس ره که تو می روی بزرگستان است

کج روی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه من
 کرد که در ارکان طاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیش خاد را که بیرون فرستاد
 بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد
 که روزگار همچنان بر سر ناسازگار لیست و تنگی معسکر اقبال از اندازه می گذرد
 توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعه بجانب بکر و
 لهری توجیه فرمودند و در خلال این حال یکی اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود
 که باغزای حاکم تته گندم و باله که از زمینداران دولت خواه بودند و در کشتی بهم
 رسانیدن و غیر آن دولت خواهی ها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته
 فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بحریه توفیق این خدمت بقتل رسانید و
 آنحضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدبر بودند
 که شاید بر صفحه اعمال رنم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی
 بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جماعت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت
 آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که
 از معتمدان خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را
 بمیرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و در
 تلخ و درشت گفت که مگر راه و رسم مرآت و شرم و آداب ادب و آرم از عالم براقا
 چنین سبک سری کردن و بادی نعمت خود برببری نمودن در کدام مذهب و ملت
 و کدام قانون عقل و حکمت رواست - **تشعر**

نیکو مثل زرد آن سپهدار	کاندازه کار خود نگهدار
بر پایه قدر خویش نه پای	تا بر آسمان کنی حاسمی
بهر مردگر شغل خویش نگذاشت	بر خورد ز هر چه دو جهان گشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بند لهری یاد آورد و درین اثنا
 جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و
 بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و ذائق مصلحت
 ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می باید در دیار سندی نقش مراد
 نه نشست و عیار جوهر نامرودی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بد مدد بهادران
 و بی خردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده اقتاد خواستند که در لباس تجرید
 و تفرید قدم شوق در بادی به روان راه خدا زنند و حلقه کعبه مراد و سر رشته دامن
 مقصد دیدست آرند با آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراخی از دیدن اخوان زمان
 اختیار کنند و ازین جهان بر آسب و جهانیان پُر فریب بر کران باشند جمعی از
 همراهان خیر اندیش که در شدت درقا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفعت
 بودند و الحاح دزاری در خواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند
 که مصلحت در آنست که در بنوا سایه های دولت بر سر ولایت مالد یوانداخته
 نفسی راست که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و
 سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر
 خرمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مأمول خاطر دولت خواهانست
 صورت وقوع یابد حضرت جهان بینی خواطر ابواب اخلاص را نگاه داشته بآنصوب
 توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصائح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ
 ایشک آقا ییادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شیعیه خود واقف گشته
 مسلک هدایت پیورده باشند از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موا^{فقت}
 نماید و دران عطفوت نشان این بیت زده کفک عنایت شده بود - شعر
 ای پر خسار چو مه چشم و چراغ دگران سو ختم چند شوی سر هم داغ دگران
 میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد
 بهمان خام طبع طریق یوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهان بینی

بیست و یکم محرم نصد و چهل و نه بجانب اچه نهفت فرمودند و از آنجا بیزد هم
 ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه
 بقلعه دیوراوول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساعت واصل پور مضرب خیام
 رفعت اعتمام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده گرو می بیکاشیر اتفاق نزول
 افتاد و در اثنای راه دور بینان مجلس قدس از مکر و عذر مالدیو اندیشه مند بود
 سخنانی که لائق آداب حرم باشد بوقف عرض می رسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط
 که عنوان منشور دولت آگاهی می دادند تا آنکه میر سمند که از هوشتان سرآمده
 بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکتوبات ضمیر خاطر او اطلاع یافته معاذت
 نمود و بعضی اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهیدی دهد اما ظاهر
 آنست که بر تو صدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید
 سنگاهی ناگوری که از معتدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معش
 رسیده الماس گرا بتهارا در مقام جستجوی خریداری در آمد چنانچه از او صاع
 ادوی خبر استنشام نمی شد حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطر نشان
 کنید که امثال این جوهر گران بها بخردن بهم نمی رسد یا بخوهر شمشیر آبدار بدست
 افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا
 بیست می شود و بالجملة اند آمدن این فیروزانندیشه مند شدند و بر دریافت سمندر
 تحسین نمودند باز اردوی حرم و احتیاط که دایم کار فرمان روائست علی الخصوص
 در فطرت و تنگدستی را یکل سوئی را فرستادند که بمسارعت خود را با آنجا رساند
 و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد بشارت
 معهودا علام نماید بشارت وفا و وفای مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را
 با هم گیرد علامت خلاف و اتفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد و موبک عالی از
 قصیه بهلودی که درسی که در هی جود بهپور که موطن مالدیو است دوسه منزل گذشته
 بکنار کول جوکی نزول اقبال فرموده بود که قاصد را یکل سوئی رسید و انگشت

خضر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجамید
 که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدرست و جمعی کثیر را بعنوان استقبال
 تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب بهلولوی
 منعطف گردانیدند اگر چه گروهی از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام
 خیر اندیشی و خدمت کاری بود آخر بواسطه اطلاع بر بے سامانی سپاه و قلت لشکر
 ازینیت اصلی برگشت یا بواسطه مواعید حذاع آئین شیرخان و ملاحظه استیلائی او
 یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر براه هدایت و سعادت از دست
 داده ورق اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدی تا منتهی اظهار بندگی نمودن
 و عرایض عبودیت فرستادن با لکل مبتنی بر تفاق و شتقاق بود القصه چون در آن
 هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کارے که پیش گرفته
 می شد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور
 می آمد و چون زران و دی این سپاه فاسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادارست
 در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت نزدی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان
 موکب مقدس حکم شد که پیشتر رفته مسرعه بدانند ایشان را گرفته نگذارند که بار دوی
 معلی پاسبان جرأت نموده دست اضرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمد باشند و
 اگر قابو باشد دستبرد می هم نمایند و آنحضرت با معدودی از جانبداران حقیقت
 کردار و مخدرات مرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ
 جلایر و ترمسون بیگ و لد با با جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد
 ایشان تا به بیست نفر می کشید و دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشه های
 و فاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاندنم در رکاب نصرت قباب
 حاضر بودند چون موکب عالی از بهلولوی گذشته بسا تلیم رسید فوجی از مردم مالدیو
 نمودار شد و امرای که بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر
 افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه

شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تکلیف و وقار در آورده با عقل
خداداد و خرماد در زاد رجوع فرمودند شیخ و اکثر از عفاف را پیاده ساخته اسپان
ایشان را ب مردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده و بغنیم آوردند شیخ علی بیگ
باسه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالفت که در تنگنای
تنگی در آمده بود تا ختنه تا ختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان
بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت نظریافتند و حضرت جهان بانی بعد
از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شد غره جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب
عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از ارا حیف مجروح خاطر شده سعادت
ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که را
لون کرن نام داشت از بید و لقی در مقام بدیده شد و کول آب را محافظت کرد
تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بود
از بیتابی در آزار باشند شیران بیشه حقیقت پیش آمده دستبرد می نمودند و آن گروه شکوه
را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امر کوت گشتند و
و هم جمادی الاولی بعد از عشرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر
جلال و مخزن گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه را تا پیر شاد تمام
داشت قدم عالی را پیرایه افتخار دولت خود را نسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده
و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده دران زمانه گشت
آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگان در کار خان تلوین
حالمه بودند روزی که در چولی در آمده گرم رفتن میل اقدس تا تار شد دران صحرای
بے آب و دانه که نشان غله بد شواری بهم رسد متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند
که ناگاه شخصی ابنان پیر از جواری بفروختن آورد چون او را در بارگاه مقدس حاضر
ساختند در مقام بر آوردن شدن ناگاه از میان آن طرف انار کلان سیراب
برید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل برکات

نمودند روزی چند دران سرزمین دل کشا توقف اتفاق افتاد و در اینجا نزدی
 بیگ خان و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیاء را که همه بدولت ابد قرین
 بهم رسانده بودند در چنین عسرت و شدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ
 می داشتند با اتفاق رای امر کوٹ گیرانند و آنحضرت از کمالی مروت و فتوت
 ذاتی از غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان
 رکاب نصرت اعظام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان
 تنگ حوصله یازدادند سبحان الله از بمن برکات ذات قدسی صفات حضرت
 شاهنشاهی ظل الهی گردن اینای زمانه در قبه اهل روزگار چگونه در قید کمند
 ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امتای کبار
 یادنی درجه اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم
 رسانیده بودند در چنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محقران و درایتادگان
 بارگاه عبودیت را در صفت جان سپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال
 اخلاص ست اگر چه در مقام عتاب و خطاب باشند تکلیف خاصان درگاه
 و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دیور این برگزیده ازلی برای
 انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سر بلند دارد
 چون حضرت جهانی را داعیه پیش رفتن و رضیمیر صائب تکبیر داشت و وقت
 ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بلا حظه اختیار ساعت سعادت
 آثار غره رجب نهصد و چهل نه هجرت عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را
 یا بعضی از جان سپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین پیرو
 بدولت و اقبال بیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان
 شب انتظار بار بود و در ناامیدی بر روی روزگار قرار شربت ولادت حضرت
 شاهنشاهی ظل الهی روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن
 نور پرورد الهی چنانچه بهمت گذارش رفت از بطن کون بعالم ظهور آمد تا همه غمها

جهانیان بشادی جاوید انجام داد دل حضرت جهانبانی که ابد زو کلفت بود مریم
 آسایش یابد و آتش خانه صورت نظام گردد تفرقه دار معنی جمعیت گماید فشار گیار
 قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خسرو را
 صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را
 پادشاه را سیتن باشد عطوفت را جوهر شناس خورده بین ظهور کند قدر دانی را بازار
 روان گیرد صلح کل را میاخی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینه و باطن را نماینده
 گردد المنته الله که بر حسب امید شب و بجز تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام
 اندوده را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان برآمد و آب روی زمینان پیدا
 گشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل
 زمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند
 و در اثنای راه که چشم دورین حضرت جهانبانی بنظر این لایحه غیبی بنگران بود
 ازین مژده جان بخش یکدل هزار دل شده سجدهات شکم پروردگار که در خارتان
 نامرادی گل مراد شگفانده و در تهیدستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد بجای
 آوردند و درون بیرون شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضع و شریف
 و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوپان دران جشن
 اقبال بکامیابی الطاف بیکران ثنوت افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عبده
 آسان و خور و روزگار بود و وصول مہر عزت حضرت شاهنشاهی بموکیب والای
 حضرت جهانبانی و بعضی سواخ دیگر که لیاقت طفرای این منشور سعادت و عنوانی
 این مثال اقبال داشت در ابتداء این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه
 این ارژنگ معنوی در نگارش بدیع و ارادات و شرایف و افعات و جلال قوت
 حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای ثنوت و ولادت اقدس و هر چه
 غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی ست و سیرانی سخن و پیوند معنی بران باعث
 و المنته الله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعنصام نیز از آدم تا ایندم بطن

بطریق اجمال گزارش می یابد و نامی رود نقاب از چهره تفصیل می کشاید لفظه
 از آنجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهان بینی جنت آشیانی همان مروت و
 قنوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت بخود را موقوف داشته و انتظام
 عالم تعلقی را که وجود سلاطین مخصوص این معنی است در نظر دو بین آورده متوجه
 ولایت مالدیو دو مال دو سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشانه
 آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه
 شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند
 هر چند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت
 اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بانحدود رسید معلوم شد که ارغونیان
 در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهان بینی شیخ
 علی بیگ پلایر را که با غنجدجانبیاری و اخلاص موردنی از زمان ارتفاع رایت
 دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم انباز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران
 پیش فرستادند خود به دولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت علی بیگ بموکب
 منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیر مردانه نهاد و باند کس داد جلالت داده
 در کم فرصتی هنگامه آن جماعه متفرق و منهزم ساخت بتاثر صبح طغرازمشرق
 تیغ و افق کان بر دمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شد و ساخت
 قصبه چون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع حقیه درود بودج عزت
 حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امر کوٹ که مولد اثرن
 بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون
 این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه
 و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود
 چند گاه در ظاهر قصبه در میان بساطین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف
 و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ می شد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند

و شیخ تاج الدین لاری که از منظور آن حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجه شهادت
 رسید روزی شیخ علی جلایر و تودی بیگ خان و جمعی بتاخت ناصیتی نامزد شده
 بودند سلطان محمد کبری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تودی بیگ خان در جنگ
 مسایل نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم در زبده در آن عرصه رزم که بساط بزم شیر
 مردان بود شگفته روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از
 واقعه چنین غلصی بنایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از
 حدود بکر سرد ساخته اراده توبه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام مقیم
 محرم نهند و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بیایه سرپرست مقدس رسانیده
 مرعی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غراتب آنکه
 چون مشاء الیه بمسکرا اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از آنکه سعاد
 ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه
 سپاه نصرت قرین متغیر ماندند که همانا از جود غیبی مست و چون ظاهر شد که بیرام خان
 ست غریب از ایستادگان مضاف حضرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت
 جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی در آن گل زمین توقف روی نمود و محلی
 از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جان سپار بها کرده سنبل رویه افتاد
 و براج مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قضیه لکنور التجا بر دوام تے
 در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه
 بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه با او رسید در اول مجلس شیر خان
 برخاسته دید و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که
 هر که اخلاص دارد خطائی کند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هر که اخلاص
 دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بنرا گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم
 حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلیچی شیر خان که از گجرات
 می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجهه نمودی داشت گرفت

بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردی
بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود ز نهاردست
ازین باردارید و همان معامله که ع

مرا بگذار و دست یار من گیر

در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت
و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت
رسانید و بارها شیرخان می گفت که همان زمان که بیرام خان که در آن مجلس گفت که
هر که اخلاص دارد خطائی کند فهمیده بودیم که بامامی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز
هر چند تکلیف بودن کوه بیرام خان قبول نمود و در رخصت سفر حجاز گرفته به بند سورت
و از آنجا بولایت هر دو ارتشافت و از آنجا بزیر پای صاحب خود دوی نعمت جهانیان
در قصبه جون رسیده مریبلند گشت *

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کران و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدست چنان ثبت اقتاده که چون
جهان آرای را از افراد کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک
که افش بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق
عادات از منطادی احوالش پرتو ظهور یابد هر یک از ان منهی غیب باشد که بانگ
بلند طنطنه علوم دارج قدرش بگوشش هموشش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت
فزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده
که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال

قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاہی که پرتو
 بتا شیر صبح دولت بود عفت قباب جیحی آنکه آن نو باده باغ قدس را شیر
 می داد و از مخالفت عصمت نقاب با هم آنکه و جمیع دیگر آرزوی خاطر داشت و
 ازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی
 سحر می کند که حضرت شاهزاده عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نفرمایند بغایت
 دل تنگ بود درین اثنا دقتی که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیدہ منکلم
 شدند و زبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون جیحی آنکه سیح وار کشودند و فرمودند
 که خاطر خوش دار که نیز آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا
 نور شادمانی خواهد بخشید و زنه را این راز مارا آشکارا نه کنی و این اسرار الهی بوقت
 شهرت نه دهی چه حکمتای غیبی و مصلحتای کلی در ضمن این مندرج است جیحی آنکه
 می گفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوه بیکبار از دل
 من کشوده گشت و ازین رگنذر که کفایت چنان فور پروردی و خصانت چنان
 فیض گستری بے مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد
 انشراح خاطر کی بصد و صد هزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط پیش از
 پیش بر روی روزگار من کشوده می گشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از
 دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روئے آورد و
 این راز سر بمر را پنهان می داشتم تا آنکه آن نو نهال دولت سر بر آرای ملک
 کشور کشائی گشته روزی از غرض دہلی بشکار حوالی قسیہ پالم تشریف برده بودند
 در آنجا مارے بغایت بزرگ و مہیب در میراہ پیدا شد که از باب تهور و دل از جای
 رفته بود آنحضرت درین مرتبہ اعجاز موسوی ظاہر ساختہ بے اندیشہ کہ بخاطر عیاض
 رسانیدند دید بیضا نموده متوجه مار شدند و بہ بشارت غیبی دلیرانہ دم مار بہ دست
 اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا خزینہ کو کلتاش خود این
 آیت قدرت مشاہدہ کردہ از روی تعجب بمن آمدہ نقل کرد دران وقت این راز

سر بسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و
گفت آنحضرت در صغر سن آن عجب را نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع
نیست چه هر فعل را دخیست و هر قوت را محلی این راز سر بسته که تا عایت بر زبان
نیاروده بود سبب آن بود که با هر که می گفتم با در نمی کرد و بکه مدعیان بسخافت عقل
من نسبت می کردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می نمود و نیز مراد را ظاهراً
آن رخصت نمود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب یافتی آن راز
کشودم که آن نشان خرد سالی بود و این نمون کلام سالی ای فرزند گرامی از ان منظر
کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شکر قنانه ابوالفضل این
دوقضیه را اگر چه از مردم ثقه شنیده بود امان از ان عفت مآب بیواسطه نیست
استماع نمود و آنچه را قم از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پرورد الهی بچشم خود
دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرون است
الحق آنچه از والدۀ ماجده میرزا عزیز کو که منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است و
آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن است

توجه موکب حضرت جهان بینی جنت آشیانی بقندهار و از آنحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی بر بی رفته که بادشا هی که خلعت والای دولتش
را بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قرائم عظمت سر پرود سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار
و استعلا می شد و معزز گردانند بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف اتنا پیش راه
رو می آرند و فی الحقیقت آن نمود لیست بی بود و عقده ایست عاقبت محمود که کوت نظران
آنها از اسباب مفصص داشته در جنر اعتبار می آرند و بلند بیان خال رخسار دولت

دانسته نشان دفع عین الکمال می سازند دولت مندر آنچه ناملام طبع پیش راه
آید آنرا از مسمات کمالات می شمارد و بند و بست خسران دین و دنیا را خود
دانسته بگریبان اندوه فرو می رود در رجعت کواکب که سریر آرایان هفت اقلیم
افلاک اند نمودار نیست ازین حال و تماثل نیست ازین نقش هر چند آفتاب
عالم تاب از ابرو غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست که بر چشم
جهانیان فرو هست می شود و منقضي بآن بارگاه عالی نمی رسد چون بظاهر سبب
خفای می شود و تند باد سطوت الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه
می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیز اعظم را هیر نیست مشعل در دست چه همان
نسبت و حالتی که آن کنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در متفق
مغرب و همان حالتی که در چین سمت الراس و زوال نصف النهار است به نقص
کمال همان حال در هند رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بر بیان
فاکی نژاد و ساکنان شتی کل مخیل است و الا درو که جلال او ازان مقدس ترست
که اندیشم ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنا بر این مقدمات هر که بصاحب
دولتان تاجداران صاحب اقبال بدانند پیش بود سرانجام کار بنگال اعمال خویش
گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرآت این حال و احوال غیرت
افزای حضرت جهانی جنت آشیانی است که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت
که غبار آلود حوادث بود بسر چشمه افضال شست و شویافت جمیع کافر نعمتان
بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته
شد و نشان هستی این بیدولتان از صفحه روزگار سزده گشت چنانچه مصاعب
و مناعب عسرو موارد و مطالع یسر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش
می باید و با لجم چون حضرت جهانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظهر از طرز دنیاوی
نایاب اندر افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی برخاسته بخاطر اقدس رسید که
بحاکم تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید

حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه
تجربید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شفقت بهادر اوج عشق را زیر پرده
بال همت گیرند و چنانچه بطوالت قبله دل مشرب شده فیض معنوی یافته اند محمل
بکعبه گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته
صورتکده ظاهر را نیز آراستش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب
هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تشریف
این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرصه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت
را شاه مبارز بلند پرواز همت بصید عنقا پر کشاده بود و نظر دور بین از صیدهای
مختصر باز آمده بر آشیان بلند اقتاده صورت التماس او بمرض قبول اقتدار غوغیا
که کار برایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این
معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند
و انوار معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت همتم ریح الاخر سال
مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه
موکب بادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران و بدعملی خود استیقام قلعہ نموده
با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپایمردی شقاوت
رفته دستگیر کنند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چند گاه و کات
میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب
میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون می رفته اند خبر موکب
عالی شنیده در قلعہ سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میرانشاه دوست را مثال
عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادت و حرمان شرف ملازمت اختیار کرده
عذر آورد که اهل قلعہ مرا نمی گذارند چون موکب عالی بحدود شمال که از قندهار
قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود
و جایگیری در آن حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود و کس از ملازمان

بادشاهی را که پیشتر بصر چشمه رسیدند دستگیری کرده بودند یکی از آن دو کس فرصت یافته
 از جنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قرائن احوال دریافته
 و از زمان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر
 نعمتی این کرده دانسته مقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند و
 بجانب مستنک غسان عزیمت منعطف فرمودند ماهنده محمدوسی رخصت گرفته
 بقندهار متوجه شد مصحوب او مشهور عنایت بخط قدسی منط خود میرزا عسکری مصدر
 باین عبارت که برادر کم مهر بے ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصائح آگاهای بخشیده
 اما گوش حق شنو که در دین و انانی درست و فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته
 پیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان
 و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت
 مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد
 ابوالخیر و جمعی از اشرار و بعضی سخنان خوش آمد قانع براندا که بظاهر صورتی دارد و
 بیاطن جز خرابی و ویرانی نبغزاید گفته گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند صبح
 آنروز که شام ادبار او بود میرزا بخمال فاسد متوجه مستنک شد یک دور راه رفته از
 ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است جی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان
 بود درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بودا قعی
 می دانم و مکرر آمده شد کرده ام میرزا جواب داد که راست می گوید جایگیر دار این
 حدود بوده است او را فرمودند پیشتر می رفته باش و راه سرکن او اظهار کرد که
 با فومی من زبون ست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت
 کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تغلل کار خود را بدرستی رسانده اسپ داد جی
 بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان بادشاهی مسلک شده بود برهنونی
 سعادت از آنجا پاره راه پیشتر آمده بطوریز خود را بجای بیرام خان رسانیده برده
 کشای حقیقت حال شد بیرام خان با اتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد

و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تر دی بیگ
 خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسبچه چند فرستند آن تنگ چشمان فرود مایه
 از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت خواستند که خود به دولت سوار
 شده بخمارا ادب کنند و سزای کردار در کنارشان نهند بیرام خان بموقف عرض
 رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقیه ایزدی
 حواله فرموده خود به دولت متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت
 با معبودی از مخلصان جانبیار راه داشت پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل
 از خاطر اقدس بر آورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان فروراه نسراق
 گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاس و میر غزنوی و خواجه غنیر ناظر را حکم فرمودند
 که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی است عباد آسیمی بردار من
 اقبالش نمی رسد هر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموجب عالی
 رسانید این سعادتمندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند قدری
 راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود بیرام خان
 بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زروا سباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر
 انور لایکست درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دوسه نویسنده خود در جمعه
 نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می بیند لائق دولت آنست
 که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و گاه او بسایم هرگاه
 میرزا از میان رفت ملازمان او از همه تنگ پرورده این درگاه اند ناگزیر آمده
 ملازمت اختیار می کنند آنحضرت از روی حساب معامله این کنجاش را تخمین
 نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون در راه غربت
 نهادیم و راه دراز پیش گرفته فتح آن نمی کنیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه
 حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی بدرقه
 راه ساخته و عنایت رفیق گاه و بیگاه کرده بر تو سن همت زین دولت بستانند

پای توبه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه متباه
نزدیک بمسندک رسید میرزا ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرت و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری
حضرت جهانبانی میرزا کوری رسد و می خواهد که از جانب میرزا پیغام چند ساخته
بگذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الی بسخنان و ایبه او متوجه نشده گرم
رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود
را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و بگذارند که کسی از اردو بجای رود و حقیقت
خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میرزا ابوالحسن صدر به تفصیل
معلوم کرد تودی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا
همه را ب مردم معتمد خود سپرد کونه اندیشه که از روز بد و عاقبت و خیم بنیدیشیده راه
نامردی و بے آذر پیش می گیرد در معنی تنیسه بر پای دولت خود میزنند و خود را
آماده بلیات و نکبات آسمانی می گردانند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار
پوشیده نیست میرزا غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که
ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسید که
میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میرزا غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که
خوب یک شتر میوه از رکاب خان بمیرزا برید من هم می آیم و شب درخیمه خود با یک
دو نویسند و بعضی از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند می دید و می نوشت
و صورت حال بعینه بچنان بود که بیرام خان بتفرس صاحب دریافته معروض داشته
بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره فاخته از منزل خود بارودی معلی آمد
بر در دولت خان حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک از خود و بزرگ
گیراند تودی بیگ خان را بشاه ولد سپرد و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفار را ب مردم
خود حواله کرد و قند هار بر دو جمعی کثیر را بقین و تنگجه هلاک ساخت و سلفی کلی از تودی
بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بیاداشش اعمال خود رسیده حاشا حاشا آبخنان گناه

را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلارا اگر گردی از نزول پاداشش نام
نهند هنوز گنجایش ندارد - **شعر**

اگر بد کند مرد بد رود کار نگو گردد از پسند آموزگار

سرا بجام راز آشکارا کند همان گوهر خویش پیدا کند

بر بار یک بیان روز تقدیر پیدا است که چون دست اقبال بکے از برگزیدگان ازل
را بنگین سلطنت بر آرا بند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامح
آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی
و تفاولات آسمانی که درین ولایت نسبت بحضرت شاهی بنشاهی بطور آمد آن بود که چون
میرزا عسکری بآردی علی رسید و اعمال ناشایست بجای آورد و میر غزنوی و باهم آغاز
حضرت شاهی بنشاهی را بردوش عزت و کنار عانیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا
هر چند روی توجیه بجانب آنحضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهر خند آمد و آنحضرت که
در این هنگامه مجروح کمالات سال خوردان جهان بودند و با وجود خرد سالی اصلا شگفته
نشده و قبض خاطر از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که می دانم
فرزند کیست باما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشتن میرزا را که در گردن او حمال
بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی فی بلکه بدستگیری اقبال دست
بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن بر آورده بحضرت
شاهی داد و دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاؤل بر سعادت نمودند که عنقریب
مهر دولت و بنگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الهی آب
رقه بجوے آید و از آنجا حضرت شاهی بنشاهی هویدا بتایید الهی بر فاقست میرزا عسکری
متوجه تندرهار شدند و رقیام جلوس و نوم و یقط سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه
احوال آنحضرت می درخشید و انوار خدا شناسی از لایحه اطوار و آثار هویدا بود و در اشنای
راه کوکی بهادر که بکے از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده بمیر
غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه می رسانم میرزا کور جواب گفت که

چون حضرت بادشاه خود نزدند همانا مصلحت در گذشتن بود و نیز بے علم عالی این دیری
 از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کردم که بر چنین ایام تنهائی
 لوازم خدمتگاری بجای آورم و می خواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون
 که مرا باین سعادت سرفراز نمی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدرهند که بحضرت
 گذرانم میر غزنوی طایفه آنحضرت که اکیلل ماه سعادت بود به بهادر داده او را باین
 دولت سر بلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را بهیز دهم رمضان
 نهصد و پنجاه بقندهار آورده در باله ارک نزدیک خود نشین مقرر ساخت ماهم
 آغا و سنجی آنکه و آنکه خان به دوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استغافه
 انوار قدسی می کردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما
 یافت بسطاطم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
 و مراسم خدمت اهتمام می نمود بظاهر نگاهبانی می کرد و بیاطن خود را در برابر نور
 مطلق داشته روشنی پذیرد بود و روز بروز فرزندی از جبین نور افزای آن
 جهان سعادت پیشتر می دید هرگز تا ناید الهی پرورش نماید و در حد ذات
 نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف
 جز خدمت و موافقت بنظر نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطاقت
 پدری و رافت مادری باید که تکفل مہمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش
 می دهد تا در بینان ملک دانائی را بای ارادت محکم تر شود و گوته اندیشان ساده
 لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دست دشمن
 ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یک سالگی
 خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت بهمانبانی متوج عراق شدند و مرا
 بقندهار آوردند یک سال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماهم آنکه والده
 ادم خان که بخصانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود و میرزا عسکری
 معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپا

رسد پدر یا پدر کلان با کسی که در عرت بجای آنها تواند شد دستار خویش را از
 سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی می زند چنانچه آن نخل اسید
 بزین می آید اکنون حضرت جهانبانی ندارند شما بجای آن پدر بزرگید مناسب
 آنست که این شگون که بمنزل بند چشم زخم است شما بجای آن از پدر میرزا در عت
 دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آدم می فرمود که این زود
 و این اقتادون بشخصه مرا بخاطرست و نیز در همان ایام برای تبرک و تمین بخت
 برداشتن موی سر مرا بطاف بابا حسن ابدال بردند راه رفتن و آن موی سر رفتن
 بعینه در پیش نظرست کسی را که در نزت سراسر دل چراغستان افروخته باشند
 صد مثل اینها و زیاده از آن چه دور نماید چون سر رشته سخن بدیجای کشید برای
 سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران
 که بابل رفت و میرزا بندان که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت
 کرده ماند تا گزیرست تا جوای آگاهی پذیرای عبرت گشته به بیروی بخت بیدار
 زندگانی را به مشیار دلی و نیک علی سپری کند پوشیده نماید که شیرخان از آب
 پیاده گذشته با هستگی قدم پیش می نهاد و با چندین اسباب نبرد با خطه تمام می بود
 و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان
 کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهای تدبیر نمایی او بیکبار سبج
 برآند جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرقی
 می داشت بعد از چند روز که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران
 بر نزد یک و دور بونوع پیوست بلاهور آمد و از آنجا ناخوشاب رفت و در بهره
 و آنحد و دروزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ نکر و سلطان آدم از
 زمینداران معتبر آنحد و داند فرستاد و چون نعمت پرده حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند حرمت او را
 بگوش رضا نشینند شیرخان از آنجا بهتیا که از محال منسوب گرانست شتافت

و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد لکران داد مردانگی داد لشکر افغانان را شکست
 دادند و افغانان فرادان در بند ایشان افتاد بفروخت رفت شیرخان می خواست
 که خود بر سر ایشان رود با هوا خواهان خود مشورت کرد همه صلان دران دیدند
 که کار این گروه که کو بهای محکم در مینای قلب دارند بدر تیغ و تبر باید ساخت
 و مناسب آنست که درین حدود لشکر لکران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور
 شده باشد و هم در حدود ولایت لکران بوده دست تاخت و تاراج دراز نکند
 و قلمه مستحکم بحمت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمردم این مردم از
 ننگهای خود بتنگ آمده سرگردن کشتی فرود آرند و خود باز گشت بسامان و سرانجام
 مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بتا بر این مصلحت دید قلعه رهناس را بنیاد
 نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و با گره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار
 رفت که میر ابو القاسم آنجا متخصن بود و میر زیجاره از بی آذوقی آمده دید شیرخان در مقام
 ضبط و ربط شد و تمام هندوستان را سواے بنگاله بچیل و هفت اقطاع قسمت کرد
 و داغ اسپ سیاهی در میان آورد و اندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین
 را که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورد و از آنجا بر سر پور نخل راجه
 قلعه را بسین و جدیری رفت و بعد و پیمان نادرست راجه را از قلعه بر آورد و سعی
 بعضی نقیان گمراه و سیفیان به روزگار امان داده خویش را از هم گمراهید و از
 آنجا با گره آمد و بطرز حکام بنگاله سرایا در طرق و مسالک بفاصله یک گروه بنا
 آورد و بعد از بیماری جانگاه که در آگره بر و طاری شد بر سر مال دیو که در حاکم اجمیر
 ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حد و بفریب و فسون
 ساخته بنوامی چنور در تنور شتافت و آنجا نیز نیرنگ ساز پیا نمود تا نگاه بایان آن
 قلاع کلید بار فرستادند و آنجا جمعی گذاشته در میان ولایت دهنه یره در آمد
 و از آنجا روی بقلعه کالچر آورد و آنجا محاصره کرده سا باطهار و مشرف ساخت و
 نقیان زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشمار آتش که خود افروخته بود از دود آه

مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این
حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد پنجسال و دو ماه
و سیزده روز برنگ و ریو حکومت هندوستان کرد و بعد از و جلال خان پسر
خورد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست
و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو قتنه ششت
خدا ع متش در جنب ششده مهبه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس
مانند فروغ که مکان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضه ایزدی بخت
مصلحتی چند که در مکامن علم او منطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک او بار برابر
ساخت و روزگار از ننگ وجود این موبدان سینه کار و ارست و صورت حال
میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافت متوجه کشمیر شد چنانچه سمت
گذارش یافت چون بنوشهر درآمد امرای مذکور که آسامی آنها پیشتر گذشت
مخلصانه آمده دیدند در راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر
نشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طع عقبات
کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه و رمسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه
یافت خواجه کلان بیگ بیل خود با سعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا
کامران ملحق شد و مظفر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندے از ملازمان قدیم
میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما
چون در کشمیر اختلات و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بحد پریشانی می رسید
کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پنج در آمد
و بے جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه در آن ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم
مستقل خالی بود و امر آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و بریکه از مدعیان
حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک را تانی می کردند درین زمان
نازک شاه نام شخصی با اسم بے مسهای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این

حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل ورای نباشد هر آنکه کار ملک
این سرحد کشد موسم چله دی بود و باران باشد آدمی بارید کاچی چاک چون
رقم استقلال از جهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری
ازان گریزند از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا
حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست
ازین باز داشته در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال کرد خواهر اسمعیل ولد محمد شا
را بشیرخان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان و حسین سروانی و جمعی
و دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین اثنای ابدال باکری که استغیا
او بود بعلت استنقاد در گذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندر کوت که
استحکام تمام دارد گذاشته متخصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم
مانند و تا سه ماه در شهاب جبال بسر می برد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی
نهم و چهل و هشت جنگ دست داد و بتایید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان
چه از افغانان ککی و چه از کشمیریان بے حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون
کار ایشان بر یوفائی و حرام نکلی مبتنی بود کار از پیش نه رفته شکست یافتند و
جمع کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهبی دستگیر شدند و کشمیر با استقلال در تصرف
میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح
یافته بود و تکرار این فتح اگر چه همی رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود
اشارت در تاریخ خود می نماید آنست که یکبار میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر
الراه دره لا بکشمیر آمد و در چهارم شعبان نهم و سی و نه در تصرف در آورده بود در سلخ
شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده و خیر
محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون
درین نوبت فتح غلجی دست داد و ملک کشمیر مستخر شد مدت ده سال در انتظام آن
ولایت سعی یلیغ نمود و آن عرصه دلیزیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید

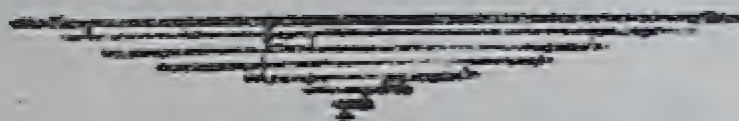
و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشت و در مقام رونق و رونج آن
 ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد و مجلا
 صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیای اوست معنی پیدا کرد اما بواسطه تقصبات
 خفایه ملک میرزا که منشای آن نارسائی بادعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر
 که عالم یک رنگی و دیندار است کشاد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید
 که صحبت را تاثیر عظیم است سیما اطوار فرمانروایان که قومی اثر می باشد امید که بهین
 انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع
 حق پرستی و خداشناسی به ثوابه تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا
 را روی داد بمنت نه داشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه
 بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق ملک حضرت جهانبانی بجای آورده و جوهر
 دراهم و دنانیر و روس متا بر را بنام قدسی حضرت جهانبانی شرف ساخت همانا
 که باز مایه مدارائی می کردند بجهت خلاصی را رواج می داد و لهذا دران ایام که فتح
 کامل شد خطبه را که بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سر بلند شد و در تاریخ
 نهند و پنجاه و هشت هجری در شینجون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی
 شده مجلی ازین ساخته آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت است عدو
 نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو
 بازوی بختیار است از دست داد و کمروند کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پابی
 درآمد بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نقای سرشت راه خدای پیش گرفته
 در باسی دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عده این کار آن بود که لشکر میرزا را
 بچلبها ازو جدا کردند و مردم کار آمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت
 و برخی را بجانب بگی و چندی را بطرف جوری فرستادند و عیدی رینا و حسین باکری
 پسر ابدال باکری خواجہ حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده
 بخود متفرق ساختند و جمعی کثیر خود بهماستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان

و ملک دولت بگ نیز آمده ملحق گشتند و قریب خاپور که میان میره پور و سری نگر که
 اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا ^{نیشخون} آوردند میرزا نزد یک خانه خواب
 با جی رفته بود تا قرا بها در را که در بند بود تلاش سازد که بدست کمال دزدانی حیات
 را سپری کرد و بعضی می گویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجلی از حال
 میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت و میرزا کامران نگارش می باید در آن
 ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت چها نبائی جهائی اختیار کرده بصوب کابل
 روان شد چون حدود خوشاب رسید سری و سروری را رنج داشت و زمانه لعبت با
 را بکام زد پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خود و زمین و مصاحب مصلحت
 اندیش و محشین دل سود نه داشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته از و بظهور آید
 نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انکار و تخم
 بدی در زمین نیکان افشانند ظاهر است که اذان کشت کار چه بد رود و درخت
 امیدش کدام میوه مراد باد آورد و روزگار بی عاقبت اندیش را بقای نه و
 دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سر بلندی کاخ بے بنیاد را چه اساس که چون
 منار برنی زد و از دم باشد و شب هلال اول را چه ثبات که چون برق خاطف
 تا چشم بر هم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زرد زوال و دود لنتش
 چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجله از راه و نکوت بکنار آب سدر رسید و در نجای
 محمد سلطان دافع میرزا حدود ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند
 گرفت برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود
 و چون عسرت غله بطنیان کشید بیل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب
 کامرانی بر روی روزگار خود کشاد بمقتضای هوا و هوس روزگار بسری برد و مثلی
 که از جمشید مردیست که تا شیراز بیشه نرود چراگاه هر آهو فراخ نه شود و تا باز در
 آشیان گریز نه کند دراج را پریدن آسان نگردد و بدین واقع بظهور آمد غزنین و
 آنحدود را بهسکری میرزا داد و خواجه خاندن محمود را بر رسم رسالت پیش سلطان

میرزا بیدخشان فرستاد و خواهمش متابعت خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز
 باشد میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب
 شد و لشکر بیدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا
 سلیمان چون آشکار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در پشتی
 زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان بمیرزا
 میرزا سلیمان ساخته بمردم خود داد و مقصود در واکشته مراجعت نمود درین اثنا خبر
 رسید که هندال میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و
 جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بے آذنی
 میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا
 عسکری داده بکابل معاونت نمود و میرزا هندال را بهمراهی خود آورد و در چند در
 محنت داشته باز بمقتضای برادری و اتفاق در لباس اتفاق معموره جوی شاهی که
 اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است
 بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده می کرد تا آنکه
 میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و تقض عهد نمود
 میرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوبه آورد و در حدود اندراب جنگ پیوست میرزا
 سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره
 کرد و آمد و شد آذوق را بها مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده بمیرزا
 کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم و قیادت نا امید شد
 و نیز از بے آذوقی قلعه کار بدشواری کشیده اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم
 برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از جوانان خود را ببرداری برلاس مذکور بدخشان
 گذاشته خود مراجعت نمود و حاجه حسین مردی تارخ این ساله را بمعه هفدهم ماه
 جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه می داشت
 و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را آتش بست و روزگار را بغفلت می گذرانند

نه ياد معبود می کرد و نه داد مظلوم می داد تا آنکه کوه کبیر اقبال فلک معبود حضرت شاهنشاهی
 ارتقاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه
 گزارش می یابد هر که بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقی سپرد و بسلاک بی اعلای
 شتافت هر آینه در همین نشاه پادشاه اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوال
 میرزا بهندال که چون در چنان وقته یا چندین قتنه فساد از ملازمت حضرت جهانبانی
 راه یونانی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران
 حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و با احترام دریافت و آن ملک را به میرزا
 سپرد و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بمنصرف خود در آورد
 و میرزا را مقید داشته تا دیب نمود چنانچه مجلی مذکور شد و مقرر است که انجم
 حال یونانیان چون آغاز کار ایشان مردود و لهاست هوشندان از اعتبار ناپاایند
 اعتبار گرفته در انتظار جزای این حق ناشنان می باشند تا بسزایا فتن که انتضای
 عدل حقیقی ست شکر گزار و مسرت پذیر شوند که هم سرایه عبرت جهانیان می شود و
 هم دست آویزندامت بی سعادتان می گردد و از آن جمله چون یادگار ناصر میرزا
 که بفریب دفون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد
 از توبه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آن حدود بود آخر بر و ظاهر شد که حرف و
 حکایت حاکم تته از صدق و صفا فرسخ ندارد و همه آن مقدمات حیل پیوند متبنی
 بر کذب و سفاقت ست ناچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد
 هر چند هاشم بیگ از دولت خواهان راست گو و هوا پرستان رضا جوئی او بوده گفت
 که رفتن بجانب کامران و گذارشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست
 و دنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد از آنجا که امریست ثابت هر که را
 روز ادب به پیش آید عقل او تیره گردد و با آرد ولی نعمتان جرأت نماید و نصیحت
 خیر اندیشان با دشمنه بگوشش هوش در نیارد و ستمتان بخیه و انشوران افسانه
 افسون پندارد بنا بر آن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در

زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره بتنگ آورده بود آمده بمیرزا
 را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که
 حضرت بلقیس مکانی شهر یافو بجیم و ولد ایشان میرزا سحر که از یادگار ناصر
 میرزا بداش شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد و حاکم تته
 ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشنایی جدائی اختیار کرده در آن
 حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عدهی که واقع شد آن بود
 که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون
 بموضع شال رسیدند در بیابان مردم بتی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و
 از دوسه هزار آدمی که درین قافله سیرگردان بودند معدودی جان بشکست برده
 خود را بقندهار رسانیدند *



نمده موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحراسان و عراق و آنچه درین سفر روئے نمود

چون جواد قلم سوانح پیمائی به پنهان قدمی چند زده و سخن را بسر انجام آورد و اکنون
بسر مقصود رفته راه بدر آدمی رود و محلی از احوالی نظیرت انجام سفر خراسان و عراق
که حضرت جهانبانی را روئے نمود بیدرقه عنایت الهی قطع فیانی و طی صیاری و براری
فرمودند گفته آید و آن چنان است که آنحضرت چون بمنتهی ادلی قدم در وادی توکل
نهاد و راه چول پُر خطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف
ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پُر هول ملک هائی بلوح که قافله سالار
را بهر زمان بود بر زمین بودی مشرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده
در لوازم خدمتگاری کوشید و اذان و ادعی مولناک را هسری نموده بولایت گرم
میر آورد و میر عبدالحی که کلان تر آن ولایت بود بملا خطمای نادرست اگر چه
بسعادت ملازمست فائز نه شد اما در لوازم معانداری و آداب خدمتگاری اهتمام
تمام بجای آورد و در آن حدود خواجه جلالی الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت پابا دوست بخشی را پیش او
فرستادند تا راههای سعادت او گشته بملازمست آورد و خواجه این را دولت عظیم شناخته
بملازمست شتافت و هر چه که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را شمار موکب
سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را لوازشش کرم کرده میر سامانی سرکار خاصه را
برای زرین او منووس داشتند و روزی چند در آن سرزمین بوده با دولت خواهانی
که درین یورش اقبال آسمان لازم رکاب معلی بودند نصائح دلیزیه و مواعظ
ارجمندی فرمودند و بے وفائی دنیا و بے اعتیاری سلسله ظاهرا بچندین دلائل
خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلیق را از تگاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی

و مطلب اصلی که طلب از باب همت را سزاوار تواند بود می ساختند و همگی همت بلند
آنحضرت معروف آن بود که چون اسباب تجرد مواد تفرید روز بروز در تزايدست
گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بی همتا پر وازند لیکن مردی
و مروت نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده
سازند و این گروه وفا کیش از ان رگنذر دست از خدمت باز نمی داشتند که چون
ذات کامل که شایان غلیفگی حق است و در انتظام معنوی ظاهر و باطن او وجود
آمدن در اودار و قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت
ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق بنظر با خلق بود
بمقتضای نشاء جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر بیکتای آن دریای انضال
یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بوجه کمال حاصل است با وجود پرداختن گیرد
و از عالم ملک و شهادت استغراق بجز موانع عالم جبروت و لاهوت برنج مستوفی میر
و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم النقص بمقتضای اراده ازلی و قنوت
فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عتقان عزیمت بصوب منقطع
داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته
لوازم محبت و قنوت بتقدیم رساند هر آینه یکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته دل
این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار انزاد بمشرب مروت
بی اختیار باشد بنا برین روز پنجشنبه غره شوال نصد و پنجاه مکتوبی معصوب چولی
بهاده فرستادند باین مضمون که حکم کار فرمایان قضا و قدر که چندین مصارع و حکم
در هر کارے و دیعت نهاده اند بسبب انگیزه آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و
مجمعی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند
نشئه که گذشت از سرما آنچه گذشت چه بدریا چه بکسار چه دشت
آنحضرت می خواستند که روزی چند در ولایت گرم سیری توقف فرمایند میر
عبدالحی گرم سیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری

جمعه کثیر را فرستاده است مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد
 اگر بالکای سیستان و آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر آینه از
 اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موبک عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت
 ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلافت و شقاق منظور داشتند و توقف دران
 ولایت از طریق حزم که راه خرد پور است و در دانسته بسیستان نهضت
 نمودند و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن درمی آید نزول ساخت
 فرمودند احمد سلطان شاملور که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی
 شمرده بآمین نیک بختان ملازمت کرد و بوظایف خدمت گاری و آداب میزبانی
 اقدام نمود و روزی چند دران سرزمین عبرت فرا که جولانگاه شاهسواران عرصه
 اقبال بود بشکار قشقداغ اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان و فائده
 خود را مشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند و از آنجا
 بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات
 خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش بودج اقبال و محل اجلال
 ایشان همراه بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندک
 ازان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند و درین منزل حسین قلی
 میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بیدین والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان
 گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف آنحضرت از در باب مذہب
 و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانیدند که مدتی است در معتقدات شیعه
 و سنی غور کرده می شود و کتب فریقین بمطالع می رسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست
 که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و صواب است و معتقد سنیان آنکه سبت اصحاب
 کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد آنحضرت
 را این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
 ملازمت فرمودند ام چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز

این دولت متقاعد ماند و در اینجا حاجی محمد بایا قشقه و حسن کو که از میرزا عسکری جدا
 شده بموکیب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب
 زمین داور منقطع شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت می رسد و چلمه بیگ حاکم قلعه
 نیست نیز احراز سعادت خدمت می نماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا
 شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف ادلیای دولت خواهد
 درآمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق
 مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولت خواهی و دل سوزی بعرض رسانید
 که یورش عراق بر ذمه همت علیا لازم است این گروه که ازین سفر مانع می آیند
 بغیر از عذر و خدایت عرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در
 خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین کنگاش
 عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط
 قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معالی بوده می خواست که از راه پتس کیلی بدرقه
 باشد آنحضرت را چون سیر بهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن محنت
 شدند چون مکنوب مودت و مشور را خلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت
 آرامی مالک ایران شاه طاسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت
 غیر مترقب شناخته خوش وقت شده خواست که سایه فرهای سعادت همایونی را بر
 فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان
 خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین تقارن شادمانی نوافتنند و
 مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع
 از منه بالوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصوب مقربان خاص ارسال
 داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - **نشر**

همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
 و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکر گزاری و حق شناسی

و تذکار محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام دولایت بلدان
 و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهر که موجب همایونی نزول فرماید شرف
 روزگار این خاندان عالی دانسته اعظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفر
 استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتها ببادشاهانه مشرف گردند و از اسباب
 و اشیای لایقه و اثریه و اطعمه فواکه تازه بتازه منزله منزل مهیا ساخته لائق نظر
 قبول اشرف گردانند و مشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس درسلک
 تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آنگه آن راه و رسم مردمی نظر بران
 دیباچه مروت داشته در تعظیم و تجلیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیّت
 بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت نمایند + +

فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت و نگاه شمس
 للایاله و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی بکلولله فرزند ارجمند ارشد و حاکم
 دار السلطنه هرات و میر دیوان با انواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند
 که مضمون واجب العرض او که درین والا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر
 امارت پناه قرا سلطان شامور وانه ورگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم
 شهریور رسیده و مضامین فرخنده آمین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه
 در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قیاب گوهر دریای سلطنت و کامکاری
 درجه چمن آرامی فرماندهی و جهاننداری و اورا فرور ایوان سلطنت و جلال سر و سرفراز
 جو مبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت
 بادشاه برین و بحرین نیز عالم تاب فلک کامرانی پدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
 قدوه و قبله سلاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواستین شهریار عالی نسب تحت سروری
 پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالی شان سلیمان

تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانیان صاحب تاج و تخت صاحبقران
عالم و اقبال و تخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المود من
عند الله نصیر الدین محمد هایدون بادشاه خلد الله تعالی عزه حسب الامال یوم المال
نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور حضور روی نموده سه

مژده اے پیک صبا کنز خبر مقدم دست خیرت راست بودی همه جا محرم دست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم بنشینم بمراد دل خود بخدم دوست
اقدام بے ملال و توجه آن بادشاه فرشته اقرام را غنیمت عظمی دانسته بدانند که بمشاق
آن خبر نخست ولایت سیر و ارازا ابتدای حمل تو شقان میل بدان امانت پناه مرحمت
فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدینجا فرستد که مال واجبی و وجوہات دیوانی آنجا را
از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر انزو و ضروریات خود صرف
نمایند و بدستورے که در بین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از
مضمون مطاع تخلف ننمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل
و استر رکاب و یراق درخور آن داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن بادشاه
صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلی مع زمین طلا جهت آنحضرت
فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خودشش راس اسپ بدو آسوده خوشترنگ
قوی جنت که لایق سواری آن شہسوار معرکہ دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب
نموده و زمینہاے لاخوردی منقش با عبا یہاے نرباقت و زردوز که لائق اسپان
و سواری آن بادشاه جمہاہ باشد بر بالای اسپان مذکور نہادہ ہر اسپ را بدہ ملازم
خود دادہ روانہ گردانند و کمر خنجر خاصہ شریفہ کہ از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین
آشیانی انار الله برپانہ شاہ با یام بنواب ہمایون مار سپیدہ و بجواہر نفیس لطیف
مکمل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جہت فتح و نصرت و شگون آن بادشاہ سکندر
آمین فرستادہ شد و موازی چہار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی وی زدی مرسل کشت
کہ یک صد و بیست جامہ جہت خاصہ آنحضرت ست تہمت جہت ملازمان رکاب ظفر

انتخاب آن کامیاب و غالیجه محل دو خواجه طلا بابت نمد تکیه کرکی استراطلس و سه
روح قالمین دوازده ورعی کوشکائی خوش قماش و دوازده چادر قرقری سبز
و سفید فرستاده شد بطریق احسن رساند و روزا شریه لذیذ و لطیف سربراه نمود
بانانهای سفید که باروغن و شیر و خمیر کرده باشند درازیانه و نختخاش داشته باشد
کامل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر
ملازمان فردا فردا ارسال می نموده باشد و آنچه آن قرار دهد که فردا در منزل و مقامی
که نزول نمایند امروز چادرهای بصفای لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای اطلس
و محل در کاخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتبت ساخته نصب نماید
که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند
شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و بیرت و تخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مرباهای سیب مشکان شده و هندوانه و انگور و غیره بانانهای سفید بدستوریکه
مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و
گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز با نقد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد
که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مالی جعفر سلطان و فرزندان
و قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند با استقبال فرستند
و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد و اسپان
تو بچاق و تازی مقرر دارد که بکلا زمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ
خوب بهتر نیست و سرو پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین
قرار دهند که چون این امرا بکلازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب
بوسیده یک یک خدمت نمایند که در سرسواری و غیره ناگاه میان ملازمان آنحضرت
گفت و گوی واقع نشود و هیچ وجه از وجه آزردگی بنوکران بادشاه نرسد و در
وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور و در فوج خدمت کنند و نوبت کیشک هر یک
از امرا مذکور که باشد در نزدیکی های محلی که قرار یافته باشد نزد نمایند و دکتک

خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت بادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت
کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین
فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین
دستور بنظر آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد
و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس محلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه
دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار دو سیست طبق طعام الوان
که لائق خوان بادشاهانه باشد در مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از
امرای مذکور در روز مهمانی خود را سه اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصگی باشد
و دیگر سه بامیر معظم محمد بیрам خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص بهر کس
لائق باشد بدهند و نه اسب تمامی از نظر نخست اثر گذارند و ذکر نمایند که کدام اسب
از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر
باشد بگویند که آن حکایت هر چند بدنامست لائق خواهد بود و بد نخواهد نمود و بهر دستور
که مقدر باشد ملازمان رکاب ظفر آفتاب را مسرور دارند و آنچه نهایت غنچوارگی
و یک جیتی باشد بنظر آورند و خاطر آن جماعت را که از گردش روزنامه و بقدر عیار
دارد بدلداری و غنچوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوشنامست مسرور گردانند و این
دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن آنچه لائق باشد از جانب
ما مقرر خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبع نموده باشند
و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بجلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد مجلس
برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا
بدار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت
و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه
یکه از ادبیات کاروان خود را در خدمت فرزند اعزاز شد سعادت باز گذارد که از شهر
و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره

و نگذری و غیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کوکی آن ایالت پناه
آنها همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سائبان و اسباب ضروری از شتر
و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوئے آراسته بنظر سعادت اثر بادشاه درآید و
چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب مأمور
بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد بتزک و قاعده لشکر دارد و
نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت البتاده رخصت مہمانی طلبیده سه روز در آن
منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمان
یزوی و دارائی ہائی مشندی و خانی باشد مخلص سازند و مجموع را بالاپوش مغل بدھند
و پھر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدھند و طعامهای اوان
بدستورے کہ مقرر شدہ سربراہ نمایند و مجلس ملوکانہ بدارند کہ زبانها تحسین آن گویا
باشد و آفرینہا بگوش عالیان رسد و تفصیل لشکر ایشان دادہ روانہ درگاہ
عالی نمایند و مبلغ دو ہزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصہ شریفہ
کہ در دار السلطنت مذکور می رسد باز یافت نمودہ صرت ضروریات نماید و انجہ نہایت
بندگی و خدمت باشد بجان مبت داشتہ بطور آوردند و از منزل مذکور تا شہر
پنجمار روز بیابند ہر روز مہمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید کہ در ہر مہمانی
اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمت گاران کمر خدمت بر میان
بستہ آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکہ این نوع بادشاہ کہ ہدیہ ایست از
ہدایاے الہی مہمان ماشدہ در ملازمت و خدمت انجہ نہایت تردد باشد بجائے
آورند و تفصیل نمایند کہ ہر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت با آنحضرت
پیشتر بجای آورند پسندیدہ تر خواہد بود و چون فردا بشہر خواہند رسید مقسور
دارند کہ امروز درون باغ عید گاہ سیر خیابان چادر ہای درون اطلس قرمزی
میانہ کریاس طیبی و بالائے مشقالی صفہائی کہ درین ایام اہتمام دادہ عرض نمودہ
بود ترتیب دہند و ملاحظہ نمایند کہ ہر جا خاطر خاطر آنحضرت مسرور باشد و در ہر

گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نراست امتیاز داشته باشد رضا جوے بوده در خدمت آنحضرت دست ادب لازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اورد و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه و سرکج و مبهم خاطر اثرت را بمر بانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صبح آن فرزند اغرا شد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سرد پای کرد در نور و پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از سفید ریشان و او یاق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنت مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه تراق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شدند آورد و نیز کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بیان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت و دستگاه رسد میان ایشان یک تیر برتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسب فرود نماید اگر قبول کنند در ساعت باز کرده و فرزند بر خوردار از اسب پیاده ساخته بتجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده و قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه آورد و خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و منزل مذکور

آن فرزند بادشاه را میهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال
 سیصد طبق طعام الوان بطریق ما حضر مجلس بهشت آئین آورند در بین الصلواتین
 یک هزار و دوست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهورست محمد خانی
 و دیگر اطباق چینی و طلا و منقره سر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده
 بمجلس آورند و بعد از آن مراتب لذیذ آنچه ممکن باشد و طلا و دوا و پالوده بکشند
 پس هفت راس اسب لایق در عنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلای
 مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب باقی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید
 بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا
 قاسم قانوقی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف
 مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه
 بادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و
 هر کس که قابل آن مجلس تواند بود و در خدمت او دور و نزدیک بوده باشد که
 بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند
 شگفته داشته باشند و دیگر شتقار و بازو چرخ و یاشه و شاهین و بحری و آنچه
 در سرکار فرزند آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان
 را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان
 مخمل و خارا و تکه و کلابتون و طلا بافت پوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان
 ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق که میم که میراث آبا
 و اجداد دوست بدیشان معاشش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سپرد و سرو پا
 و اسب فراخور هر کس بدید انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقویر پارچه ابریشمی
 از مخمل و اطلس و کنجائی فرنگی دی زوی و تافته شامی که بغایت لطیف باشد و
 سیصد تومان در نقد درسی کیسه با قماش مذکور بکشند و به لشکری بهر نفری سه تومان
 تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزگاه سیر

می فرموده باشند و درین سه روز در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است
تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی
و آیین شیرین بندند و بهر صنعت گری یک از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعقیب
یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انبیا آنست که چون بادشا
آن مرتبوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول بشهری که آن نور چشم عالمیان است
بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین
گوی که در شهر هستند و آورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و
خیابان شهر و صفادادن چار باغ فراغ خاطر و دایه نموده باشد چار چیان را در شهر
و محلات و حدود و مواضع بنزد یک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن
صبح روز چهارم در سیر خیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی
و پلاس فرش انداخته باشند عورات و بیکها بنشینند و چنانکه قاعده آن شهرست
عورات با آئینه و رنده در مقام شیرین کاری و شیرین گوی در آینه و از هر محله
و کوچه صاحبان نمته بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل نباشد تمامی آن
مردم را استقبال فرمایند بعد از آن بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت
در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پیلهی آنحضرت چنانکه سر و گردن
اسب ایشان براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک
می رفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساطین هر چه پرسند جواب دانسته و
سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر و آئینه چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه
که در هنگام سکن خواب هایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق
و خواندن متمیز یافته بود و الحال مشهورست بیابان شاهی نزول ایشان فرمایند
و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلایه مشک خوشبو کنند
که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام و افره های نایب
و چون ایشان بفرارغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید

مہمانی کند کہ مذکور خواهد شد چون ایشان بشہر در آیند ہمان روز عرضہ داشت
 نماید در روانہ درگاہ معلیٰ گرداند و مقرر شد کہ معزالدین حسین کلانتر دار السلطنت
 ہرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید کہ از روزی کہ آن پانصد
 کس استقبال نمایند تا آنروزے کہ بشہر در آیند روزنامچہ متعج نوشتہ بہ ثبت و
 مہر آن ایالت پناہ رساند و جمیع حکایات و روایات بدو نیک کہ در مجلس گذر
 بقلم گرفتہ بدست معتمدان دادہ روانہ درگاہ معلیٰ گرداند کہ بر جمیع اوضاع نواب
 ہمایون مارا اطلاع حاصل شود و مہمانی آن ایالت پناہ بدین دستور کہ طعام و
 حلاوہ و شیر و میوہ سہ ہزار طبق کشیدہ شود و براق ضروری مذکور بدین دستور
 سربراہ نماید اول پنجہ چادر و بیست سائبان و چادر بزرگ الالبتہ کہ بہت فا
 ترتیب نمود عرض کردہ بود و با دوازہ فوج قالی دوازہ درعی و دہ درعی و
 ہفت زوج قالی پنج درعی نہ قطار مایہ و دو بست و پنجہ طبق چینی بزرگ و
 کوچک و دیگر طباق و دیگرہ تمامی یا سرپوش سفید قلعی کردہ پاکیزہ داشتہ
 باشد و قطار استرد و تقوز در مہمانی خود آن ایالت پناہ پیشکش نماید و امرائے
 مذکور را امر شدہ بود کہ مہمانی نمایند بدین طریق کہ طعام و حلاوہ و پالودہ یکہزار
 و پانصد طبق بکشند و سہ اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر کہ آن ایالت پناہ
 اول آنرا دیدہ و پسندیدہ باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و قو شیخ و کر شو
 در ولایت خود مہمانی نمایند و حاکم باختر در جام مہمانی نمایند و حاکم خات و ز شیر و
 زادہ و محلات در محال سرای فرہاد کہ پنج فرسنگ مشہد ست مہمانی نمایند انتہی۔
 چون موکب عالی حضرت جہانبانی جنت آشیانی در نواحی فرہا رسید البچی شاہی
 با فرستادہ حضرت جہانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت معلّم دانستن مقدم گرامی
 و مسرور شدن او بوضوح بیوست آنحضرت را کہ معدن مروت بودند از رفتن عراق
 و دل ہمراہان حقیقت گزین بدست آوردن چادرہ نمائد ناگزیر پای عزیمت در رکاب
 دولت آورده نعزم جزم متوجہ ہرات شدند و در منزل ازین نواحی کہ نزول اجلال

می نمودند یکی از مشاییر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان
بساط اقدس ملازمت می کرد صییت موبک بادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان
آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسمعرائین بهرات
آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاسدان تاتار سلطان و اعیان خراسان
که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موبک عالی بزیارت گاه
نزدیک ست محمد خان با اعیان امرا مثل و بیس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر
فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین که بلائی و سایر اعیان و اهالی بادر اک سعادت
استقبال شتافتند و بر سر پیل مالان که شیرگاه مشهور بهرات ست بدولت رکاب بوس
والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب
تواضع که جوهر بزرگی ست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود
که از پیل مالان تا باغ جهان آرا را بهارا جاروب کرده و آداب زده دارند و
بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات بادشاهی
بمنزل در قرار سید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافت آداب اخلاص و
احترام بنظور رسانید و بآئینه که مامور بودند شاهزاده کاگ و سلطان محمد میرزا و
دیگر امرای عالی قدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شد و قوانین اعزاز و اجلال
بتقدیم رسانیدند و از زیارت گاه تا پیل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرای که سه
چهار فرسخ مسافت ست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی
بودند و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد
غره ذی قعه نموده و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند
محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس
اول صابر تاق که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل
امیر شاهی را خواند که از کان و جود اهل و جد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار تاثیر
خواند مطلعش این ست - **شعر**

سبارک منزل کان خانه را مای چنین باشد هایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
و چون باین بیت رسید - شعرا

زرنج و راحت گیتی مرغیان دل مشو خرم که آئین جهان گاه چنان گاه چنین باشد
حضرت جهانبانی رارقت شد و بغایت متأثر شدند و انعامها در دامن امید او ریختند
چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک
رسیده روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری می فرمودند
محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آنحضرت
زربانشار می کرد و هر روز مقام مشهور سیرگاه عشرت سرائی گار درگاه نشاط پیرای
ضمیر اقدس می شد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زانان و باغ صفیه
را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند و در هر گل زمین معجنات رنگین می داشتند و در همین
ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبداللہ انصاری قدس سره
بیت نیاز فرمودند و تخرید نشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان
صدق نهاد و خوش نهان روزگار و فقلای نامور از صحبت فیض مومنت مستفید
شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاه بهلے عشرت افزای
اهتمام در توجہ بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین روز از جمند
احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجہ
و التفات بادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بکام
رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک
مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آن خود داشت با اکابر سادات
بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد
و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه و علی عا کفیهما التحیته
قائز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت
منوچہ نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با ابالی و موالی

آنجا پیشتر آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید و آنحضرت
 سیرکان فیروزه که در آنحد و دست فرمودند و از آنجا بسیروار و از آنجا بدامغان رسیدند
 و از آنجا ب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن تعبیه کرده اند
 که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا می شود و از شرش
 باد و خاک هوا تاریک می گردد این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانه قادر
 حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیلے چندان است که بحیازت ادراکات
 اقبام و ادبام احاطه آن توان نمود آنگاه از دامغان بیستام توجه ارزانی داشتند
 در روضه مقدسه بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در راه بود و عنان موکب
 منصرف ساخته زیارات فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ
 علاءالدوله سمنانی است قدس سره نزل فرمودند و در سفر و حضر طریق ائمه آنحضرت
 چنان بود که پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل می جستند و بظاہر و باطن از
 طوائف زنده دلان همت می خواستند و منزل بمنزل می رسیدند حکام و اکابر آنجا
 در خدمت کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلال
 هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی رے رسید شاه بعزم بیلاق از
 قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمدند حضرت جہان بانی بدولت و اقبال
 در قزوین که در آن نزدیکی پاس تخت شاه شده بود نزل فرمودند اکابر و اهالی آنجا
 بشرف اقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض متقبت آنحضرت مستفیض گشتند
 روزی چند در آنجا بسیر موطن شریفه و اماکن منبر که آن شهر توقف فرمودند
 و در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود و در ادایل شاه آنجا
 می بودند منزل می داشتند و از آنجا بمرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل
 بقدم مسرت معاودت نمود و از آنجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان
 ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بان حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرای طبقه
 آمده ملازمت کردند بعد از آن بهرام میرزا و شام میرزا برادران گرامی شاه استقبال

نمودند در جمادی الاولی نصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات
قواعد و اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر
و تعظیم و ضوابط تجلیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مسدود
بتذیب نقاشان بار یک بین در بدایع صنعت نقاشی پیدا میضا نموده بودند اول
مجلس آرای آن نگارخانه خاطر قریب با اتفاق حضرت جهانبانی چهره کشا گشت
و محفل بادشاهان انعقاد یافته و بقانون بزرگی و لوازم پرستشهای گرامی بهدم و
همریان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و
انبساط کشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم کونا بادی
در کتاب شنوی که در احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کاملاً
چنین گفته - **شنوی**

دو صاحبقران در یک بزمگاه	قران کرده با هم چو غورشید و ماه
دو نوربصر چشم اقبال را	دو عید مبارک مه و سال را
دو کوب کنز ایشان فلک است زین	بهم در یک غصه چون فرق دین
دو چشم بهسانی بهم همنان	بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعد فلک راست یک بهج جا	دو والا گهر را یک درج جا

شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد
حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شمارا کلید کنج خانه کشور کشانی گردانید
و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی درینولا پیش آمد از نامساعدی
و بی اتفاقی برادران بی اخلاص بوده و شمارا دران اختیار نمود در عالم اسباب
موافقت برادران امری مهتم است که کارها بسته کشاده گردد اکنون ما را برادر خورد
تصور فرموده و مدد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرائط امداد و لوازم
اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشت
آنقدر کمک که در کار باشد سرانجام نمانیم و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک بهدیم و

و بسیار از سخنان حقیقت پیرای که بزرگ شته را نشان بزرگ باشد فرمودند و
چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود همه کار و بار و رسیدن مجلس
غیر کمر می آراستند و زینت افزای صورت و معنی می گشتند و روز بروز در صداقت
و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرای که چنان شاه به بذات خود مبایشر شود چگونه بیان
توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاج و تاجه بافت بر پای می کردند و
خرگاههای منقش و خیمه های معلی چه مقدار نصب می شد گلیمهای ابریشمی و قالینهای
قیمتی آن قدر که نظر کار می کرد در آن سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط می دادند و
چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن تخت و هدایا که امریست ضروری بچه آیین خود توجه
می فرمودند و از اسبان عراقی چیده بازینهای مطلق و مرصع و خبا سیمها و زرین پوشها
فاخر و استرهای بردی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و ماده و با
پوششهای گرامی و چندین شمیر دیگر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نفوذ و قماشها
نقیس و پوشینههای کیش و جلفاوه و بنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس
زربفت و مخمل و تاج و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و
آفتاب و شمعدان زر و نقره مرصع یوایت دلائی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای
مزمین به بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه
یک به یک به نظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا
رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز
جشن عالی بالماس گرا بنها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دوست و پناه لعل بدخشانی
برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بے شائبه تکلف از وقت درآمدن حضرت جهانبانی
مالکای شاهنشاهی تازمان برآمدن بهر اسم و رسم که از سرکار خاصه و منتسبان شاهنشاهی خراج
شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پادشاه شد و از آنجا متوجه سلطانیه شدند
و در آنجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات
قرآن سعدین باغوا و بعضی از اهل فساد و غبار خاطری از جانبین حادث شده بود

آن که در وقت بامتداد نکشید و بنزد لال صفا مصطفی گشت حضرت شاه همه روز اسباب
 مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب می دادند از آنجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر
 صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی
 را رانده در چشمه که ادرا اسحاق بلان گویند که اول منزل بیلان بیلان است شکار
 مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر با هم در شکارگاه در بلده آمین اسپ
 تاغتن و شکار انداختن را اگر دانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا آنجا
 میرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهربار و روشن کوکه و جمعی دیگر از
 معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی
 مثل عبد الله خان استجلو که بدامادی شاه والا شکوه شاه اسماعیل مخصوص بود و
 ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چند
 دیگر نیز بموجب حکم در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هر کس از سپاه
 و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا
 بد بود و در میان شکارگاه دانسته تیر بر روز دو او رخت مهستی بر بست و بملاحظه
 خاطر میرزا کس این سخن را بشاه نه گفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد
 که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد باین بزرگان
 شکار کردند درین منزل بچوگان بازی و قتی اندازی نیز شرطه او اوقات گرامی
 صرف شد و درین روز که بازار قتی گرم بود بهرام بیگ که بخطاب خانی و حاجی محمد
 کویانی بلب سلطان سرفراز شدند و در آخر آن بمجلس طومار و از ده هزار
 سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکک نامزد شده بودند با طومار
 اسباب کار خانها که بهمراهی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند و سامی
 اجله که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است میرزا مراد بداغ خان قاچا
 لاه میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو و له محمد خلیفه سنجاب
 سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلور سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی

باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغانی محمد خدا بنده سلطان حسین قلی شاملو را
 احمد سلطان حاکم سیستان ادبهم میرزا دل دیو میرزا نهمتن میرزا ولد دیو حیدر سلطان
 شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشایخ الیه مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین
 سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیره جهان شاه میرزا مشهور شاه پردی بیگ کجل استجلو
 علی سلطان حلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار - حسن سلطان شاملو
 یادگار سلطان موصول - احمد سلطان الاثنی اعلی استجلو و حسانی ولی سلطان ولد صوفیان
 خلیفه رومو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاجار و سبید قورچی خاصه
 بسامان شایسته نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت
 که آخر منزل بیلاق سرت ست سوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی
 و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند و در عرصه دلگشائی میانه که در
 لطافت هوا مشهور آفاق ست شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
 آوردند بمشایعت مبادرت جست با حسن و جوه و امین آداب بساعت مسعود
 و داغ یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی خجست آشیانی بموجب اقتدا بسنه سینه
 حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند و هودج اقبال
 حضرت مریم مکانی را باخیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار
 روان شد و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
 قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند در خدمت
 یافت بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات
 حضرت جهانبانی بآب پلند رسید شاهزاده عالی قدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت
 نماید و حضرت جهانبانی ادل بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند
 و چون نزدیک بان دیار رسیدند حکام و اکابر تا بسدی که میرزا میرانشاه بر
 بر رودخانه که از دامن سهند تبریزی می آید بسته اند با استقبال آمده غریب با بوس
 در یافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آئین بسته در نظر انحضرت

جلوه داد و لوازم بهائی بتقدیم رسانید و کرک دواتی و چوگان پیاده بازی که در
تبریز معروف و مشهور بود و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود
بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی در گرد آمد و آنحضرت عبارات
عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی ست و سیرگامهای آن شهر
را تماشا فرمودند و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خاکی افلاک و
گذشتگیهای عالم بے ثبات و گسستگیها جهان بمقدار بخاطر خالق مآثر آوردند
و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت بینان بر زبان اقدس راندند
و بعضی از ابیات سلف متواجده گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند.

رباعی

افسوس که سرمایه زکف بیرون شد و ز دست اجل بے جگر با خون شده
کس نام از آن جهان که تا پرسم از او کا حوال مسافران عالم چون شد
لَا قُطْبَ الدِّينِ خَلِجُو بَعْدَ اِي درین بلدة فاخر شرف ملازمت مشرف
گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معالی بود و نادره کار سحر آفرین خواجبه
عبدالصمد شیرین نیر درین مدینه فاصله بملازمت استسلا یافت آن قدردان
بارگاه هوشمندی را بے پسند آمد و اواز عوالت روزگار نتوانست همراهی گزید
و از نوادرات اتفاقات حسنه در تشکون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند
از آنجا که توجه اقدس باضطراب و گره و سائر آلات رسدی درجه کمال داشت
پیگ محمد اخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است گره تفحص نماید
آن ساده لوح گره چند را با بادیاها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول
خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی
بقصبه شناسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالی قدر داشتند با
سایر واکابر و اشرف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته
در اردبیل تشریف داشته از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند و از آنجا بحرزیل رسیدند

و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف
فرمودند و در سبزه دار بار دوی معالی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی
صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقایید دولت و متوجه کابل و قندهار بودند
بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توحیت
بیشکشیها می کردند و مهاینها می کردند درین منزل میر شمس الدین علی سلطان
خدمت شایسته بجای آورده در روز مهانی بند بازان آمده کار پردازها کردند و
چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب
کوشیدند و خدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدند لشکر
شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب سادری که بر سرات
نوشته بودند عبدالفتاح که گیسری را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت
رخت هستی بر بست و از همیں حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب
شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشارت ملازمت مشرف شدند
و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و اگر کتاب درة التاج در میان
آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضیای
آنجا که بملازمت می رسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض می شدند مشغولی حاصل
می شد مولانا محمد سعید عمای که مجمع فصائل بود مکرر بشارت بساط بوس رسید روزی
ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد

شعر

که دل از عشق بتان که خبر می سوزد عشق هر لحظه بداغ دگرم می سوزد
آنچو پردانه بشمع سرو کارست مرا که اگر پیش روم بال دیرم می سوزد
آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند نیکو تصریفی فرمودند که
ع میروم پیش اگر بال دیرم می سوزد

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدۀ اخلاص بجائے آورد و از مشهد بکار
 و انصراف طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند و درین
 حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از آنجا بگرم سیر در و دقایق
 روی نمود میر عبدالحی گرم سیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعاد
 کورنش و عذر جرید تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت
 محروم مانده بود بعرض رسانید و از آنجا که خطا پوشی و عطا پوشی شمه کریمه
 آنحضرت بود معذرتی او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت
 چون سخن باینجا کشید ناگزیر است از آنکه محلی از اعیان که درین غربت ملازم رکاب
 دولت بودند نوشته آید سر حلقه حقیقت گذاران وفا کیش که چون همواره ملازم
 رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواه
 معظم ست که نسبت اصنافی اخوت آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتداء ای حال
 خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفته رفته سفاکی و بیباکی او با فراط کشید
 و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اود یک پسر عادل
 سلطان که از جانب والده از بنایر سلطان حسین میرزا ست اگر چه در او اکل حال
 بو ظایف خدمت اشتغال داشت اما در او آخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد
 کوکی ست او برادر کوکی ست که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
 بود و حاجی محمد در مدانگی تفرّد داشت شاه مکرر اُمی گفت که پادشاهان را این طور
 خدمت گاری باید در روز بقی اندازی او بقی زد و از شاه جلد و گرفت دیگر روشن
 کو که است که کو کلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه با و جواهر سپرده بودند
 در آن و دیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لا جرم چند روز در بند بود و بوسیله غفو خلاصی
 یافت دیگر حسن بیگ ست برادر محرم کو که او با آنکه کو کلتاش کامران میرزا بود اما
 بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم در گذر
 جو ساغزین رحمت شد دیگر خواه مقصود هر دیست او مردی پاک طبیعت پاکبزه

بود با مانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات
 حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت
 داشت و از دود و فرزند سعادت مند ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی
 دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
 چشید دیگر زین خان که بزمی ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علوفهم و
 ادراک و فرط فرزائی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در
 امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم
 حساب و قوت تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موبک عالی از لاهور
 بجانب سند انصاف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب
 مشرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر
 که قوی و حواس او اختلال یافته بود با سلام عبید و الای حضرت شاهنشاهی استعفا
 یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هر دیست که در فن سیاق از سباق فرسان قلمرو
 حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت
 محاسبات موشگافی می کرد حضرت جهانبانی او را چند گاه بخشی حضرت شاهنشاهی
 کرده بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالی رسید و بخطاب خواجه
 جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشیست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
 موصوف بود و پیوسته با اشتغال مهیات دیوانی صنوف بود کار وانی بظهور می آورد
 دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارت گاه هرات مرده ساده ضمیر درست
 جوهر بود او را در بنگال همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها
 بسلامت برآمد و ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باد عثمان
 خاص داشتند و بعد از آن بزمی التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمری دراز در طبقه
 دعاگویان میرزیست دیگر حسن علی ایشاک آقا است در شجاعت و جلالت امتیاز
 داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطه آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت

جهانبانی بود و حرفه نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بیباک
 آن جوان را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی گشتند و چون میان
 حسن علی و او شکریابی بود چنین اشتباه یافت که مگر بسی او این عمل شنيع بوقوع آمده
 باشد باین تقرب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر
 سلطنت شد باستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست یار بیگی ست پسر حسن علی
 مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در مہرات بخدمت گاری
 و جانپاری اہتمام داشت و دیگر اہل ایمان شک آغا ست او از فدائیان درگاہ بود دیگر
 شیخ یوسف جولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد سیوی می گفت مردی دارست
 پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بہلول که خود را از نسل متشاخ ترک می گفت خدمتگار
 شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از ہند و بیات و اضطراب خبری داشت همراه
 قاضی برہان خانی بشرت بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسما و
 یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاہنشاهی اورا بخطاب ترخانی
 سر بلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موحی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی
 جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جالہ بان بود در بدخشان خدمت جالہ بانی
 داشت و در ہندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاہنشاهی میر بحر شد و برکنار
 آب جون منزلی دلکش است و ہما بخا سفینہ عمر بسا عل فنارسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگی
 است از خدمتگاران قدیم این درگاہ بود دیگر سید محمد مکہ است جوان مروان صاحب
 قبضہ بود و در مہرات قبتی او زد دیگر سید محمد قانی ہر دیست در بکر چند روز او را میر عدل
 ساخته بودند از اہل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنہ است در بکر
 آمدہ در لباس فقر ملازمت نمود و بیت دلنش می خواند رفتہ رفتہ داخل الجکیان شدہ
 بود و در عہد دولت ابد قرین حضرت شاہنشاهی اعتبار یافت و در سہرند باغی مطبوع
 ساختہ کہ از توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ کہ پدرش در خراسان ہزارہ بلوچ بودہ
 دیگر ولد امیر حسین و این ہر دو از سعادت مندان خدمت گزین بودند دیگر خواجہ غنبر

ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت
 شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران مروج اقبال حضرت
 مریم مکانی بود دیگر عادت تو شکمچی ست که در سلک ممالک بود و دعوی سیادت می کرد
 و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان
 خدمت گار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حافظ تو شکمچی و ملا بلال کتابدار
 و مهتر تیمور شریعتی و مهتر جوهر آقباچی و مهتر و کیده خراچی و مهتر و اصل و مهتر منبل میرانش
 بودند و دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طباق و دیگر حساب بهادر
 دیگر توکک یا تش نویسنده سعادتمندان قوی طالع که بغرم درست و ثبات پای
 حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و موافقت ابتلای الهی خدمت ولی نعمت
 بیایان رسانند - *شعر*

ندام رفیقان چسرا واپسند که مردان ز خدمت بجای رسند



مراجعت موكب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازه سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و خلال و موطن
دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آخوند و اطراف صیت موكب
عالی اشتها ریافت از محبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچه امید داران شگفتن
گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد - تشهر
فیاض ازل از فیض بے اندازه انداخت زمقدش بشهر آوازه
شد گشت امید نا امیدان خرم شد باغ مراد تا مرادان تازه
میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حالی دگرگون گشت درین هنگام که زمان
آگاهی و نداشت گذاشته بود از سر آغابد سعادت پیش گرفت و خیالات تباہ نمود
راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول یگی را از کابل فرستاد که آن نور
پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستاد چون
بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت بانزد یگان خود کنگاش نمود
جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب
آنست که چون موكب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نو نهال
دولت را با عزاد و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله جمیل این گلدستہ چین
سعادت و اقبال استغفای جرم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لائق دولت آنست
که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن امور
که از شما سرزده است روی آن نموده که حضرت جهانبانی را هیچ وسیله توانید
در یافت آخر میرزا برای صواب نمایی عمل نه کرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان
دیرت و باران روان کابل ساخت همیشه قدسیه آنحضرت بخشتی بانو بیگم شمس الدین

محمد غزنوی که بخطاب آنکه خانی سرافراز بود و ما هم آنکه والده ادبم خان و بیچی
آنکه والده میرزا عزیزه کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت
اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد
ایزدی را میرک می خوانند و همیشه شریفه را بیجه می گفتند چون بقلات رسیدند شب
بخانه هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولت مندی که از تاصیه اقبال آنحضرت
هویدا بود بجز دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحبخانه
جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را
از صاحبخانه شنید فی الحال از اینجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت
و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر
سن مشاهده می فرمودند اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران
صنع الهی بودند از اینکه چون از غزنین کوچ کردند بمنزله که فرود آمده بودند دران
خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی
دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند آنکه با وادایاها قسام مهربانی دل آنحضرت
را خواستند که بدست آرند سودناشت بمیس که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر
نور افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات
احوال و صفات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیل بود ساطع بر نور افزائی
و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزد
اجلال فرمودند میرزا کامران آن نوه مال حد یقه اقبال را بخانه عفت قباب
خانزاده بیگم همیشه حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی فرود آورد و روز دیگر در
باغ شهر آرا مجلس عالی داشت آنحضرت را آنجا دید + +

غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و و بدستگیری بخت نقاره اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرور استین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید
از نظاره پیشانی نوزائی آنحضرت که فردولت و سعادت جاودانی ازان می یافت
از نا مساعدی سعادت دریم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دول
می خواهد و اسباب شکستگی خاطر و بریم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام می دهد
هر چه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین
روز که میرزا جشن داشته برای مباحثات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً
در آنجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و
معمول ست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقاره دول
جهانگیری و کشور کشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم
آرائی بر بام دولت سرسے ایشان بلند آوازه ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق
ناشناس نخواست که بدین منظور آنکه میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگترست و بقوت
ظاهری پیشتر گرفتن نقاره را معطل بشرط زور آزمای کشتی گرفتن داشت که هر که
غالب آید نقاره از او باشد آنحضرت که تا سید یافته ایزدی و تقویت دیده ازلی بودند شکوه
میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از اجتماع
این شرط که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود گردانیده بود خوشحال شده باعث غم افزائی
میرزا گردیدند و بازوی قدرت که بقوت سماوی مویده و مستفصل بود با وجود صغر
سن که امثال این امور دران حالت بسے بدیع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بے محابا
و امن برزده و استین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون بند آوزان و
کشتی گیران استاد در گرفت و گیر در آمده دست بیابان کمر ابراهیم میرزا زده چستان

برداشتند بر زمین زدند که عزیز از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین
بلند شد این اول تقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود که بر سطح قمر غبرا
وزیر قبه سپهر خضر اوقات شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جهت امتحان مال صحت
کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهده این صورت شگون بد گرفته
بجود فرود رفت و هوا خواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای
خجسته فرا گرفتند و آنحضرت تقاره را بزور باروی اقبال گرفته نواختند این صدای
دلکش باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شده بود و فال او
نقش کعبتین بر خلاف مراد نموده نسبت بآن قبله اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشههای
تباه بخاطر راه داد از انجمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر بازگرفتن نشده بود فرمود
که از شیر باز دارند ازین غافل که شیر خوار مرضه عنایت ایزدی و کامیاب قابله تربیت
آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حراست یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعہ بیس

بر مترصدان اخبار و مستبصران سوانح که دیده خبرت کشاده و سرمه عبرت
کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و موکب ایران بگرم سیر
رسید علی سلطان تکلورا بایم جمع از یکجا بجهت تسخیر قلعہ بیس که داخل ولایت گرم سیر و
متعلق بقندھار است تعیین فرمودند شایم جلایر پدیر تیمور جلایر و میرخلع که در انحدود
از جانب میرزا کامران جایگیر دار بودند قلعہ را استحکام دادند و فوج بادشاهی رفته قلعہ را
محاصره نمود در اثنا جنگ تفنگی از بالای قلعہ بعلی سلطان رسید و قالب تپه ساخت
سپاهیان او پسرد وازده او را بجای پدیر کلانی برداشتند در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر

اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته
 فرستادند و بعد از چند گاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته
 چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جای نه رسید متحصنان قلعه فریاد الا مان
 برآورده در تفرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه
 را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی خود
 بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شایم علی و میر خلیج
 ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی
 جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل
 اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانة خود گرفته می خواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی
 از قریبانش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند هر چند حضرت
 جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله
 خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق
 این نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها بی جلوی کرده
 رخصت گویا بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت بی ترک
 بجواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند
 و ضرب زنه را و تو بهارا از بالا سردادند جمعی کثیر از قریبانش و غیر ایشان بیافنا
 رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه
 و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتائی و دلاوران
 قریبانش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هر چند
 جمیل پیگ که از معتدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود
 آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر آسان خواهد شد میرزا
 بسمن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت مارا می دانند سپاه
 آیند منحصر در همین جماعت نخواهد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خود را نگاه داشته

باشد که کار ما بسازد و ما بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را با آمدن
میرزا کامران موقوف می داریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت
اعتضاد و حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتح چینی
که مقدمه فتوحات بے اندازه بود روی داد و دران روز از اهل قلعه بایست
سهرندی که از یکپایه نامی میرزا کامران بود بقتل رسید * *

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چینی فتح روی نمود حضرت
جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بمتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه
مسترت اتنا در روز شنبه هفتم محرم نصد و پنجاه و دو ساعت مسعود که متوجب انظار
تقویم بود بدولت و سعادت با موکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار
رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی
قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلهها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تنقین
شدند و هر روز از جانبین جوماتان نبرد آنه می برآمده کارزاسها می کردند و یکروز
حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه
خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کار پائے
نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه با باد و دست
بسادل با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی می کرد حیدر سلطان بنیزه خواست
کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بطن او رسیدن همان اسماعیل سلطان
جائیکه میرزا کامران بکام فرستاده بود در برج آنچه که در برابر مقابل دست پیش

میرزا عسکری بوده تا شایسته جنگ می کرد با وجود آن قدر مسافت که تشخیص چهر
 ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او نیزه افتاد و عجب نیست که حیدر
 سلطان باشد چه قبل ازین با عبیدالله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر
 سلطان همراه تاخته بودیم و دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس می کنم
 که او باشد بعد از زمانه که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین
 کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمانی اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم
 از همه پیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه
 میرزا کامران بجانب زمین وادریس کوهی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی
 از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود
 میرزا اخته بگی ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعین شدند
 قدری جنگ پیوسته باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیاری
 از مواد استعداد آلات و ادوات حرب و مواشی روایات بدست اولیای دولت
 افتاد و بقدر خسرتی که در آوردن ظفر قرین شده بود به بصره مبدل گشت و رفایست
 در مسکراقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزینا نموده
 کامیاب می شدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار از دست داده در محاصرت
 و اهتمام نمود بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای رادریافت
 که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت بتیان خود پیش میرزا کامران ارسال
 دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بسید نیکو خدمت
 تملانی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بسید
 اتفاق برادران گرامی کارهای شگرت که مکنون ضمیر صواب اندیش ست ظهور
 یابد بنابر این داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکابل روغن
 و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره ها سر راه گرفتند
 آغزهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزاره ها

بے دولت را تا دیب نمودند و بسیاری ازین بے دولتان راه نیستی پیش گرفتند چون
 بیرام خان نزدیک کابل رسید ما بوس و جمعی با استقبال آمدند بیرام خان را بودند
 میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشه صائب او
 چنان رسید که این دو مشهور و دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن مناسب
 نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجائے آورد بسیار دور که آزادانش درست
 و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا
 مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید
 و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی
 و هدایای شاهی را بآیین ستوده در نظر آورد و یا میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین
 صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی
 گرفت و اجازت دیدن میرزا همدال و میرزا سلیمان و یادگار نامیرداد و الخ بیگ
 میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه
 باشد از آنجا بیرام خان اول به بخت پیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت
 شاهنشاهی که جانملے مقدس رونمای او سرزد آنحضرت در باغ مکتب پیش
 حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
 می بودند ما هم بیگم آنکه آنحضرت بود آن نور پرورد الهی را از درون بیرون آورد
 و رسید با آئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادائے امانت نمودند و از میان
 دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایه همراهان را انبساط
 عظیم روی داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلا بخش بصرد
 بصیرت همگان شد شکر پروردگار کار ساز بجا آوردند و از آنجا رخصت یافتند میرزا
 همدال را که در منزل دلداری بیگم والده ماجده خود می بود و بچشم نگاه می داشتند
 دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسب خاصه که میرزا نامزد شده بود
 رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه

مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بوجب فرموده میرزا کامران
ایشان را از آنجا بر آورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرک است
برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را در این باغ دریافت و از عنایت و التفات
پادشاهی و شاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوش وقت ساخت و از آنجا
مرخص شده بجلکه سیاه رنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را
بعفو تقصیرات و محزلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین باغ
میرزا و سایر بزرگان بآیینی که خردمندان را سزد و لایق حرم پیدار باشد یکیک
را پرورش نموده امیدوار مکارم عالی گردانید و آنچه لوازم رسالت از تسلیح
صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بجای آورد میرزا کامران بیرام خان
را یک ماه پیشتر نگاه داشت که نه در خود مقاومت می یافت و نه از بی توقیعی
بصوب خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر در مانده بود تا آنکه
بعد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده
بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست
رفته نصیحت فرمایند و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت جهابانی سپارند
و در باطن آنکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقامت و خصوصیت
ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرر پیش آید و قلعه بدست
اویای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا
عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انحراف داشت و عثمان ارادت
خود را در هواداری میرزا کامران بدست یعنی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام
قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده
و این قلعه در اصل بنایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلع و قمع آن بغایت
مشکل غرض دیوار آن شصت گز است بهادران لشکر منصور اگر چه در عدوم کم بوده اند
اما کوشش و تردد نموده و او مردانگی می دادند چنانچه نزد کمانان در مقام تخریب بودند

و از راه جبروت بادی غیرت می آمدند روزی حضرت جها نبائی صحبتی خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی کشوده و از هر سو سرشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات و لآوینز و تفلهای نشاط افزای گذرازن گرم داشتند از اکسیر سخنان و لادرات نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و رنگ مایگان مردانگی را سرماییه میته بهم می رسید درین اثنا حضرت شایسته های را از کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه سرو جوئبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حدودان بے خبر بداند ایشان تنه راسی را در باره آن گلین سعادت چه خیال و بادله و دهنیم و خاطرے پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بیقرار است دست نیاز کشاده بدعائے بر خور داری و جان درازی آن شجره طیبه مشغول شدند و باین مضمون گره کشای آبله دل گشتند

خدایا تو این گوهر شا هوادر	ز آسب بد گوهران دور دار
ز دریائے دانش با و آب ده	ز خورشید بینش با و تاب ده
بے دور زد بر فلک آفتاب	که این نیر آمد برون از نقاب
بے کرد انجم نظر با سعاد	که این مه ز طلعت بر افکند جعد
بے چرخ زد آسمان بلند	که آفاق زمین نور شد بهر مند
فروغ ازل باد منظور او	مبیناد تار یک دل نور او

و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود را بچہ طالع آن بلند بخت نخست رودگار که لوح محفوظ را اسرار غیبی ست طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا دنا کامی بد خوابان و کج اندیشمائے نارستان ازان دیباچه سعادت معلوم فرمودند و بانسباط سر بر آورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازلین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بیدار آن نور پرورد الهی خوش وقت شویم و بمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده

در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی
می داشت و مژ چلبا هر روز و هر شب تغییر می داد که مبادا جمع از مرچیل خود حرت
یک جہتی در میان انداخته خلل در مبانی نگهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید
و از ملازمان بادشاہی کسی آمدہ ملحق نشد امرای قزلباشیہ از اہتمام خود بازماندہ
در مراجعت و غدغہ مند شدند حضرت جہانبانی این معنی را از روزنامچہ احوال ایشان
خواندہ در گمر فتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اہتمام فرمودند و از ان مورچل کہ مخیم اقبال
بود شبے کوچ کردہ از جانب شہر کہنہ قندھار نزدیک دروازہ رقبہ این مقدار کہ
سنگدستی می رسد و آنجا را چہار دورہ می گویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان
ازین معنی خبردار شدہ دل در گمر فتن قلعه بستند و ہمہ از اطراف برخاستہ پیش آمدند
و دایرہ را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمہ شدہ بنیاد عجز و زاری نمود و ہزاران مضطرب
و بیقراری معروض داشت کہ چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن
ایشان مراہلت دہید کہ بوسیلہ ایشان خاطر جمع کردہ ملازمت توأم کرد و عرضہ
داشت خود را مصحوب میرطاہر برادر خواجہ دوست خواندہ بجلالت اقدس فرستادہ
حضرت جہانبانی کہ سعدن فتوت و مروت بودند ملتئم اورا بوقف قبول جائے
دادہ چند روز ہم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تہ رانی بظاہر روشن عجز پیش گرفتہ
در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و میرام خان آمدند باز از
سرنو آیین مخالفت پیش گرفت ہر چند حضرت مہدی علی سعی فرمودند کہ میرزا عسکری
را از اندیشہ ناصواب بازداشتہ بتقییل عتبہ مقدسہ مشرف سازند چون دماغ
سعادت و ریشان بود و نصائح گرامی بہیچ وجہ در نگرفت و بہمان خشونت و سرکشی
خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت کہ از قلعہ بیرون رفتہ بر آوردن
معلی جہانبانی تشریف آورند بر پیشگاہ خاطر اقدس حضرت جہانبانی ازین ناراستی
میرزا اندازہ ستقاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاہر شد تکیہ بر عنایت الہی کہ
متکفل مہمات ارباب توکل است نمودہ بیشتر در تسخیر قلعه اہتمام فرمودند و دین مسان

انغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بنده دختری سلطان حسین میرزا و شیر افکن بیگ
 ولد قوت بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر بکر و میرزا حسن خان پسران
 میر عبداللہ کہ از سادات بنی مختار سبزدارند و جمع دیگر او کابل رسیده بر منافی طالع
 بیدار اوراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گر بخت آمدن ایشان آن بود کہ
 میرزا کامران انغ میرزا را در قید نگاه می داشت و از عالم احتیاط هر هفته یک کس
 می سپرد چون نوبت شیر افکن رسید او ہم از میرزا ہراس داشت باتفاق انجاء
 انغ میرزا گرفته بدراک و دولت ملازمت دریافت و حضرت جہانبانی این جماعت
 را بحوالہ بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد انغ میرزا شد و قائم حسین
 سلطان اگرچہ ہمراہ اینہا برآمدہ بود اما شبہ راہ گم کردہ در میان ہزارہ افتاد و بعد
 از چند روز غارت زودہ پیادہ و آبلہ پا رسید آنحضرت فرمودند کہ هنوز در اخلاص تو
 نقصانی بود کہ راہ گم کردہ بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از آن دودہ بیگ ہزارہ باخیل
 و شتم خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعہ و آمدن عرایض
 از اکثر امرا و اعیان کہ در کابل بودند انبساط عظیم و آردوے معلی پیدا شد و خبریائے
 کہ متردد خاطر بودند مطمئن شدہ بودند و جہد تمام از سز گرفتند و در تنزل ارکان
 قلعداری اقتاد و پای ثبات از کنگرہ محاطت لغزید ساکنان قلہ روز بروز
 احوال میرزا عسکری نوشتہ از سردیوار قلعہ می برتا فتند کہ کار قلہ نشینان دشوار
 شدہ در گیر و دار خود مردانہ باشند و در قلہ کشائی کمر ہمت محکم بر بندید و دست از
 اہتمام باز نہ اید کہ اہل قلعہ بتنگ آمدہ اند عاقبت کار بجائے رسید کہ اعیان لشکر
 میرزا عسکری یگان یگان از قلعہ خود را بیرون می آمدند و توپچیان و پیادہا از
 بالا می افتادند اول خضر خواجہ خان نزدیک بورچلیکہ مخیم اقبال بود از قلعہ خود را
 انداخت و گریبان مجرب دست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جہانبانی افتاد
 و بعد از آن موید بیگ ریسمان بستہ از قلعہ پایان آمد و بشرت زمین بوس سربند
 شد بعد از آن اسمعیل بیگ کہ از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در ولایت

و کنگاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ برادرزاده قراچه خان و منور بیگ پسر
 نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و دوسه هزاره
 او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روانه شدند که چون کار از انتظام افتاده بود
 میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه پنا
 آبی خواست که خود را بنزاعیه عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگار
 بسربرد صبح آن در آمد و دو تنی خضر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده
 راه گریز اختیار کرده است جمعی بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس
 سنگ پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل می کنند که خضر خان هزاره می گفت که
 چند مرتبه مرد می که بجهت گرفتن من تعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه
 یک جانور خیال کرده دامن مرا می گرفت از ترس دم بخود کردم چون شب در آمد
 من از زیر سنگ برآمده بامن خود شتافتیم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی
 خاطر نشان ظاهر میان شد و بر متحفظان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی
 و اتمام فدیایان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب
 غفلت بیدار شده سراپیمه و مضطرب در پیای رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس
 نمود که قندهار را با ولایای دولت می سپارم مرا راه بدید که بکابل روم حضرت جهانبانی
 جان راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده
 بیگم و با بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گنا جان نمودند و بوسیله استدعای آن
 خلاصه دودمان عصمت رقم عقوبت جریده جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بست
 و نیم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه
 تصرف و عیامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آراست
 صفوت عزت بودند و امرای پختانی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب
 سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر و گداز
 انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بحض عواطف ذاتی و فرط مرام فطری
 قبول شفاعت آن عفت قیاب را از مرام آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم
 صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوف سراواتات التفات و مشغوف جلایل عنایات
 سازند و برین مقدمه اقبال سجد شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر
 از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدۀ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصداد
 یافت بعد از آن محمد خان جلایر و شایم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولاک خان
 توحی تاسی کس را شمشیر و ترکش در گردن کرده بگورنش آوردند ازین مردم مقیم خان
 را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخت در گردن کرده نگاه دارند و از آخر
 روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشداشتند
 و سرگذشتهاے عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گوینده ها و سازنده ها بنغمه
 پردازی رنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
 میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت با ختیام و بلوچیان
 فرستاده بود بحسن احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا
 دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منقص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا
 را نگاهدارند و بگورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جلی
 بخشید شد چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ما بچه رایات فتح شب افروز
 تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت
 حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبان روز بفرمقدم هایونی آن بلده فاخر مور
 و امن و امان بود روز چهارم بموجب کمون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عتایت
 فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار غناب
 واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطافت آشیان استلذاذ و استظلال نمودند
 و در آن منزل دلکشای تفصیل اسباب و اسوال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران
 بود مستصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیارود

بهادران سپاه که رقم تنیدستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح
 قندهار و توجه موکب دالای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا
 متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم
 بخانه خود آورد و بکوتج کلان خود خاتم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور بانکه خان
 را مقید ساخته در جائی نالایق نگاه داشت و از امرای خود کتکاش طلبید که در باب
 میرزا سلیمان چه باید کرد که ملا عبدالحق که بمیرزا نسبت استادی داشت و بابوس
 که در امور ملکی دخل می کرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلا سا نموده بدخشان
 باید داد تا در وقت کار بجار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه بیشتر ازین بچند
 روز میر نظر علی و میر هزار تنیشکائی و تیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را
 گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند
 که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا
 این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را با وزیر یک می سپاریم بنا بر این
 میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بیای منار
 بموضع محوره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد
 کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا
 سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت
 نیک رخصت یافته ام مراجعت لائق نمی دانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان
 را نوشته معصوب یک از مقتدان بساط قرب ارسال دارند تا بوحیب آن عمل نموده آید
 و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان
 و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت
 و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک
 اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده می گشت از میرزایان بغیر از همدال میرزا
 کسی در گداه نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا

را که بچشم نگاه می داشت رخصت داد میرزا هندی که از بد سلوکی او بتنگ آمد بود
 بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای متارگذاشته
 ببدقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدود
 این واقعه سراسیمگی روی نمود و سر رشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و
 صاحبان او کسی که به بودا در منظور داشته راستی نگویید بود اکثر مردم او را دیده
 بصیرت پوشیده و چشم خیرت از مد غفلت پوشیده بود سیل بیداد و طریق رشاد
 نمی دیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس
 امر نداشتند و این از دور ر بگذر بود بعضی را یاری عرض کردن نبود و بعضی از آن
 قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا می کردند و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند چه یقین
 ایشان بود که از خود رای صلاح کار اصلا قبول مشرت او نیست بجز اظهار
 آن آزرده خواهد شد و آزرگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت
 حق دولت خواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش
 را منظور نداشته توقف نکنند و با جمال و امهال بگذرانند که ضرر آن در بال
 بحال همه عاید شود و خسروان این اعمال بر روزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه
 خیانت کنگاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است روی دهد و خال بیداری
 و خوشامد گوئی که نیل به دولتی و بی سعادت است بر رخسار حال و مال ایشان
 نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را اگر در هم کتمان حق و اظهار صدق نملایم
 منافر طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوش وقت بوده
 چنین فیض در نامه انبساط نیکنند که هر چند بحسب ظاهر بر غمیر بنده رگان نشاء
 آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید اگر چه بصورت غلات رای صاحبان راه
 سپرده میشود و لیکن در معنی هم برای دست کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر
 عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و بالفعل می نماید القمه میرزا کامران را اندام
 عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت اقرا غلط بر غلط روی می داد * *

نهفت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد
همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهفت نموده
بالا تر از مقام بابا حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب
مقدمات فتح این یورش بر پیش گاه ضمیر الهام پذیر می تافت و بادولت نوابان
دورین و جان سپار اخلاص منش همواره مطارعه نموده می شد قزلباشیه اکثری
از امتداد مدت سفر و لگیر شده برخاسته بے رخصت رقتند و بعضی بر رخصت ابرامی
جدا شدند بدافع خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالغات
دست تعدی و تجاوز بر رعایا و احشام می کشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار
خود خیال می کردند و ضیع و شریف شهر دادکنان و فریاد زنان بدرگاه معشای
می رسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله مترد بودند که اگر تنبیه ستمگران نمود
آید خاطر شاهی آزرده می شود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست از
زیرستان باز نمی دارند و این معنی موجب سخط الهی می گردد و لیکن چون وقت
مقتضی نبود در مقام حیرت در آمد چاره این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند و چون
یورش کابل مصمم شده بجهت اقامت بعضی از پروکیان سرادق عصمت و نگاه
داشت اشیا و اسباب ضروری منازل چند از بدافع خان خواستند و بزبان صدق
ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر می داشتیم اما جائی که مردم خود
را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم
گزیرے نیست بدافع خان از تا معامله نمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریق اهل دانش
امثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نه کرد و امرای عظام که در

ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گفتن قندهار
 گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبهای شاهی
 فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان
 را بتکلیف مهت و تسکین اقبال می گردانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بخارا
 نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بشیخ کابل توجه فرمایند و چون عهد
 در مساریعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت
 جمال باکمال آن نور حقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از
 برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت می دانستند زمان زمان اهتمام در امضای این
 نیت و استیفای این امنیت بطور می رسید و درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض
 رحمت دوار دحیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت
 بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد و اهل و عیال اسباب و یرتال
 درین کوستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار بترکان
 و گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خود سر که در تخریب مبابی
 ولایت دهم ارکان رفاهیت کمال تهاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نظم
 بندگی بر میان جان بسنه همیشه لازم موکب عالی باشند اتحاف و زبیده از نشاء باوه
 غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول مطاعه ظاهر و باطن خود را بمنجا
 موافق ساخته تقاب بآزمی پیش رو فرو همشته اند لایق دولت آنست که دست
 تقدی ایشان را از دامن احوال غره و مساکین شهر که اولین عطیه ایودی ست
 کوتاه سازند و حاشاکه درین اندیشه صواب است غباری بخاطر شاه رسد و چون از بخارا
 تا کابل مسافت بسیار است و احشام هزاره و قبایل افغان که از سورو ملخ بیشتر
 و خرسنگ این را بهها شده اند خصوصاً با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست
 آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گردانند نخستین کارست و بالفعل بهتر ازین
 محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل عرف و عدل بدیع خان

را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا
 استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل
 بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن
 دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسبات خواهند شمرد و باعث درین باب
 از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره
 کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یک طرف کشتن از سماجت خالی نیست اگر چه ایشان
 از منہج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بے اعتدالی را به بندگان درگاه بخوبی
 نمی گنم چه درین صورت مردم بداع خان ضائع خواهند شد ظهور این معنی در نظر
 ادلی اهل روزگار بدنامست همان بهتر که بوسیله عقل دوراندهیش تدبیرے باید اندیشید
 که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بداع خان فرستادند که چون
 بتجیر کابل می رویم میرزا عسکری را در قندهار مقیم نگاه دارند تا خاطر ازو جمع
 باشد مشاراً الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران
 کار دیده و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان
 وقت یافته بیایه مردی همت و دستگیری جلالت بقلعه در آیند میرام خان و
 جمعی دیگر بطرف دروازه کندگان مقرر شد و بالغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب
 دروازه ماشور معین گشتند و موبد بیگ و جمعی بحدود دروازه نو جای یافتند و این
 شیران پیشه شجاعت شباسب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف
 صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقاً شترے چند
 حلف بار درون قلعه می رفتند خود را در پناه شتران در آوردند و شیر مردان ناگهانی خود
 را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد جواب
 داد که بموجب فرموده بداع خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه
 داریم این حرف فائده نکرده و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بشمشیر
 قلم کرده چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که دران نزدیکی بودند

بجنگ پیش می آمدند و بقتل می رسیدند و بیرامخان از دروازه کندکان خود را درون
 انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک
 متحصن شدند و نیروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کندکان بدولت و اقبال
 درآمده برج انچه صعود فرمودند و آن شهر سعادت آئین بغرور و دعای مہبط امن
 و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد
 خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بدایع خان بوسیله حیدر
 سلطان آمده سجدہ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت او را محفوف
 مکارم خسروانہ فرموده رخصت دادند و شہر را بہ بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب
 بشاہ نوشتند کہ چون بدایع خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندھار
 را ازو گرفته بہ بیرام خان سپردیم تعلق بشاہ دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر
 جان بخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته فرار نموده بعد از چند روز اقلانہ آمده
 خبر کرد کہ میرزا در خانہ من ست کس تعین شود کہ او را بطریقہ کہ از من نداند
 گرفته آورد حضرت جهانبانی شاہ میرزا و خواجہ عنبرناظر را تعین فرمودند فرستادہا
 او را از خانہ ہمان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاہ معالی آوردند و آن حضرت
 بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
 کہ در باب کافہ برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشتہ
 از جرائم و زلات او بتازگی درگذرانند و او را بندیم کہ کلتاش کہ از معتمدان خاص
 بود سپردند و ولایت قندھار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت پستری
 بالغ میرزا مقرر شدند و پرگنات لہور و وجہ علوفہ حاجی محمد اختصاص یافت و
 زمین داور با سملیل بیگ و قلات بشیر افکن و شال بجیر سلطان مکرمت فرمودند
 و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجہ جلال الدین محمود را کہ در
 شہر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیرانند و چون خاطر
 اقدس از انتظام مہام قندھار فراغ یافت و از مآثر صواب دیدہ بادشاهی تقدیر

موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود بود ج عزت مریم مکانی
 را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوض
 نامتناهی و نعمت غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود سوداگران
 سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال
 از وجبات حال می یافت کلاتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان
 ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بیای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند
 اشدر رضا داریم و سرمایه سعادت خود می دانیم نه دولت ماکه باین مقدار
 امداد خود را از زمره دولت خواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهان بانی
 این معنی را از مویدات آسمانی و مواید غیبی تصور کردند و التماس ایشان را
 پذیرفته قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دل خواه فروشندگان تمسکات
 ایتاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوهی که نزدیک
 بابا حسن ابدال است برآمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افکن و حیدر محمد
 اخته بیگی فرمودند که اول بجست اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن
 بمائے امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند و لهائے سوداگر و سپاهی معذور
 و مرفه شده ده بیگ هزاره چون می خواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز
 گردد بجانب قلعه پتری که حشم او آنجا بود شب راه سر کرده برد و چون موکب
 عالی در آن حوالی رسید کلاتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیش کش
 آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی انگهائے دل کشا
 داشت چند روز بهت نزہت خاطر و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت
 محمد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و بر حمت
 جایدیو ستمد آنحضرت قواعد عزاداری بجائے آورده تمسک بحبل المتین صبر
 که شان عالی نشان کار آگاه و نشان والا و نشان خبرت سرشت ست نموده
 بهت تدوین روح آن مخدیره مکرمه خبرات و سبرات چنانچه لائق خانواده سلطنت

تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا بر تهمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکونج
متوجه دارا السلطنه کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآئین عبودیت و
حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مرام جمعی نواز شها
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و مقدمه آمدن
بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه اختلاف
و امتزاج هوادرین راه بیماری در بادر اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر
شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد داشت
و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اثر رسانید که مناسب دولت آنست که درین
زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار و سامان و سرانجام
لشکر نموده بتیخر کابل عنان عزیت معطوف دارند آنحضرت در مواجبه چیز نفروند
و چون مجلس باخر رسید زبانی بوسیله می رسید بر که گفته فرستادند که با وجود آنکه از
آمدن شما و جدا شدن یادگار تا صریح خبر دار نمودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت
کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجست
محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آخود در ایشمار
از رانی داشتیم این زمستان را در آنجا بآسایش بگذرانید و چون عقد کابل مفتوح
شود بلازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر
نمود و آنحضرت بعزمت درست و امید و ااثق قدم در راه نهاده دل برکشایش
کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق آق
سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده بآستان بوس سر بلند شد و
استنجاری جرائم بابوس نمود و بدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یوت
شیخ علی که در نواحی نغان دار قندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران
از استماع توجیه رایات جهان کنشاسرا سیمه شده قاسم برلاس را با جمیع پیشتر روانه
ساخت و قاسم مخلص تربت را که میرانش میرزا بود فرمود که تو پنجاه بیکله و دوی که

نزدیک خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل
 بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مباحی قاعه بغرور و غفلت
 از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و
 تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع یکنه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه
 معظم و حاجی محمد خان و شیر افکن از مسکرا اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبرد ی
 شایسته نموده و بتأیید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت
 نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب
 التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موبد اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در
 فوادی ارتقدی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه
 پردی خان که گردیز و بنگش و تغز با و متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای
 آوردند و ستمال عنایات بکیران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه
 کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروان
 سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدو
 سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند درین
 میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تغزیت پدر بودند برگزیده
 مشمول مراحم ساختند و بعد از دمانی قراج خان آمده سعادت زمین بوس دریافت
 میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش او بار خود را مطالعه
 نموده خواجه خاندان محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استغفای جرائم خود بملازمت
 اقدس فرستاد و بعضی ملتزمات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کرده راه مفصل
 میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نموده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند
 آنحضرت ملتزمات او را بادر اک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات
 را از لوازم آن گردانیده خواجها را با احترام رخصت دادند و خود از روی مروت
 و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را عرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی

در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاه شب می برد
 که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را
 تاریک ساخت از تیرگی رائے و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار
 نداده یسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل
 حرم همراه گرفته از راه یعنی حصار روانه غزنین رویه شد و چون فرسار نمودن او
 بمساح علیہ رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از مستدان بکابل فرستادند
 که در آنجا بوده نگذارند که بسیاهی و رعیت آسیبی نہ رسد و همه را مستمال عنایت
 بادشاهی سازند و میرزا هندیال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند
 و خود به معنای نصرت و همگامی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت
 مسعود کوس زنان دولت کوه که اقبال بلند آوازه کردند و کوه داران نصرت
 کوه حشمت را بسپهر کوه کب رساندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلای موافق شب
 چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نصد و پنجاه و دو بتایید آسمانی فتح کابل که مقدم
 فتوحات بے اندازه است روی داد و اسیاب شادمانی و کامگاری برد لہای
 خلایق کشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل
 را بمقدم دولت پیر تو سر بلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته
 دیگرے این مصرع عربی جنگ گرفت ملک کابل از دے ۛ چون بیامن آثار
 ذات قدسی سات حضرت شایه نشانی ابواب و مسرت و شادمانی کشاده گشت و
 اساس دولت بتا زگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را ہریت میرزا کامران و فتح
 کابل در نظر نیامده منتظر قدم برکات التزام حضرت شایه نشانی بودند تا آنکہ
 در زمان مسعود وقت محمود آن جهان آگاہی را کہ در آن زمان بحساب مدت
 عنصری دو سال و دو ماه و ہشت روزہ بودند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی
 آوردند و آنحضرت بیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط
 صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونہال بوستان اقبال و

در یافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این نخست دولت
 و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزه کار خواص و عوام
 کشادند صبح آن روزه جهان افروز حضرت جهان بینی بر سر یراقبال و کامرانی ممکن
 گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم
 کورنش گرفتند و طوائف خلایق بشرت زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست
 تمنا بدریوزه دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتب
 کبریا در خواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام
 زمستان بالای ارک آسائش پذیر بوده در رضای خالق و دلا سائے خلایق
 کوشیدند و از وقایعی که در آن نزدیکی ساختح صدر حلت یونس علی و موی بیگ
 بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و در همین بسامع علیه
 رسید که خواجه معظم بیگ با اتفاق مقدم بیگ می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا
 کامران برساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر
 اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند ۛ ۛ

آرائش جشن دولت پیرای خنده سور حضرت شاهنشاهی و آئین لیستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت از ان نوهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه هست آنست که
 تقرب انگیزه بنگار بخشش گرم سازند و بردشی که از خشم آلودگان عرصه امکان
 محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بردارها

ماندن ست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی
وزیده و گلستان مقصود از سرفراز شگفت مراسم ختنه آن نو باده حدیقه اقبال و
تازه نهال انجیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشایش عالمیان
افروزند اوایل بهار جهان افروز که روح بنیاتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق
در پرواز به شمع

بنفشه سر بر آورد از لب جوئے زمین بست از ریاحین غنیمت کوئے
نسیم صبح گاه از مشک بوئے هزاران نافه در برداشت گوئے
به ارته باغ که بقایت دلکش و دل کشاست نزول دولت فرمودند و بخت
مزید گردآوری دلهاکه در معنی شکرگزاری حضرت مولی ست اسباب عیش عشرت
کشودند و آئین کیکاؤسی و کبیریادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگسان
به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب هزار آئین بندند و امرا و اعیان
شهر چار باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بستند در لوازم این
کار اهتمام نمودند و کلاتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی میل
بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوائف محرفه در آرایش دکان و گرمی بازار
نهایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آبخندان آئین بندی شد که وصف
آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهان بنیاتی هر روز تشریف آورده بزم آرای
شادمانی می شدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف اتیاز
می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قزاق خان و صاحب بیگ و بعضی
دیگر از مختصان درگاه که با آوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقند هادرخصت
یافته بودند کامیاب دولت شده وقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت
مهر علی موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهان بنیاتی را بخاطر عاطر رسید
که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صفر سن با هزاران لمعان فیر الهی از
ناصیه احوال متکالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سراوقات عفت

جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکان
 عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی
 حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و
 بحکم معالی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات درآمده بے تشخیص و تعین
 بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخش پادشاهی
 بران رفت که آن نور حدقه سلطنت والده ماحده خود را از میان چندین گروه
 عفاف بشناسد آنحضرت بتور الهی بے مزاحمت سهو و خطا و بے کلفت التباس
 داشتگاه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کف والده مقدسه خویش
 و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهده این امر شگرت
 که حیرت فزای عقول و افهام ظاهربینان تنگنا عادت بود غریب از حاضران
 بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و انجوبه کارگاه تقدیر
 گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در
 صغیر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی است که بوسیله
 این نو باده چمن اقبال از مکن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری چونند
 ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی گردد
 و چون تامل کنند بعد راجه گنجایش که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبداء
 حاصل است و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک
 درج بدرجه صورت پذیرد نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و
 کثرت غفلت را در پیرامون آه راه نیست جلوه نماید و در بیان عالم اسرار مخفی
 نیست که این صاحب فطرت عالی اگر چه در نشاء عنصری و مواد بیولانی مولود
 نداشت اما از بدو فطرت و اصل بیدای آبا و امهات اثر تولید اویند و او در
 مسالک معنی و مکامن باطن ابوالاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار و موز
 آسمانی بودند بیدار بود که چمن پیرایه جهان هستی این نو نهال بهارستان وجود

وجود را برلے دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولاً بجہت گرد آوری پراگندگیهای
 روزگار ثانیاً بعرصہ ظهور آورده است و باجملہ درلباس رسم ختنہ سور آداب
 شکرگزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رساندن گرفتند ہر روز بردشی تازہ
 و آئین شایستہ جشن بادشاہانہ آراستہ سپاس جہان آرای جان آفرین بجا
 آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیدہ از مواہب عام
 بادشاہی بکامیاب سعادت می شدند از ان جملہ یار و کارنامہ میرزا شرف الدین بوس
 دریافت و محلی از حال او آنست کہ در مبادی طلوع رایات اقبال بعد و قدھا
 از میرزا کامران جدا شد چنانچہ نگاشتہ آمد بعد خشان رفت و از انجا کارے
 ساختہ متوجہ طازمت حضرت جہانبانی شد و قتیکہ بکب عالی از قندھار متوجہ
 تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شدید روزگار بقندھار رسید بیرمخان در
 آداب مہمانداری بذل جہد نمود و از انجا بموجب حکم عالی در ان ایام نشاط افزا
 باسلام عتبہ قدسیہ حضرت جہانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود
 و بسعادت بساط بوس حضرت شایستہای نشاط تازہ گرفتہ با نظار عنایت
 دولت پذیر گشت و درین آئین عشرت آئین کہ ہنگام آرایش بہار عیش و
 عشرت دادن پیرایش مدیقہ دولت و اقبال بود در ساعتی کہ کوکب بانظر
 سعد بر جہانیان افاضہ نور می کردند مجلس نہال پیرایہ گلستان الہی یعنی ختنہ
 سوری حضرت شایستہای بہراران نشاط و شادمانی بنظور پیوست اسباب
 کامروائی عالیشان آمادہ شدہ ابواب سعادت و اقبال بر بزرگاران کشادہ گشت
 خرد و بزرگ ممالک از مواہب خسروانی بہرہ مند شدند و وضع و شریف اکثافت از
 مکارم پادشاہی خوش دل و خوش وقت گشتند کھفتہای روزگار بافت انجانبہ
 و تفرقہای عالم بحیبت خواطر بدل شد امرا ساچنہا بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات
 گرامی سرفراز شدند و در عین آئین بندگی آنحضرت بحیث تنشیط خواطر و التیام
 قلوب کہ رکن اعظم ملک متانی و فرمانروائیت متوجہ خواجہ ربگ روان شد و

شاد مایهها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امر با یکدیگر کشتی گیرند
 و خود بدولت و اقبال بیزان نظر بمرسان را در زور جدا می فرمودند و آنحضرت
 بامام فلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندیال و یادگار ناصر میرزا با هم نواز م کشتی
 بجا آوردند و بعد ازان بسیر از غوان زار بخواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته
 داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرانی جشن
 عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت
 بجا گیر بای مناسب حال هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافق
 هر فریق شرف امتیاز بخشیدند ازان جمله غزنی و آنحدود بمیرزا هندیال و زمین داور
 و پتری آنحدود و بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع مستحسان آستان عبودیت را
 فراخور حالت و رتبت بموجب و مواهب کامیاب فرموده سر بر آرای ملک صورت
 و معنی شدند و طوائف آنام در سایه افاضه رافت مرقه الحال شده بمنشی باطنیان
 گشتند و از جمله قضایا که درین آیین بندی چهره کشا گشت آمدن اعیان شاه
 والا قدر شاه طماسپ بود بمبار کبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و
 سرگروه آنها دلد بیگ بود و آنحضرت او را بحواطف خسروانی نوازش فرمودند و دیگر
 رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معالی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرض
 داشت و پیشکش و میرزا آنچه در فیامدن خود معروض داشته بغیر قبول مقرون شده
 و حکم قضا جریان برآمدن او صادر گشت که طریق یکبهیتی و اخلاص خود را در توجه
 بسعادت ملازمت منحصر دارند و از جمله وقایعی که متصل بانقضای ایام آیین بندی
 وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری و
 حقیقت و رزی ممتاز بود و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقا
 داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانخوس دریافت و مشمول عواطف
 خسروانه شد و دوکی را باو مکرمت فرمودند و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان
 طوائف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطافت

ساخته ولایت شال و مستناید عنایت فرمودند و این واردان را کاروا ساختند
 بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا مزاج وحشت بر طبیعت این روستا
 پدید آوردان مستولی شد و آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله
 سواکنی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت
 و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد
 و از روی مکابره پیر جاده بد و روی و عناد ایستاد و برگشت سیه بختان که عمده
 آنها مظفر کو که میرزا عسکری بود گوشه داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد
 چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مجربان صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص
 عبدالجبار شیخ که از یکپایه معتبر بود و از کربت درین کنش که مور مفاسد بود
 محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض داشت
 خاطر قدسی مآثر حضرت جہان بنانی جنت آشیانی بر آشفست مظفر کو که را گرفته بیاسا
 رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبید و بزبان قزاق خان سخنان عتاب آمیز گفتند
 فرستادند محصلش آنکه مارا گمان آن بود که در نیم رتبه بتازگی از عطایم جرایم تو گذشته
 بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی
 کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازه می باشد میرزا سرخجالت پیش انداخته
 گاه بسکوت و گاه بانکار و تجاہل عارف می گذرانید آنحضرت بعد از
 مخاطبات حسابی و معایت بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را
 مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک محل که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند
 و از جمله وقایع که در آن ایام حادث شد فوت پختائی سلطان ست که جوانی بود
 از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت
 جہان بنانی ملحوظ و حسن التفات منظور پدید و شد و این جهان را بر خاطر اقدس
 بنایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقار خاصه ذات واجب و قنار
 لازم دولت ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بامن رضا و

تسلیم اقبال فرمودند میرامانی در تارتخ او گفته - نشعر
 سلطان چیتی بود گل گلشن خوبی ناگ ابلش سوسه جان را منون شد
 در موسم گل عسرم سفر کرد این باغ دله از غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
 تارتخ دے از بلبل ماتم زده بستم در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتشیخ بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه در آن ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سراز فرمان برداری
 پیچیده اندیشه سروری در سرش می دهد و ازین خیال باطل برنج اندرست برع
 ز به تصور باطل ز به خیال محال

بنابر آنحضرت جهانبانی اوایل نهضت و پیچاده سه عنان عزیت بصوب بدخشان
 منقطع فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خواست و اندرآب
 که در تصرف میرزا بود و یکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند و میرزا در
 تصرف خویش در آورده چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمی رسید
 آنحضرت می خواستند که قند و زود آن خود در این تغییر داده یکی از ملازمان عالی
 جایگیر نمایند و بر آنچه آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده
 بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند و روجه جایگیر و نیز
 توسع واقع شود لیکن بجیت مراعات احوال او قند و زبحال خود گذاشته بودند
 میرزا از معامله نا فهمی از دلی لغت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و
 خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطلاق نایره مخالفت میرزا

معمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنه کابل در کف حفظ الهی سپردند
 در ساعت مختار برآمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت
 فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا
 اندیشه داشتند چون موکب همایون با تنگ قزباغ نزول اقبال فرمودند را س
 جهان آرای بران قرار گرفت که با وجود یادگار ناصر میرزا را از شنگج بستی خلاص بخشید
 دولت را در مستقر امن و امان جاس و دهند که فقیله فتنه و شراره او نزدیک است
 که دو دمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل با و مغرض بود انضامی قهرمان
 این مصلحت با و مرجوع شد مشارالیه را از کمال سادگی و ظاهری بر زبان رفت
 که من هرگز کنشک را نگشته ام میرزا را چون تو انم بقتل رسانید آنحضرت از ساده
 لوحی در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بحد قاسم موحی رجوع فرمودند و او
 در شب بچله کمان فدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شیر میرزا جمع گشت
 بدرقه توفیق الهی کوچ بکوتج متوجه بدخشانان شدند و چون رایات نصرت بحدود
 اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابی محکم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی
 تحت نافرجام خود بزم جنگ قدم پیش نهاد و موضع تیرگران که از مواضع اندراب
 فرود آمده در صفت آرائی اتمام نمود چون این خبر بمساح علیه رسید پیشتر از آنکه
 خود سوار دولت شود هندال میرزا و قزاجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران
 کار کرده را پیش فرستادند و در میان فوج پاوشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست
 و میرزا سلیمان خدقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راخ بوده میرزا بیگ
 بر لاس با جمعی از نیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری می داد میرزا
 هندال و قزاجه خان و حاجی محمد خان چپقشهای نمایان کردند و حاجی معظم و بهادر خان
 را تیرور رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قزاجین و احمد بیگ
 و دو خان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه امچی درین یورش در
 ملازمان درگاه معالی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ

از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمایان کار
 آگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد نواق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان
 و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان
 و شاه قلی نارنجی تکیه بر قنارج غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند پیای مودی
 عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصوف
 غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیابوده راه
 گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده هزاران سراسیمگی پریشان شد از هر
 طرف دلاوران میدان کار و هزیران بیشه کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت
 آوردند و حضرت جها نباری هنوز بر یاد پای جلالت سوار نشده بودند که طنطنه
 فتح و نصرت بگوشش بوشش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارک بادی کشتود میرزا
 سلیمان را پای ثبات بر جانماند و از راه ناری و آشکمش متوجه نشکی خواست شد
 و توکک طالقانی و میرزا بیگ برلاس دادس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان
 بود از میرزا سلیمان جدا شده باستانه بوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از
 بهادران را بگر فتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند
 اسپ بدخشی در اوان بدست شیردلان سرکه اقتاد و آنحضرت بآئین بزرگی
 از راه کتل شاشان بدره خواست در آمدند میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی
 پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزوما
 فوج فوج آمده احرار دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر
 مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش
 روز در خواست عشرت میرای گشته کا بخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کبک
 و ماهی فرموده متوجه در شک شدند و دران حدود شکار کنجشک بدام که مخصوص
 آنجاست کردند و از آنجا بجلا و کان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا بکشم
 مورد و موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از

آب آموی گذشته با چندی در آن حدود سرگردان بود و از سواجی که در کشم واقع
 شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار
 نموده بلامست حضرت جهانبانی آمده بود ظاهر از و حرف نامناسب نسبت بشاه
 سرزده بود و نمان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب
 معالی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخبر و رسیده گودنش زدند آنحضرت را
 ازین خود سری ناپسند آمده آنها را گیرانند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی
 سلطان مهر دار رقم عفو بر خط خطایلی ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان
 خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت
 فرمودند و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت نعم خان را به تحصیل
 نخست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان
 آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهمام بدخشان و آسودگی سپاه
 و رعیت قشلاق در قلعه طغر واقع شود باین عزیمت صاحب متوجه آنحدود شدند
 چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه طغرست نزول احوال شد مزاج صحت
 امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منقرض شده باین تقریب دو ماه در آن
 منزل اقامت روی داد در میادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد
 و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت و مردم بحال جاگیر
 خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتار و میرزا هندال از محال خود باندیشه ناصواب
 باتفاق امری دیگر برآمده تا سرآب کوکجه رسید هوا خواهان میرزا سلیمان جابجا
 سر برداشتند قزاق خان باتفاق جمعی از یک جهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه
 زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته در خرگاه خود
 در آورد و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیارداری اتمام نموده
 و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمی رفت روز پنجم
 که غنفران صحت بود افاق روی نمود میرزا که بگورنش درون آمد چون نظر

آنحضرت برواقتاد میرا مضطربها در مقام فدا ساختن خود بشکرانه صحت بظهور آورد.
 آنحضرت فرمودند که میر خدای مرا بخشید میرزا بر همدگی روزگار و استقامت قزاق خان
 شمه بر من اشرف رسانید آنحضرت قزاق خان را طلب داشته مرجمتها فرمودند و از
 شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند در همان لحظه مشور عنایت بنام
 دولت پیرای آن تازه نهال جو بار سلطنت و سروین تو بهار اقبال یعنی حضرت
 شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته معصوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
 خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشرافی مادر آن نور پور و او آهی شود
 و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه
 افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید
 و از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام
 و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب فرو نشست میرزا همدال مراجعت
 نمود و بجای خود شتافت و هر کس بجایگیر خود معاودت نمود و از سوانح که درین سال
 واقع شد گذشته شدن خواجه سلطان محمد رشید لیست که منصب وزارت داشت
 و محلی ازین ساخته آنکه خواجه معظم با اتفاق جمعی از اودباشان که دماغ خردایشان
 پریشان بود و سخنان تعصب نشان مذہب و ملت بد مذہبان ناقص اندیشه
 و تیره خردان سفاکت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمشاقات لفظی در
 پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف خبری ده نهال فهم
 و ادراک ایشان را از بار معرفت ثمری در میان آورده بے دیاختی را تعصب دین
 امکا شته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده
 در وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی بشریت و افسوس اقطار داد و از
 قهرمان پاوشاهی که انمود حبیبست از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد
 و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتند آن بے اعتدال متعین شدند و فرما
 قضا اجرا بمقتضایان مہمات ممالک که مفر آن بدختران بود صادر شد محمد علی طغائی

و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در آنجا
 مهات کابل اتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و
 همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شایخدان آثار صحت بر مزاج
 و حاج حضرت جهانبانی ظاهر در محف محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه
 نظیر شد مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بمعلی حضرت شاهنشاهی نامزد
 و جدا در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزاغ بیگ اختصاص داشته از
 جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم
 رسانید و چون بقلعه نظیر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس
 با اعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایہ عیش و عشرت بدست
 آرزوی جهانیان درآمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات
 در آن منزل صحت فزا بوده کامروائی و داد بخشی فرمودند و از آنجا شیر افکن دلد
 قوج بیگ را کامرو و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط
 التفات بر زبان اقدس رانند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد
 نمود غور بند اضافه جائی گیر تو خواهد شد و آنحضرت بشکار تشقاول که بزبان بدخشان
 شکار خصلم گویند انبساط می فرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت بدخشان
 در تمام توران زمین خلل پذیرفت و از بکیه با جمعی جمع شده اندیشه مند بودند
 و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود *

پرده کشائی اسرار حکمت در گردنفتن این گنجین میرزا کا مران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادت مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را
بر فراز مسند فرمانروائی جهانیان جاوید و بر سر پیکار آرائی متمکن ساخته زمام قلوب
عالمیان بقبضه قدرتش سپارد و جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که
بجهت او آماده عالم غیب است در مبادی احوال آن دولتند را مورد انواع تجارب
محسوس و مطرح تواریخ اصناف فواید گردانند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود
اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه برواقیان کهن نامها
پاستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است و چون ذات قدسی دارد
این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شامشای بمقتضای سرنوشت
ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانایست و ایزد جهان آرای بے منت تعلیم
فردای از افراد انسانی استاد و انادل و روشن ضمیر و ورعین آفریده است ظهور
این حوادث بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت
سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسماء متضاده
بمقتضای کمال پرده کشائی داشت لهذا سوره این وقایع در عنفوان صغر سن
بنظور آمد که در آن وقت خاطر قدسی آثار از دریافت نالایم فراغ داشت و از
ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر پوشندگان عبرت گزین واضح می گردد که نظر ظاهر
بنیان را این سواخ از افاضات تعلیم و اصنافات تعلیم است و در دیده بصیرت
حقیقت شناسان از قسم اشتراقات لازمه ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از در ماندگان
درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخای بلا بکامش ریزند پیشتر چنین شکوه
در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی می گردانند و منظر

اقسام بیداد و ستم می سازند تا در عذاب مخلد و نکال موید اندازند و این تما
 حال میرزا کامران ست که باولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و
 ابد برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال و
 عرض و ناموس چندین بند بائی خدا را در معرض تلف می آرد و مجلاً درین هنگام مرگ
 که وسعت آباد و خاطر با نوح خرمی و خوشحالی و اصناف بیغی و قاسغ بالی بستان
 سرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه
 بی اعتدالی گرد فتنه انگیزه است و ناگهان بر سردار السلطنه کابل ریخته و آنرا
 در تصرف خود آورده و شیرانگن تا عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است
 خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رگه در حضرت شاهنشاهی و دوم از
 جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع و دایع جهان آفرینند و در نظر عدالت
 ترتیب اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبه
 بران بر همزده گشت و همت آسمانی تهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته
 در سرانجام این یورش ابراهیم لایق بظهور آوردند و راقم این شکر فغانه ابو الفضل
 بحجت استیعای بیان حالات و استقصای تفصیل سولخ صرف عنان قلم
 از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب غرض می شتابد بنا بر این محله بطریق
 جمله معترضه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصور این
 حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر
 کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت
 شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج و جوق و جوق جوق بدرگاه والا سر
 تسلیم انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت و اطاعت
 منحرف گشته و درین اضطراب و اضطراب سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت
 و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده قرار نمود میرزا همدان و مصاحب بیگ
 و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از

میرزا پدید نشد و گردی از راه او برخاست متعاقبان بوجوب اقبال امر عالی مرتبت
 نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهابی
 و موالی آن دیار را بخت یادری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواہش را برود
 نکشودند هر چند میرزا تزلزل کرد بجای نرسید از آنجا بجای خضر خان هزاره شتافت
 خضر خان آداب و رسوم میهمانی بجا آورد میرزا را بہ پتری آورد و از آنجا بزین
 داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفہ در زمین داور بود قلعه را استحکام داده
 جنگهای مرءاء کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیہ رسید
 غزنین را بمیرزا ہندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آنجا خود را بمیرزا الخ مقرر
 ساختند و علم و تقارہ و تومن طوغ ضمیمہ تفصیل ساخته اورا بدان صواب تعیین
 فرمودند و فرمان عا طفت طغرا بنام پیرام خان صادر شد کہ یادگار ناصر میرزا
 کہ بدولت خواہی آنجا آمدہ است اورا ہمراہ میرزا الخ نموده بر سر میرزا کامران
 فرستد منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت کہ باتفاق میرزا
 الخ دفع فتنہ میرزا کامران نماید و بوسیله اہتمام این خدمت بر مصاعد تلافی
 تقصیرات گذشتہ متقاعد گردد میرزایان باتفاق از قندھار متوجہ زمین داور
 شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید ہزار ہا پراگندہ
 شدہ دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکنارہ کشید و بجانب بکر
 شتافت بشاہ حسن ارغون التجار و میرزا الخ یگ بجایگیر خود استقرار گرفت و
 یادگار ناصر میرزا احوال ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنت کابل
 اوراک سعادت ملازمت نمود چنانکہ گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند
 بسر بردہ دختر حاکم تہ را کہ پیشتر نامزد شدہ بود در انعقاد خود در آورد و روزی
 چند آنجا در اندیشہ فتنہ و فساد نشست کہ خبر شدت ضعف حضرت جہانبانی کہ در
 حدود بدخشان روی دادہ بود شنودہ و بعد از ان خبر ہای ناخوش انتشار یافت
 میرزا از حاکم تہ کمک خواستہ ارادہ رفتن کابل نمود حاکم تہ این را فوز عظیم

دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت
 بعد از آن متوجه کابل شد چون قندهار با هتنام میرام خان استحکام تمام داشت
 گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بیای بیای کی شتافت و حدود قلاب
 بجای از افغانان سوداگر که اسب می برده اند رسید و از بے اعتدالی اسپان را
 کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین
 رسید از جانب میرزا بهندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید
 در آن شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید در آن
 شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طامع بود با تفاق عبدالرحمن قصاب
 مردم میرزا بکنند بالا رفتند و قلعه را تصرف خود در آوردند و زاهد بیگ را
 مست بظهور میرزا آوردند و این بد مستان در عین مستی او را از فراز هستی
 به نشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و
 جمعی از مردم بکر بسر کردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته
 خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بے سابقه خبر بکابل رسید اول
 بدروازه طاقیه دوزان آمد از محمد طغانی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت
 که در آب و آتش حمام است همانا که اینجا نیز نشاء بد مستی او را بخمار غفلت
 کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد علی
 را برهنه از حمام بر آورد میرزا او را بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه
 شد پهلوان اشتر که دروازه آهین با هتنام ضبط او بود بموجب قرار داد
 کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد در آن
 سحرگاه که این قضیه سانج شد حاجی محمد عس آمد و میرزا را دید میرزا گفت
 که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا رفت
 بالای ارک نشین ساخت شمس الدین محمد خان آنکه حضرت شاهنشاهی را بآئین
 بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد و میرزا بدین آن مظهر کرامات

بے اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کرده که آنحضرت را که در گفت
 حمایت همین جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوتاهی و تنگ چشمی مردم خود سپرد
 چون میرزا کا مران کابل را در تصرف خود آورد انواع حکم و تعدی پیش نهاد
 همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم در بختن خوان خلایق دست نطاول
 کشاد و مہنر و اصل و مہتر و کیل کہ غلامان خاص بادشاہی بودند میل در چشم کشید
 و حسام الدین علی ولد میر خلیفہ کہ حضرت بکلازمت خود طلبیدہ بودند و جایگیر
 او بالغ میرزا منتقل شدہ درین نزدیکی بکابل آمدہ بود بان مقام استحکام زمین داد
 اعضای محسنہ او را قطع کرد و بنا خوشترین وضع در جنگ اجل داد و چولی بہادر
 را کہ از دولت خواہان پسندیدہ خدمت بود بقتل رسانید و خواجہ مظہر و
 بہادر خان و اتکہ خان و ندیم کوکہ و جمعہ دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند
 کرد و بال صوری و معنوی و بدنامی و سنی و دنیوی برائے خود آمادہ ساخت پیوستہ
 بارقام تبلیس اضلال و اغوای مردم می کرد از انجملہ شیر افکن را بخداغ آورد و
 حسن بیگ کوکہ و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بے حقیقتان سفلہ
 طمع تنگ حوصلہ باندک گمان فایزہ خاک روزگار در کاسہ طمع خود کردہ راہ بے حقیقتی
 پیودن گرفتار و ہمانا عمدہ اسباب گرفتار کابل بے اتفاق مردم و غفلت و عدم
 تیقظ و انتباہ ایشان شد چہ دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جہانبانی
 داروغہ شہر بود اما پیوستہ راہ غفلت می سپرد و شرایط حزم بجائی آورد و فہیل
 بیگ نیز در شہر برای خود و کان علیحدہ بر چیدہ گمان استقلال می برد و با یکدیگر
 از کوتاہی حوصلہ و نارسائی بمعاملہ مخالفت پدید آورده تیشہ بر پای خود می زدند
 چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوستہ در پے جمع سپاہی و سرانجام فتنہ اہتمام
 نمود و جمعے کثیر در گردا و فراہم آمدند روزی بر بالای ارک نشستہ بود و لدیگ
 و ابوالقاسم و جمعہ دیگر از قورچیان شاہی کہ رخصت یافتہ عازم عراق بودند
 بدین میرزا آمدند و حضرت شاہنشاہی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند

معتدیان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جرت یافته و مردم اطرافی که در محسنی
نگسان و کانیچه حلوائی اند بر یکدیگر می ریختند ابوالقاسم را نیکو خدمت بخاطر رسید
بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ماسی جوان یکدل غم دلیرانه
بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی برداریم و لد بیگ که مرد نبرد نبود ازین اندیشه
تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم مارا باین فضولی چه کار و چون سر رشته هر کار
بوقته خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد * *

نہضت موکب مقدس حضرت جنت انبیائی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جہانگیری رسید
با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیہ عالی مصمم گشت کہ از راه آب دره
شتافتہ اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عا لطفت بمیرزا سلیمان فرستاد
تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تہ آوارگی را بتارگی خان دمان کرامت
فرمودند و همان محال کہ حضرت گیتی ستانی فرزند س مکائی بوالد میرزا سلیمان کہ مکرمت
فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندور و اندراب و غوث
و کہر و غوری و آخند و بجایگیر میرزا ہندال مقرر گشت و ببدرقہ توفیقات الہی
بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز
از توانہ و توانی برفت و باران در طالقان مقام شد و اوز بکیہ مراجعت آنحضرت
را غنیمت عظمی و فوز کبری شاختہ ہر کدام بجای مقام خود آرام گرفتند در تمام توران
از ہراس موکب عالی بیغمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برفت از طالقان متوجہ

قندوز شدند میرزا همدال بلوازم مہانداری پرداخت و بجہت گردآوری خاطر میرزا
 دروہی قندوز بیاض خسرو شاہ اتامست اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از آنجا
 براہ کوتل شبر تو گذشتہ بگومل ریلک عبور فرمودند و در خواجہ سیاران نزول اجلال
 روی نمود شیر علی کہ خود را از معتمدان دبیریان میرزا می گرفت تنگی آب درہ را عظیم
 محکم کردہ بود اما زور ظاہر بتائید باطن چہ کار کند و قوت بشری بالتقویت ایزدی
 چہ مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا ہمدال و قراجہ خان فرار نمود و چون اردو
 ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمدہ بر بنگہ و پرنال پس ماندہ دست داری نمود
 و چون موضع حاریکان مخیم بارگاہ اقبال شد ازین موضع جمعے کثیر حقوق نعمت
 سابقہ و لائقہ و عہود مواثیق موکن مجدودہ منظور نہ داشتہ از بخت برگشتگی جدا شدند
 و پیش میرزا کامران رفتہ بدرجات ترقی کہ در معنی ذرکات تنزل بود رسیدند
 مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواہر زادہ
 حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود زرمہ توقف فرمودہ در تکیہ
 خواطر متذبذب درونان معاملہ نا فہم و متزلزل خاطر ان بے سرمایہ حقیقت کوشید
 و بہ بیان و عہود خاطر و اماندہ ایشان را بجای آورد و مجلس گنگاش منقذ ساقند
 رخصت یافتہاے سخن بموقف عرض رسانیدند کہ میرزا کامران شہر بند کردہ خود
 متخصن شدہ است لایق آنست کہ از کابل گذشتہ بمحدود بوری و خواجہ بستہ
 نزول اقبال واقع شود تا ازوق بعسکر فیوری می رسیدہ باشد رای ہمہ برین
 قرار گرفت و از زرمہ سوار دولت شدند بقدر راہی کہ آمدند بخاطر الہام پذیر آنحضرت
 چنان رسید کہ رفتن بجانب خواجہ بستہ مناسب نیست چہ اکثر مردم ہمراہ عیال
 خود در شہر دارند بسیار بے اختیار جدا خواہند شد و جمعے را بخاطر خواہد رسید کہ مگر توجہ
 موکب عالی براہ قندہار قرار گرفتہ لایق دولت آنست کہ ہمت گماشتہ شہر بند را
 متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بہتر و اگر نہ ہم مردم از ما جدا نمی شوند و ہم
 از اسباب بارندگی بقدر پناہی حاصل می شود حاجی محمد خان را طلب داشتہ

این کمون خاطر را با او در میان آوردند او برین رائے صائب آفرین کرد و قرار
برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند و خود بدو
و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدودیه افغانان نزدیک
روضه بابا شمشیر رسیده بود که شیرافکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را
سرگروه بجنگ آمد و حقیقتشائے نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی
را قدم تکمین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان شبرد
البتاد و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد
قراجه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی تاربخی و امثال آنرا اشارت
عالی بتفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه همراه را تنبیه نمایند این جماع بمقتضائے
اشارت مقدس متوجه ببرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان
و جمعی دیگر که ازان راه تعیین شده بودند بوقت رسیدند و شکست برگروه مخالف
اقتاده شیرافکن را دستگیر کرده بکلازمت آوردند آنحضرت که معدن مرآت و
فتوت بودند می خواستند که او را روزی چند در بند و زندان بند پذیر ساخته
در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراجه خان و ابرام جمعی از دولت خواهان
که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید
و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاهی
تعاقب گر بختا نموده بدروازه آمینین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعی
ارغونیان راه هزارجات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمدند
و آنحضرت آنروز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرمودند و خیل از مفسدان بسراجا
که بجنگ گاه بدست اولیای دولت افتاد بودند و بیاسار رسیدند شیرعلی بیراهه
بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جها نبانی از انجا
سیر باغ دیوان خانه و ارته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است
نزول اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده سر می دادند و هر روز مردم

میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه می کردند مهدی خان و چلبه بیگ خویش او
 بایا سعید قچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلائی اودجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور
 را فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان
 و جمعی دیگر فرمودند که روی دروازه یارک جائی اردوئی معلی به سببیکه آنجا
 نزول اقبال صلاح دولت است در محاصره قلعه پیشتر توجه نموده و مرچلیا قسمت
 کرده کار میرزا تنگ تر باید گرفت فرستاد با در جست و جوی منزل گاه بودند که سی
 چهل کس یک بار از دروازه یارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از
 مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن نیارود
 رو بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش
 نمایان کرد و بدست راست او زخم کارے از دست شیرعلی رسید درین زد و خورد
 مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را درون قلعه گریزانند حاجی محمد خان را از
 ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان
 یافت که و در بیت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادن که سوار شده
 بر چلیا خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شحات اعدا کسادیات
 روزی میرزا سخر پسر سلطان جنید که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده
 رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسب شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد
 قوی بازوان حقیقت و زراد را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت
 جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزاده های
 پهلوان دوست میرزا بودند و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک
 امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش براتب عالی شرف اختصاص دارند بنیار
 بخت بیدار از برج که میان دروازه آهمنیس و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته
 در عقابین پیاپوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت
 جادوانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیفایت گشتند و در عین جنگ و جدل

قافله کلان از ولایت بپار بکاران آمد و آسیب و اسباب بسیار در آن قافله بود میرزا
 کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتقدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرند هر چند
 تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت
 جها نبائی خبردار شوند و مردم را فرستادند سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشنا محقق شویم
 همکار شما ساخته نمی شود و بهم حال ما به تنهایی می کشد میرزا که چشم بر اموال مردم
 دوخته بود این سخن را بگوشش و گوشش در نیامد و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد
 ساخت همان لحظه این خبر بمسماع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن
 ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جها
 شبها شب رفته اند و کار خود ساخته اگر با تعاقب کنیم و بایشان دو چار نشویم از دست
 می روند اگر صلاح دولت باشد مرچلیها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند
 بدرون قلعه رفت حضرت جها نبائی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال
 از کوه فرود آمده در استحکام موارد و داخل اتهام فرمودند شیرعلی و تردی محمد
 جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشید
 گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده
 خواستند بقلعه در آیند مستحکمی را بهادر گزیده با ظاهر شد تردی محمد و شیرعلی با هم
 به گفتگو درآمد تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش راه آمد هر چند
 بچپ و راست نگاه کردند راهی که توانند بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را
 کناری کشیدند و منتظر فرصت شدند که بحیل خود را درون قلعه اندازند روزی
 باقی صبح از یک جوانان مردانه حصاره بود بجد شده میرزا کامران را نزد یک
 دروازه آهنی آورد و بگزان گفت که بیک حمله شیرعلی را از همی دروازه درون
 می آرم چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورد حیل
 محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی
 دادند سنبل خان پادشاه مقتدر نفوذ غلام در بندوق اندازی کار پر داری کرد

جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بند و قی آتش
 بحر من هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاره رسید
 و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمدند و دروازه قلعه بستند شیرعلی از در آمد
 قلعه مایوس شد و بجانب غزنی شتافت حضرت جهانبانی خضرخواجه خان و مصاحب
 بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند که بیامردی
 همت رفته این بے دوتان را دستگیر کنند فرستاد با در کوه تل سیاه و ندب سیر علی رسیدند
 و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسبان
 بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیرعلی با محدودی بجانب هزار جات رفته
 بخانه خضرخان پناه برد و فرستاد با مظفر و منصور با عنایم فراوان رسیده مشمول
 عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس
 آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسب خود بشناسد بگیرد اکثر اسبان و اسباب
 بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغبان اسیر را در برابر
 مرچلهها آورده علانیه بقتولیه گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوه
 تختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه دروازه اتدبیر آمد و شد نمود و
 از هیچ بابی بر کامرانی خود طفر نیافت و بجز ناکامی و بے نكشود همت ناقص
 خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلگان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف
 داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر را که هفت ساله و دوم
 پنج ساله و سوم سه ساله بود و بعباد تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک
 مراحل قراجه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خدادوست
 پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا بینید
 یا مرا راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره بر خیزانید و گرنه پسران شمارا مثل
 پسران بابوس خواهم کشت قراجه خان که در آن زمان وکیل مطلق بود آواز بلند
 برداشته گفت حضرت بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت

در عرصه تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب دولتی
 بکار آیند فرزندان چه باشند که جان مافدای حضرت ست ازین اندیشه های نادرست
 بگذرواز عالم دولت خواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایه نجات و پیرایه
 حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیر خواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و
 اگر نه ما را بکشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض
 آن با سانی میسرست آنحضرت قزاق خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفها
 نمایان خوش وقت ساختند و بعنایتها تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس
 مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم
 موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر مخالفتی که بظاهر
 با حضرت جهان بینی می کرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین
 پیش گرفته بود و اینچنین ستیزه کار هر کاره که اختیار کند لا محاله هیچ وجه راست
 نیاید و بسرور افتد و سرانجام کار موجب خسروان دین و دنیای او شود .

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیوهشی و بی خردی برائے محافظت خود آن نوپاده بوستان
 سلطنت و با کوره بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در برابر توب آورد
 در چنان مقامی که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگذاشت
 این چه آدمیت و مردیست و آئین کدام ددی و دیوسار لیست زبان گوینده این
 چگونه لال نشد و دست برنده این کار چرا از کار نرفت که آن دوه اقبال
 اباین نیت برگردد و باین قصد بشتاند چشمی که حقوق صوری حضرت جهان بینی که
 برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار دولتی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرا

حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صفر و ایام صبی
تواند دید زنی که از اندازه حسد یا کمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت
باشد سوا طع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون در یابد کس که راه صلاح
خود را بیند چگونه مصلحت غیر نشناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر را نور
غیب الغیب را در کف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات
در زمان سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام
اوضاع آن یگانه شده بود این بد سگالان ستم کردار را در ساعت بسزای
اعمال و جزای اعمال خویش نه رساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن
حق شناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر
نکبت و مذلت انداخته بمرد و ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه و رگزارش آورد
و کردارهای نا بهواران ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهاد تا از مشاهد
آن عقوبت عاقبت عبرت سایر نا حق شناسان گردد هر آینه چون بدید بصیرت
نظری رود این قسم مجازات و مکافات که بهدراج مراتب بظهور آید در اتعاب
و ایلام سخت ترست و جائگاه ترست و چون این امر نا پسندیده از ان طائفه
بیباک بظهور آمد و دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرا براه احوجاج رفت و
قتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج
خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رگنذر تواند بود سبحان الله
آنچه بدکاران تبه رای آنرا منقیصت خیال کرده در سینه می کشا بند آن وسیله
کمال و دست آویز راحت می شود چنانچه این حال مصداق آنست اول در
چنین جای خطرناک از آسیب بندق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحر پرداز
در حفظ ایزدی بوده سرمایہ خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشان
آگاه درون شود ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادی گردد که آتشها سردی نماید
و قتیلهها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید انبهر بود حضرت

شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران
 مفارقت کند و جمیع بند و قیود اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدایع را منبلی
 خان دریافت که سرودن آتشبار را سبب این بوده در ساعت دست از توبه حسانه
 بازداشت و فرقه متفرقه با غیبه زمانی از شداید توبه خانه عالی نجات گونه یافتند هر جا
 که حفظ الهی حارس برگزیده ادشود مکایر بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید
 اگر چه بے خردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضع سر این
 حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هر کس
 فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد
 و با بمله بد نفسان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه
 بود گردانیدند و دور بینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب و زوال
 آن بیدادگران شمرند درین اثنا میرزا انج بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان
 سیستانی از قللات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که
 بهیرام خویشی داشت از قندهار از بدخشان بملازمین شتافتند آنحضرت مورعل
 این مردم در جانب دروازه یارک فرمودند و این جماعت سعادت بخش در آداب
 خدمت کرامت تمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر
 نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشه های او نادرست آمد از رویاه
 بازی بشتن چا پوسی و گریه لابی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق
 پیش آمد و بوسیله قزاق خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پیشانی دست
 داده است اکنون می خواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته
 نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایز
 این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت
 آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بیایه قبول داشته
 در مقام اهتمام سخت گیری بخوبی تخفیف فرمودند و چون میرزا منوال و قزاق خان

و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام داشتند
 بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه علمه آشوب طلب ست خواستند که میرزا
 بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گویم که آن گوهریست بی بها و جوهریست
 کیاب اگر در تورانیان که دایم آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که
 در گر و سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا پاداش نیکی نیکی می کردند
 این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زیون تر آنکه پیوسته
 اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته باندیشه تنباه آنکه بزرگی
 ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایۀ آشوب و فتنه گشتند چه عقلمانم آغوش
 ایشان بود و چه خیالها هم را نداشتند اگر ادنی مراتب اخلاص می دانستند که چه
 دولتها در دست هر آینه این نوع بخود نمی پسندیدند اگر اذدارالقدس اخلاص
 خبر نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبر نرسید و اگر گوش هوش
 ایشان این را نمی شنود کاشکے و بال دل آزاری دانستندی با تنبیه نیز چنین
 پیکرهای خود بر بندگی باری این جماعه تفکری نادرست میرزا را را بنیدند و گفته
 فرستادند که بامسید که در قلعه می باشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز
 اسباب قلعه گیری آماده ترمی شود باید که زودتر خود را از فلان مورچل و برچل
 حسن قلی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا با شارت این جماعه از دروازه دہلی
 برآمده از هما نجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نصد و پنجاه و چهار
 طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد
 بامداد در بکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان
 و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند و خود بتایید ایزدی دارا السلطه کابل را
 که دشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند
 و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دارا استیصال فرموده بدولت
 ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرت بساط بوس

عالی شرت اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیده دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود
که دیده یعقوبی بحال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصول
چنین صاحب دلی آرام گیرد بر شکر سلامتی و ذرات قدسیه و تجسنگی احوال شریفه
نزد و نیاد و صداقت اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای افکار خلایق که از آسیب
حوادث خون بود مرهم تازه نهاده آمد و هر یک بصد گونه پرستش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراگندگیهای درمندان بفرایمی بدل شد و بر سر پر نصرت و مسند
عزت بفرد دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جاس گرفتند حاجی
محمد خان و مردم دیگری که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگر چه باور رسیدند
اما با فسون و افسانه کهنه علیه بید دولت او را نادیده انگاشتند گداشتند اگر چه
میرزا از میان بدرفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست ادبای دولت افتادند
و از روی عدالت حقیقی باز پرس شد و یکبار فراخور جریمه بسرا رسید از آن جلد
سلطان قلی اتک و ترسون میرزا خولیش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا
باقی بیرغ و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سرقت و فساد بودند بیاسار رسیدند
میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و مردم خود قرار داد که بکوه استالفت رفته پناه
می گیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده می گردانم و خود بعلی قورچی آخر
شب از راه سجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار
از هزار جات با هزاران خواری در سوای راه پیش گرفت میرزا بیگ که معتبر
میرزا بود و شیر علی با چندی در تواری صحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسید بجا کم
آنجا میرزا بیگ بر لاس پیغام داد و او بخود خواند و در جواب گفته فرستاد که از من
حرام نمکی که شعار به گوهر انس است نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد و یکی از
تلقیچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می شنوید و اشارت بمیرزا کرد اگر
نسبت نبوت و عرف حمیت حضرت گیتی ستانی داشته هرگز از حاکم غوری باین زبونی

نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بے صرفه گوئی می کنی و حساب
نمی دهی من از بے سراجا می نمایان اندیشه مند شده باین روشن می گذرم اگر
در شما سامان جنگ می بود که چنین می گذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا
گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد
و غوری بدست درآمد و میرزا بقدر سامانی بهم رسید و شیرعلی را در آنجا گذاشته
بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنها
باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند ایشان برهنوتی عقل صائب دولت خواهی بادشا
را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران بیدر
او هام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برود و کمک او بدخشان را مقصود
شود حضرت جهانبانی قزاق خان را بدخشانان تعیین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان
و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آوردند
یا اداره سازند قزاق خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری
شد در آنجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه
در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آن جمله خواجه نور که از یهادران
کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میر کتایب دار که از منظوران میرزا هندال بود درجه
شهادت یافت آخر بیدر قه اقبال محصوران قلعه تاب نیامده فرار نمودند و قلعه
بدست اولیای دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از
بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قزاق خان بصوب
کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان
عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غور بند مضرب خیام نصرت
اعتصام شد قزاقان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب
قزاق خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دارا السلطنت کابل گرفت
که سامان نموده زود بموکب عالی پیوند و آنحضرت بجهت خاطر او از غور بند کوچ

کرده بموضع کابلار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر
و شکار داشته باشد و بعد از آنکه قراجه خان آمد و اگر چه وقت گذشته بود آنحضرت
بهان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نصفت فرمودند چون مشیت
ایزدی باین یورش نه رفته بود کوتل هندو کوه را برت سنگ راه شده شورش
عجبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل
شدند و عزیمت تقسیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف
فرمایند * *

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رونمود

چون در مکتب خاتمه علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی وابدیت و جمیع علوم
و فہوم دران حریم حضور اطفال مکتب ست تعلیم اند ثبت و مرقوم شده که صاحبان
عقل بیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبہ و اکتساب علوم مکتبہ
که بتلاحق افکار و تجارب افہام فرام آمده درآرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در
مسالک آثار عقول فرمایند و از ہفتم شوال این سال کہ از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی
چهار سال و چهار ماہ و چہار روز شدہ بود بآیین رسم و عادات آن آموختہ
در سگاہ الہی و موزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری درآوردند و ملا زادہ
ملا عساکم الدین ابراہیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگر چه
در نظر ظاہر بینان بآموزش فرستادند اما در دین دور بینان بارگاہ ظہور آنحضرت
را بیایہ و الایہ آموزگارے بردند از غراب آنکہ حضرت جہانبانی کہ از علوم آسمانی
آگاہ بودند بدقتائق نجوم می رسیدند باتفاق ستارہ شماران باریک بین و سطرلاب

دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که
 در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب بآداب الهی
 لباس بازی درآمده در پرده احتجاب مخفی شدند و با آن توجه و اهتمام بادشاهی
 هر چند تنگاپوی فرمودند پی بآنحضرت بنزد و آگاه دلائل روشن ضمیر ازین سر
 بدیع دریا قلند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم
 ایزدی ست بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو
 نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی
 ست نه از جنس مکتب ست با وجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی
 و علوم رسمی چه از انچه رقم زده قلم اهل فنون شده و چه از ان نکات اسرار که از مبدا فیاض
 بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوه ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و
 اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنایع کلی و جزوی چون در
 بساط حضور اقدس می رسند از شناسائی خود سرخالت بگیرند تا آنکه تا آنکه فرورده
 حیران می مانند انقصه چون چندگاه پیش آن اقادت اعتساب بخوانند فی زبون تر از
 ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش اخوند حمل کرده در تغیر آن
 اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا یا بزرید مقرر
 ساختند و ندانستند که کار فرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور
 پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری
 نگردد و یا بجله آنحضرت جهان بینی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه
 کابل انتظام بخش مالک بوده توجه کشور کشائی بیورش بدخشان باخر رساندن
 کار میرزا کامران مبدول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا
 هندیال نا امید شده بحیالات قاصد متوجه بلخ شد باستعانت پیر محمد خان بدخشان را
 بتصرف درآورد چون بموضع ایک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و
 حقیقت حال پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را متعظم دانسته مردم

معتبرا باستقبال فرستاد و میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مہمانداری
 بتقدیم رسانید و خود ہمراہ میرزا شدہ بہ بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بحدود
 تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان
 جمعے را بکمک میرزا گذاشتہ خود مراجعت نمود و میرزا را بحدود کشم و طالقان
 آمد و رفیق و خالق یزدی را با جمعے از چغتائی و اقوز بک بروستاق تعیین کرد
 و از حایت قلعه و ظفر و خملنگان رسیدہ آمدند میرزا سلیمان و ابراہیم میرزا
 جمعیت کولاب ہم رساندہ بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و خملنگان
 رسیدہ بار رفیق کوکہ و دیگران نبرد مردانہ کردند و بسر نوشت آسمانی شکست
 خورده باز خود را بحدود کوہستان کشیدند حضرت جہانبانی در دار السلطنتہ کابل
 مسرت پیرایہ باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود کہ بصوب بدخشان
 نہضت عالی فرمایند و چون دلہائے ملازمان را بصفای اخلاص و حسن
 عقیدت نمی یافتند این یورش در پردہ تقوق و توقف می ماند و درین ولاکہ
 قراجہ خان خدمات شایستہ بجا آورده مورد عنایت بے غایت شدہ بود از
 آنجا کہ ظرفش تنگ بود و بادہ فراوان پیمانہ حوصلہ اش لبریز شدہ حساب
 کار و پایہ حالت خود و مرتبہ والای صاحب تشناختہ پا از جادہ اعتدال بیرون
 نہاد و تا آنکہ بمقتضای کم خردی کہ لازم حال طویل قامتان بے اعتدال است
 سخنانی کہ مستان و دیوانگان بگویند از تشاہ غرور بزبان آورد و از انجملہ استدعا
 نمود کہ خواجہ غازی را کہ بجایزہ نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمتصب دیوانی
 اختصاص یافتہ بود و دست نوازش خسروانہ بر فرق تربیت او رسیدہ بستہ
 پیش فرستند تا گردنش بزم و منصب او بخوابہ قاسم تولہ عنایت فرمایند
 چون امثال این امور بحضرت جہانبانی کہ مصدر عدل رافت بودند صورت
 نمی یافت از آنجا کہ بخیال فاسد خود را ستون دولت قاہرہ می دانست و از
 تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعے کنیثرا از راہ برد و بجانب بدخشان روان

شد و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولری و علی قلی اندرابی و حیدر دوست
 منعم و شیخم خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از قریب
 دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیچیدند گرفتند
 و چون این خبر بمساح علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجیه
 فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تا دیب
 فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان
 بارگاه اقبال را بتغایب آن بے دولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان
 یک جهت می آید دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه نزدی بیگ خان و منعم خان
 و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولت خواهان بے یک دیگر شتافتند
 و نزدیک به نیم روز که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و
 اقبال سوار سمند شوکت شدند از یک جوانان پیش رفته در حوالی قسری باغ
 پچنداول آن خود سران گریز پائے رسیده دستبرد می نمایان نمودند و آخر پائے
 روز در سر جوئے موری بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب
 در میان جان این تار یک دلاور درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند
 و از پل غور بند گذشته پل را ویران کردند و جمعی که تغایب این فرقه بخت برگشته
 کرده بودند مراجعت نمودند در قرا باغ بشارت آستان بوس استسعاد یافتند
 و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بجایل مراجعت
 نماید از آنجا سامان و سرانجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند و
 کوه اندیشان فرار نموده تفر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خبر گذاشتند
 که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل می رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه
 گذشته در کستم بیزا کاکران ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده
 ارته باغ را بفرقدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شور بختان را که
 حقوق موکب تربیت بادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر برداشتند بقهای مناسب

حال نهادند چنانچه قراجه را قراخت و اسمعیل عرس و مصاحب منافق و بالوس
دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که
استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از
غزنین رود و خود را بعثت بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان
پیش نهاد همت عالی بود همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که چو
اخلاص از ناصیه احوال ایشان می یافت مشورت می فرمودند جمعی که به دل
شجاعت قرین و نه خرد دور بین داشتند بر فتن قند معار ترغیب می کردند تا
آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی
که منشور فرزانی با طغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق
رای جهان کشای پادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند
که تو چه می گوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان
مغرور شده است همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنانچه بخاطر می رسد
که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندو کوه گذر و فتح از جانب اولیای
دولت است و اگر فعلاً باشد نقشش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی
فرمودند که دخاست عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگان شده اگر او مغرور است
ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان رانندند -

بیت

سبدا کس بزور خویش مغرور که مغروری کلاه از سر کند دور
و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی در همین زودے از کوتل
عبود خواهم فرمود + +

نہضت موکب جہانکشای حضرت جہاننابانی جنت آشیانی بیدخشان و بفتح و فیضی رجوع بکابل

چون پیش نهاد ہمت جہان کشای نہضت موکب عالی بصوب بدخشان بود
و تقدیم این یورش نصرت قرین بر ہر امرے لازم لاجرم روز دو شنبہ پنجم
جمادی الاولی نہ صد و پچاہ و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب با ہمت والاد
بیدار متوجہ شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دوسہ روز از آنجا
بقربانغ نزول اجلال فرمودند و تادہ دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین
سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکہ اخبار بیوفائی او اشتهار
یافتہ بود ہوا خواہانہ بشرط ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان کہ در حدود بنگش
بود نیز باستان بوس شتافت و بنظر التفات پر تو کامیاب شدہ و در ہمیں
منزل میرزا ابراہیم برہنہوتی کوکب سعادت از بدخشان الفار کردہ بدولت
بساط بوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیہ دولت او تافت و از
عجائے کہ مژدہ رسان فتوحات بے اندازہ تواند شد آن بود کہ دران ایام کہ
نہضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیدہ بود آنحضرت در آفتابہ خانہ ایستادہ
بودند ناگہان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود کہ اگر این مرغ سعید و آن مرغ بود
کہ ہموارہ درین کارخانہ می بود بر کتف ما بر آید و آواز کند نشان فتح و اقبال
است بجز حضور این نیت مرغ سعادت بال پرواز آمد و ہماے و ارپال زنان
بر کتف عذو شرف نشستہ سایہ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت
شکر گذاری فرمودہ در پای او حلق تفرہ انداختند و از سوانحی کہ مقدمۃ الفتح را
سراوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظہور پیوستہ آنست کہ چون میرزا
ابراہیم بنو حاجی پنچہ رسید ترقی شغالی سر راہ میرزا گرفت ملک علی پنچہری با قوم
و قبیلہ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراہیم با ترقی شغالی جنگ مردانہ کردہ

بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی پنجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت
 که بلا زمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر
 ناقص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه جنگ در آمد
 میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبرد ی غظیم نموده جریده خود را باستانویس
 و الارسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت
 معذرت نمود و سر فرشتالی را فرستاد آنحضرت او را بخلوت و انعام سرفراز
 نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و
 رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت دولت خواهی موروئی تو مکشوف ضمیر اقدس
 است چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسد با لطافت پادشاهی امتیاز تمام
 خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلایل اشفاق
 بادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را
 بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان محسیم
 سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد با سلام عنیه
 عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیاے مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیده
 سلطنت در گلبن بهار خلافت را از موضع گلبار رخصت دارا سلطنت کابل
 فرمودند و محمد قاسم خان موحی را بدار و نگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت
 قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط
 و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان
 پنجهر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا تشنه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و
 محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جولی را برسم مقلدے
 فرستادند بحد آنکه فرستاد با از کوتل هند و کوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد
 جنگ جنگ و طائفه که در قلعه ادراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم متاع
 تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخواست شتافتند که اهل و عیال این جماعه تیره

تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آوردند میرزا کامران سرمست
 باده غرور بخود و قلعه ظفر بود و امرای فرار نموده در طالقان هر چند بمیرزا در حفظ
 مسالک و سب طرق کابل اهتمام می نمودند بجای نمی رسیدند و ملاخر دزد و گمراه که در آن
 ولایت بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین
 باب هر چند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قزاق خان و آن جماعه پیش
 بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که خیال را از خوست بطلالقان آورد
 که مبادا لشکر از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تری
 بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ خیال را بیرون آورده
 بطلالقان برو همانا که این گفته علمه اغراض عین کرده باشند و چون رایات عالی
 نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشارت ملازمت استسعاد
 یافت و شیرعلی را مقید در نظر در آورد حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات
 گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره احرار دولت ملازمت نماید
 و محله این سرگذشت آنست که پیش از آمدن سپاه نصرت قرین بدخشان
 چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته درستی
 غرور پیوسته بمیرزا بے ادبانه سلوک می کرد و در باب قندوز گم فتن و میرزا
 هندال بر آوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد و میرزا
 هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر ساخت سرکش آنکه شبی پیاده بسیار
 از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت
 و یکدست او شکست و بکند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را
 بملازمت حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او بینداخته
 بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را تا مزد
 فرمودند چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کار آمدن
 بود چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند چندین تقصیرات

عظیمه که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند
 چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند
 و بعد از آنکه میرزا همدال بتو جهات بادشاهی معزز شد پس حکم جهان مطاع
 بصدر پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم منتقله پیش روند و میرزا
 سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه موید دولت خواهد بود
 عدول نماید در لوازم نیکو خدمت بتقصیر از خود راضی نه شوند تا هر یک بفراموشی
 همت و خدمت باز نروند خود بهره مند گردد در واسطه جمادی الاخرای
 نهصد و پنجاه و پنج النک قاضیان که از مواضع اندرا بست مضرب سراسر وقت
 مجدد جلال گشت قاضی اندراب و مردم توفیائی و ساقیانی و بلوچ و
 جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانه
 دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوتج نهضت موکب
 عالی بطالقان روی نمود و اکثری از امرای فرار کرده و میرزا غبد الله و جمعی
 کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا مستحسن بودند بمیرزا همدال و امرای که
 همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب نیکی گذشته دستبردنی شایسته
 نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حد و قلعه ظفر و کشم بالغار خود را
 باین گروه و خیم عاقبت رسانید در روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که
 آنرا خلسان می گویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی
 از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای
 حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشته و گروه مخالف
 دست بغارت و تاراج کشادند میرزا کامران با معدودی بر سر همان بلندی
 ایستاد درین اثنا حضرت جهان باقی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند
 که رد بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از مجبران صادق بعرض اشرف
 رسانندند که پیش آب حجه است نیم کرده از آنجا آسیائی بالاترست و آن

زمین سنگلاخ است غبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن
 سمت متوجه گشتند چون نزدیک باسیار رسیدند ششم خواجه خضری را که
 کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند جمعی از طو نقتاران که در هر جلوه می رفتند
 حکم شد که این نمک حرام گریز پای را بزنند چندان بمشت لگد زدند که بر
 نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق به بدن نماند آنگاه اسمعیل بیگ
 دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده
 بشفاعت منعم خان جراثم او را بخشیدند و باد سپردند و متوجه بلندی که میرزا
 کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کو که را هر اول ساخته
 با جمعی از فدایان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مرزانه پیوست فتح الله از
 اسپ جدا شد و مقارن این حال کوبک باوشاهی که مقدمه جهان کشائی
 او طلعه کثورتانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت
 نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبنای ضبط
 کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست تاخت و تاراج شد و بر اسباب
 کار قلیجیان بنزاع کشید آنحضرت حکم مهرل فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست
 افتد از او باشد و دیگر طمع در آن ننماید و درین فتح بیچ کس را سرمه
 زخم زد شد مگر علی قلی خان را که زخمی باورسید و اسحاق سلطان و تزدی بیگ
 ولد بیگ میرک و بابا جو جک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر
 منصور برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران
 را بدرگاه والا آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فرساخته
 استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهرا اختصاص دادند و سجد های
 نیاز بدرگاه کار ساز حقیقی که بخوابی ضنت و مفید بی منت است بتقدیم
 رسانیدند و روز دیگر بشراط محاصره پرداخت مرچلهای قسمت فرمودند
 روزی از مورچلی که بمنعم خان و محمد قلی بزملاس و حسن قلی سلطان مهربار تعلق

داشت و بند و قها بمردم قلعه می انداختند بند و قی بمیاز بیگ رسید قالب تپی
 کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تا سقف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس
 گذشت کاش صاحب بیگ برادر او بجای او می شد و آنحضرت بمقتضای
 برادری بل بوجب رافت عامه با وجود چندین تفصیرات میرزا کامران بر سر
 عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تقوید بازوی دولت و
 اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصائح
 بنده گانه این عبارت مسطور شده بود که اے برادر بدخو و اے عزیز جنگ از
 تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بشمارست باز آئی
 و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند بشخص
 بود خون آن قوم در گردنت بود دست آن جمع در دامن
 همان به که بر صلیح رای آوردی طریق مروت بجای آوردی

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مسست
 غفلت روگردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصائح سعادات لواح
 مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان
 راندند - نشخص

عروس ملک کس در کنار گیرد چیست که بوسه بر لب شمشیر آید و دهد
 نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بصیط مرچله باشد و
 درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بمعیت تمام باسلام عتبه علیه شرف
 اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاگر خان ولد دس خان
 قیچاق با مردم کولاب نیز آمده عساکر ضمیمه اقبال گشت و درین مدت یک ماه
 محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی ادلیای دولت کشته می گشت
 و عقد مهات میرزا کامران بسته تر شد و کارهای برو تنگ تر می گشت
 تا آنکه از اقسام حیل گری و کید و رزی نا امید شد و از ملک پیر محمد خان اوزبک

که از کوتاه بینی چشم می داشت مایوس شده بے اختیار دست بفراک اطاعت
و انقیاد زد بوسید این حیل خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت
و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع
الحاح و استعذار پیش آورد روزی بر تیر بسته در آرد و بے معنی انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون
از گذشته پشیمانم و می خواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی
و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت
گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب بکئی شخص
شود و میرزا جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیگری
منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین یورش
قرین رکاب نصرت اعتضام بوده لشکر دعا را آرایش می داد چون عرض
داشت او بمساع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند
میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه می فرستم و این عبارت نوشت
اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلامة فی التسليم والسلام علی
من اتبع الهدی - یعنی اے اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در
اطاعت و انقیاد سلام است بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران
بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هر چه میر
فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی از آنجا که کرم مروت و
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر قلعه رفت
و اودم بتیان حق که در مشارب عقلی از لال غلب شیرین تر بود و در اذواق
حصی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح
آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میر می کرد میردا چون از صداع
بدستیهای خار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افکند و تقصیر تقصیری گفت

و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میرانند میر گفتند چاره این کار آنست که برخیزید
و بادل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمان دریابید میرزا از
راستی با حیل پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که بمهر مزاج
زمانه بود می دانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر
کافیست ایستاده و میر را گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از
دائره عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب
ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبه
آنحضرت بخوانید و غایبان را رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت
پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که با بوس را
همراه من بگذارید که از قدیمان من است می خواهم که تلافی آنچه او کرده ام
درین سفر بجای آورم میر چون مراجعت نموده بلامت آمد و حقیقت حال را
بوقت عرض رسانیده استغفای جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عفو
فطری تقصیرات او را بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه
دوازدهم رجب سال نصد و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور مولانا عبدالباقی
صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خوانند و آنحضرت از آنجا سوار
شده بیابان که در آن نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلیها بر طرقت
شد و حکم عالی بسد و ریوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا
با معبودی که مقرر شده بدو رود تا بر آمدن از قلمرو حافظ حدود گردند و علی
دوست خان باریگی و عبدالوهاب و سید محمد کینه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی
سپهبدی و جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای
فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا
بر آمد و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت
که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سواره می رفت و این را بمیرزا ابراهیم

گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسب کشیده آورند چون بسمع مقدس جهانبا نی
رسید از نیک سیرت این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا
ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی
محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بے حمتی بمیرزا رسید فرمان عطاقت
که متضمن معذرت باشد با خلوت و اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود
میرزیموتات فرستادند و چون برخیز از شب گذشت قراچه خان را شمشیر زد کردن
بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرو و
آورند و گناه او را بخشیده بزین بوس مقرب ساختند و بترکی گفتند که عالم
سپاهی گریست امثال این خطر باشد آمده است و در پایان دست چپ
تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ را ترکش و
شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ و ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه از
کلاناست خردان چه گناه دارند همچنین سایر امرا فوت به نوبت می آمدند و
نویز بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفسط
خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد
و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی جمیع را دست قدرت سیاه کرده
باشد از آنها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهر دار که همه وقت راه سخن داشت
این بیت را در آن مجلس خواند - بیت

چراغی را که ایزد بد فرزد هر آنکو پست زند ریشش بسوزد
و تمامی امرا بتخصیص قراچه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر
از آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که آننگه دکنشا بود نزول اجلال
واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب بیدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت
نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصه بدیع آنست که در حوالی
بادام دره میرزا عبداللہ زبان را بشکر بادشاہی التذاذ داد و از چندین بے ادبها

که از حوصله میرزا بیرون بود و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد
میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شامی بودید چه می کردید گفت از
من گذشتن و گذشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که پادشاه
آن تواند شد در دست هست اگر بجای آورند چه شود میرزا گفت آن کدام است
گفت امروز بجای هستیم که دست پادشاهی بمانی رسد مناسب آن است که
بامعذودے الفار کرده بملازمت پادشاه بشتایم و سجدات شکر بتقدیم آورده
عذر گناہان بخوایم و خدمات پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی
کرد و بامعذودے روان شد چون بنواحی اردوئے معلی آمد بابوس را بملازمت
فرستاد و از آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوش وقت
شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تزدی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی
سلطان مہر دار و بالتو بیگ توابعی بیگی و تاجی بیگ و جمعی دیگر بردند و بعد
از آن قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجہ سلطان و اسکندر سلطان و
علی قلی خان و بہادر خان و جمعی دیگر شتابند و سوم مرتبہ میرزا ہندال و میرزا
عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در ہمیں روز میرزا عسکری را بانداز
پا برداشته بودند صبح آن بقا تونی کہ حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان رفتہ
لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرائے ملک و دولت
برگشته بزرگانہ بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافتہ بدولت بساط بوس
مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی
از روی مہربانی فرمودند کہ دیدن توره بتقدیم رسید دیگر بیا کہ برادرانہ دریابیم
بعد از آن از روی فرط رافت و شفقّت میرزا را در برگرفت و گریہ ہائے
زار زار کردند چنانچہ تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اعزاز
مخصوص گشتہ بموجب اشارت عالی در جو انفارشت و بترکی فرمودند کہ نزدیک
بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت بر انفارشد و ہمچنین میرزایان و امرا

بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانان نشستند و جمعی از نزدیکان بسا
 دولت مثل حسن قلی مهر دار و میرمنشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دنگل
 قرار یافتند و جشن عظیم انتظام یافت قاسم جنگلی و کوچک نمکی و مخلص قنبری و حافظ
 سلطان محمد خند و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو
 منش نزدیک بقور نشسته نغمه پرداز می نمودند و از یکها کا کر علی و شاه هم بیگ
 جلایر و توکک قوبچی و جمعی دیگر عقب قورهای یافتند و سیوه و طعام گوناگون
 با آداب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهر دار از میرزا کامران پرسید
 شنیده ام که در حضور شما مذکوری شد که پیش پیر محمد خان می گفته اند که هر که
 یکنار بخ بعض مرتضی علی ندارد و ادرا مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید
 که خدای را بنده باشد که برابر هندوانه بعض داشته باشد میرزا بے درهم شد
 و گفت پس مردم مرا خارجی تصور می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
 و حضرت چهار خبانی بنوادر کلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت
 منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت
 منزلی فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برآی
 میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت خانه الیتاده شد روز دیگر در باب
 رفتن بلخ با میرزا یان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای
 خود حرفی در میان آورد حضرت فرمود که موکب مسطور بناری رسد هر چه صلاح
 باشد بمقدم خواهد رسید و ناری موقعی است از بدخشان که یک راه به بلخ دارد
 و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان
 بسرچشمه کشاکش نزدیک اشکمش ست نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
 بترتیب داده بعیش و عشرت گذرانید و دران سر منزل عبرات افزا حضرت
 گیتی ستانی فرودس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن
 برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تارتخ آن را بر تخته سنگی نقش

فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزہت گاہ رسیده بر سنت
 سنہ حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع
 شدن برادران در آنجا نیز ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از دو بادشاه
 بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابہ ایوان رودگار بر صغیر لیل و نہار
 دست در گردن یک دیگر یادگارست و از آنجا بموضع ناری ورود سعادت
 فرموده با تنظیم و لایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشہور بکولابست
 تا سرحد موکب و قرا تکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکر خان را امیرالاعمال
 میرزا کامران مقرر ساخته بہمراہی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز بہمراہ
 بمیرزا ساخته قرا تکین بجا گیر او اختصاص دادند اگرچہ میرزا کامران باین جا گیر
 راضی نبود اما بلا حلقہ اینچنین جان بخشی چندان مضایقہ نہ کرد و قلعہ ظفر و
 طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و بمیرزا ابراہیم مقرر داشتند
 و قندوز و غوری و کہرود و بقلان و اشکش و ناری را بمیرزا ہندال مکرمت
 فرمودہ شیر علی را بہمراہ میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و
 میرزایان را مشمول تفقدات بادشاہی فرمودہ تقسیم رفتن کابل فرمودند و در
 مجلس آخرین عہود و مواثیق کہ شعار متظان سلسلہ صورت ست در میان آورد
 ہر کدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپردہ رخصت دادند و از دوس
 عطوفت برادری پیالہ شربت طلب داشتہ اند کہ اذان تناول کردہ بمیرزا
 کامران مرحمت فرمودند و حکم شد کہ ہر کدام از میرزایان مرتبہ را مرعی داشتہ
 الوش بادشاہی بخورند و پیمان یک جہتی و یک دلی را وثوق بخشند و بموجب
 امر عالی با وجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و ہر کدام از
 میرزایان را علم و نقارہ عنایت فرمودہ رتبہ اعتبار را بشرف عزت و کرامت
 استظہار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا ہندال بطومن طوغ
 و میرزایان ازین منزل بجا گیرے خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجہ

خوست شد و در آنجا که نزبت گاه عشرت بودند اقامت فرمودند و از راه بریان
منوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب
هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام
آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست
میر میرا حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامرا
قسمت کنده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه در اهتمام پهلوان در یک
هفته قلعه مذکور بادروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت
پیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه
جمع شد بر سرکان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان
برابر نمی آید و از آنجالب آب پنجمیر نزدیک کوتل اشترکرام محل سرداق
دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از یرف بنیاد روی سفیدی
کرده بود عرصه حدود دارالملک کابل بقدم گرامی حضرت جهانبانی فرو بها
یافت و بجست اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر
توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهی که هزاران میمنت و سعادت در
مقدم آنحضرت ست اقبال و اراستقبال فرمودند آنکه خان و جمعی از نزدیکان
بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بیدار سعادت پر تو آن قره العین خلعت
و عزة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبه ایشان می تافت مبتهج و منبسط
گشته ناصیه اقبال را بسجدهات شکر جلای جاودانی داند و در جمعه دوم
رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداخته اند و بر زمین
نیاز جبه سالی گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید و درینولا
سمندراز کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معالی
آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان
و گل و میوه کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سیرد

گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلکشای مبالغه پرداز خسته در آب تسخیر
هندوستان سخنان دیرست معروض داشته تخریض همت جهان کشای نموده بود
و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر قنون عطوفت و صنوف
مرحمیت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچه هوشمندی
ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تثبیت امور مملکت و تقویت مہام
دولت بطرزیکه وداعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای
صائب ہمت گماشتند از انجملہ قزاق خان و مصاحب بیگ کہ سرگروہ منافقا
توانند بود و مستوجب انواع سیاست شدہ بود ایشان را رخصت سفر حجاز
دادند کہ شاید در اوقات غربت کہ سوہان زن تا ہمواریہای نفس ست از
ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناختہ از کردارہای بد باز آیند
و اینہاروانہ شدہ در میان ہزار ہا توقف نمودند و آخر عا طفت حضرت جہانبانی
غدرہای نامسموع این گروہ ناسپاس را پایہ قبول بخشید و در ہمیں ایام
تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت کہ لازمہ فتوت و مروت ست
فرمودہ خواجہ جلال الدین محمود را بر رسم رسالت با تحف و ہدایا رخصت
عراق فرمودند و از سواکنی کہ روی داد شہادت میرزا الغ بیگ ست ولد
میرزا محمد سلطان و محبلی ازین سرگذشت آنکہ میرزا از زمین داور کہ جاگیر
او بودہ بارادہ ملازمت حضرت جہانبانی بجانب بدخشان می رفت و خواجہ
معظم نیز بارادہ عتبہ بوسی و تلافی و تفصیرات ہمراہ میرزا بود چون نزدیک
غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجہ معظم میرزا را بجد کردہ
بر سر ہزار ہا برد کہ تاخت و تاراج این گروہ کہ ہموارہ رہزنی و غارت گری
اشتغال وارند نماید و از بے تدبیری کہ مشاء آن غرور جوانی و خون پندار
باشد آئین پیکار منظور ندا شدہ بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر
واپس در کشید آنحضرت نزدی محمد خان را اعتبار افزودہ زمین داور و اخذ

بجایگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانى آن خود رخصت
 فرمودند و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان
 حاکم کاشغر آمده تحت و هدایای گرامی بنظر اشرف گذراندند و بزودی مشمول
 عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرای غیاس سلطان
 که از سلاطین اوردیکیه بود آستان بوس استیفاء یافت و منظور نظر
 عالفت و تربیت گشت و مرتبه او را بلند ساخت بعفت قباب گچره بیگم
 که همیشه خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال
 روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا النع بیگ است از اشترکرام که
 در جایگیر او بود عزیمت آستان بوس داشت چون بکوتل منار رسید
 شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان
 را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تبری زد و سیرزا
 در آن عقبه بدر بڑه عالیہ شهادت عروج داد * *



نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی او کابل بلخ و رجوع عالی از بله اتفاتی میرزا کامران و اتفاق امرا بکابل

هر چند در تسخیر ممالک هندوستان و بر آوردن خس و خاشاک از آن
بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک کشانی از واجبات
اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و کمون آنرا بوقت
دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تقسیم یافته و تهیه آن فرموده بودند
قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد
و پنجاه و شش که بواپار و باعتماد آورده بود با تو بیگ را که یکی از معتبران
درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بوجب قرارداد بجزیت
بلخ توجه شدیم باید که اتفاق دیک جهتی را پیش نهاد همت ساخته و این
معنی را سرمایه سعادت دانسته هنگام وصول ریاست عالی بعد و بدخشان
خود را با سند و تمام قوین موکب والا گردانند و مناشیر مطاعه بمیرزا بندگان و
میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آماذگی سپاه
و بنودی خود را رساندن شرف و بدولت و اقبال نهیضت ریاست عالی شد
و بجهت تنسيق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از بحرین اقرب
یک ماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست
قادند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را یارودی معلی رساند و خواجه
قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان
حال بود و ادب و رشیدی او خواجه غازی مہمات را بکار واتی خود پیش گرفته
بود خواجه مقصود قلی که راتق و قاتق مہمات میرزا کامران بود و چند دیگر

بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی
 خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله
 تعیین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد
 و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله فرموی دیگر از نویسندگان
 متغلب را گیرانند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین
 نمودند و خواجه سلطان علی که از توجہات حضرت جہانبانی بخطاب اہل خان
 ممتاز بود از مشرقی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین
 اثنا میرزا ابراهیم برسم الیفار دریافت آستان بوس نمود بعنایات ممتاز شد
 بعد از فراغ خاطر از مہمات ضروریہ این یورشش موکب عالی باستالاف نزول
 اجلال نمود و درین جا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت
 بتفریب وصول میرزایان آمستہ می رفتند چون روان شدن میرزایان و
 استعداد کردن میرزا کامران بمساع غزو جلال رسید الیہ پتھر عنان عزیت
 معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلی کہ حضرت
 صاحبقرانی در آنجا اساس نہادہ بودند سه روز برسم تبعیت آنحضرت کامروائی
 فرمودند و از آنجا تباری اتفاق منزل اقتاد و از کوتل ناری گذشتہ بسیردشت
 نیل برکہ بہار آن در ولایت بدخشان امتیاز داشتہ دارد توجہ فرمودند و در
 نواحی این گل زمین میرزا ہندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند
 و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت
 بدخشان یافت کہ در حفظ ولایت اہتمام نماید و سزاوی سپاہی آن دیار نیز
 کند و از نواحی بغلان میرزا ہندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی
 از بزرگمایان کار طلب را پیشتر روانہ فرمودند کہ ایکہ را از توابع بلخ ست و
 بمعمرے و افزونی میوہ و خوبی آب و ہوا امتیاز نماید و از اوزبکان مستخلص
 سازند و در اثناے آن شیر محمد کینہ کہ یکے از یسادلان بود پلنگے بہ تیرے زدہ

بلازست آورد حسین قلی مهر دار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکر یازدن پلنگ
 را خوب نمی دانند و معروض داشت که چون مرا پریم اغلن مقید ساخته پیش
 کیستن قره حاکم بلخ آورد و در جنگ تو بمن استعداد رفتن بری می نمود شخصی پلنگ
 زده آورد. بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوشش باین سخن نهاده
 همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند و دیگر لشکر پیشین خود را با یک رسانید
 پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه مات اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ابن
 میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا و جمعی با یک میرزا بجهت احتیاط با یک
 فرستاده بود که در آن حدود لوازم احتیاط بجا آورد و رسیدن ایشان با یک
 مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد اما بغیر از در آمدن در قلعه ایک و
 مستحکم کردن چاره دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم
 تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در دوسه روز مستحکمان قلعه
 امان طلبیده باستان بوس والا شتافتند و ایک بدست اولیای دولت
 قاپره درآمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
 تسخیر مآدرا النهر کنگش طلبیدند اتالیق بوقت عرض رسانید که امثال این امور
 از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیدا است
 آنچه بخاطر تو رسید بے ملاحظه بعرض رسان مشاء الیه بمعروض داشت که مردم
 کابل آمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
 قدم در رکاب ظفر باید نهاد که مآدرا النهر بے جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه
 اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والا می خود فرمودند که در آیین فتوت
 نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصاً از سلاطین عالی قدر که از ایشان
 ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلافت این چگونه در معدلت
 سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاشش
 درست درایستین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته مصالحه فرمایند که از علم

این جانب بکلا زمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی
 در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیقت ازلی دارند
 قیومی بر خلاف این و دشمنی رفته بود نگاشتند رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت
 آراسته تر نمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایک و فرادانی میوه
 باعث توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان
 پیش بین حساب دان از روی یقین می گفته اند که اگر این توقف نمی شد
 پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل
 می شد یا بر حسب دل خواه صلح می کرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبک
 بکمک نمی توانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجا بخت فرصت
 یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه
 قاسم مخلص که یکی از مستعدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه
 داشته از راه غلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از غلم گذشته در مقام
 بابا شاه بنزل اجلال فرمودند روز دیگر نزد یک آستانه که سر منتر لیست
 مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از
 اوزبکان بسرکردگی رقا ص سلطان و شاه محمد سلطان حصار بر آورده اند
 آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعظام نهادند و در میان قراولان اندک
 جنگی شد و در وقت فرود آمدن موبک عالی شاه محمد سلطان حصار با گروه
 انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم
 موجی و شیر محمد یکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردید پسندید
 کردند چنانچه کابلی اقتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار داد یکن
 اعلانرا که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بکلازمت آوردند میان محمد خان
 ترکمان و سید محمود یکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود می کرد و
 حضرت حقیقت حال آزاد یکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد و اشارت

محمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از بول شمشیر این مردانه اسب جدا
 شدم و چون خود را راست گرفته و ایستادم این مرد دیگر ایما به سید محمد یکسره
 کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته
 محمد خان است تو بے مروتی کرده که بر صید دیگری شمشیر انداخته جلدی و را به محمد خان
 عنایت فرمودند و ادین را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده
 میسر او اند و با وجود آشکار فتح و نصرت امرائے نفاق سرشت بے اخلاص
 اظهار بیدلی می کردند و همواره خبر بایستی راست از جانب میرزا کامران مذکور
 می ساختند و در میان خود شهرت می دادند اگر چه هر ثقیفه که بمیرزا نسبت
 کنند از بسکه ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلافت واقع سخنان
 برومی بستند القصد روز دیگر از یکیه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ
 و مستعد پیش دستی شدند عبداللہ خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد
 خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را با بجا نصف
 فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و
 میرزا ہندال را بجوانغار تعین فرمودند و قراچہ خان و حاجی محمد خان
 و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در
 ہراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویہ صفوت و آراستگی افواج با تمام رسید و تاشاک
 جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصہ ہمت پیموده داد و دلاوری دلوہ
 ہراول مخالف را برداشتنه راندند و از جوٹبار ہا گذرانیدہ رفیقان کوتاہانہ
 نفاق پیشہ در لباس وفاق خلافت مصلحت را در نظر جلوہ دادند و دوستان
 نادان نیز از بے ادراکی تقویت آن کوتاہ بینان بے دولت کرده رائے
 دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند کہ از جوٹبار ہا بگذرند و سخنان نادرست
 کم ہمتانہ در میان آوردند گاہ از کمی لشکر خود و بسیاری سپاہ مخالف و گاہ
 رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشہ اسیر شدن اہل و عیال سپاہی و گاہ

انتظار بدون بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مزاحمت
را تحریض می نمودند و آخر بهزار مجاهده نفس خود باین راضی شدند و بجانب
دره گز که از جاها ی محکم ست شتافته روزی چند در آنجا باشند و او یاقات
آن حدود و جمعی دیگر از سپاه ی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین
توقف خبر میرزا کامران نیز مستحق خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میسرزا
بکابل مارا باین حدود کافتن مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع
تغیر بلخ بلکه ماوراءالنهر باسانی میسر خواهد شد و تائیدات الہی تا امروز همه
وقت فتح و نصرت مہرکاب و ہمعنان موکب عالی بوده اقبال براقبال پیش می آید
بہم حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجہ باید نمود آنحضرت بواسطہ
نگاہ داشت خاطر جمہور بے علاج شدہ با لصبوب توجہ فرمودند و بلخ گرفتہ را
از بے اتفاقی ارباب نفاق ہچیمان گذاشتند و شیخ بہلول را بہت برگرداند
ہر اولی کہ از آب گذشتہ و اوزبک را راندہ در شہر بند در آوردہ بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بہادران نامی را بجنادل تعین فرمودند چون
نگلی بہت ناحق شناسان تیرہ درون بر ہم زدند سپاہ بود این مراجعت کہ
بجانب دره گز بحسب تقدیر خواہی نخواہی واقع شد و اتفاقاً و بکابل داشت
معاووت بصوب کامل اشتہار یافت و رفتن میرزا کامران در السنہ حوام
مشہور شد مردم روی در پریشانی نہادہ سو بسو متفرق شدند ہر چہند
حضرت جہانبانی حسن قلی سلطان ہر دار کہ از مخصوصان بساط عزت بود
جمعی دیگر از مقربان را بہت برگردانیدن آنجا است پریشان رود کار تعین
فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائدہ مند نیفتاد و الحق رقم مشتبہ
حکیم قدیر برین صورت پذیرفتہ بود کہ سواد اعظم ہندوستان از خلل ستکاران
و آسیب جفا پیشگان محفوظی گراید و مہبط برکات ذات قدسی گشتہ تحت گاہ
ابد و ستگاہ حضرت شاہنشاہی ظل الہی گردد چندین ہزار تخم نیکی در مزارع

بسیط غرادر ریاض آمال مخلصان افشاندند آید و خلاصه سخن آنکه ایزد جهان
 آفرین اینچنین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت
 هو شنندگان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد اگر این
 واقعه تا ملائم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر و اوراد النهر کار بیچارگان هندوستان
 در تعویق ماندند و سرانجام این ممالک که ماسن متوجهات هفت اقلیم است در
 حجاب تاخیر افتاد و باجمعه چون مخالف ازین قضیه نامرغوبه آگاهی یافت بهم برآم
 خورده خود را انتظام داد و بتغایب درآمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس
 مبارزتهای شگرفت و محاربتی بزرگ که وصفش کارنامه قتال روزگار
 را دیباچگی بخشیده ظهور آوردند و دران بیشه شیران بر درخش جهان گردوزین
 قام که تشر المفاخرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت
 بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشرو است
 دولت و دین نموده باین خدمت سر بلند گشت و سعادت ایزدی آن صاحب سر پر
 سروری را نگا جهان فرموده بکام رسانید و اکثر همراهان آثار بدعتی را چشم
 خود دیده برفاقت پست قطری و دون عتی هر طرف پراکنده شدند تفصیل
 عهد بانی موکب عالی رقم زده کتب بیان می گردد و بنیرا بنیرال میرزا سلیمان
 قراجه خان حاجی محمد خان تودی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد
 قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبداللہ خان
 اوزبک حسین قلی مہر دار محب علی خان میر خلیفہ سلطان حسین خان بالہو سلطان
 مصاحب بیگ شاه بدراغ خان شایم بیگ جلایر شاه قلی تارنجی محمد قاسم
 موجی لطف اللہ سہرندی عبدالوہاب اودجی باقی محمد پرواچی خالدی و بعد از
 سه روز بر سرخ چہار چشمہ اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان
 کہ براہ راست افتادہ بودند خبر موکب معلی یافتہ ملحق شد و درین منزل
 منشور عطوبت بنام نامی حضرت شایہنشاہی و مخدرات تنق عصمت کہ در

دارالامان کابل بودند مرقوم خامه عنایت محبوب بیگ محمد آخته بیگی روانه
 ساختند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنیان عقیدت و
 اخلاص بود مفاد و عطف ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشت بودند
 که برادر بدینست محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح
 نموده جانب محبت و دولت خواهی را بالکلیه فرو گذاشت و بسیاری از
 همراهان را بمرت یادری نه کرد لا جرم این سفر بخاطر خواه احبای دولت میر
 نه شد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانه سلامتی کرده
 نصیحتهای ارحمنند که تسلی بخش خواطر محبت انما تواند شد دران مفاد و عطف
 سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب در میان غور بند نزول دولت کرده
 شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقرا باغ و از آنجا
 بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال
 شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند
 و از آنجا بسعادت مسعود به جتر اقبال سایه گستر دارالملک کابل گشتند و
 میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقنده و زشتافت و شرم خان
 نیز بهمراهی میرزا بقنده و ز آمده امرا همه بهم بکابل رسیدند و شاه بد اغ خان
 که داد جلادت و مردانگی داده بود در قید انعم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه
 ناصرالدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغه عارت و خواجه
 محمد امین کتک رانیز همیں حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز
 سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه که در اییک بدست
 افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراسم
 پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم پادشاهی که پیش او
 بودند بسوگ آرمیان روانه دارالملک کابل ساخت و آنحضرت در مستقر
 خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرط دور بینی عین صلاح دولت دانسته

در انتظام مہام دین و دولت توجہ عالی مبذول داشتند و خواجہ جلال الدین محمود را کہ برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجہ بجهت بعضی سواخ در قندھار توقف نموده بود و فرستادن او را بر طرقت کرده باز پس طلبیدند و خواجہ عبدالصمد و میر سید علی کہ در فنون تصویر و نقاشی یگانہ آفاق و نادرہ اودار بودند مصحوب خواجہ سعادت یوس دریافتہ مشمول عواطف بیکرانہ گشتند و خواجہ سلطان علی را کہ بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عہدہ مشرقی خزانہ بمنصب وزارت سرفراز ساختہ دیوان خرج گردانیدند و یوانی جمع بخواجہ میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکہ چون حضرت جہانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمہ میرزا کامران بخشیدند کولاب را باو مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان بیگ و لیس بیگ ہمراہ میرزا ساختہ رایت توجہ کابل برافراشتند فرصتہ نگذشتہ بود کہ میرزا بجا کر بیگ بد سلوکی نموده او را از آنجا اخراج کرد و آنچنان بخششہ والا را بر طاق نیان نہادہ اندیشہای تباہ بخود راہ دادہ مترصد فرصد بود در ہنگامیکہ حضرت جہانبانی در کابل عدالت پیرای بودند ہمیشہ بوعدای دروغ آمدن خود را معروض می داشت و آنحضرت از صفای طویت و نیک گمانی کہ شیمہ کریمہ بزرگ ہنادران ست سخنان ناراست او را راست انگاشتہ متوجہ بلخ شدند میرزا این صفت را غنیمت شمرده ارادہ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشہ بنی وقتہ کہ مخمر طینت او بود بظہور رسید و بتحریک سلسلہ مکر او امرای تنک اخلاص و تنگ حوصلہ ارادت دران یورش چنانچہ گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت برادر الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذارشتہ متوجہ قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بے جنگ از طالقان بقلوہ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپروہ خود متوجہ ظفر شد میرزا

سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحاق سلطان را بقلعه
 ظفرمانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر پادشاهی
 نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوی فراغ حاصل کرده
 متوجه قندوز شد و بمیرزا همدال اولاً از راه فریب دوستی نماد آمده
 حرف یک جهتی در میان آورد میرزا همدال سخنان او را گوش نداشت بر
 ثبات عهد خود ایستاده میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا
 همدال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فردنگذاشت و میرزا کامران چون
 کارے توان ست ساخت باوزبکیه متصل گشته از ایشان کمک خواست
 و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا همدال بجهت
 اختلال و یارے دادن مخالفان که در معنی و مبنوی بشا همراه مقصودست تدبیر
 پسندیده انگیزت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر
 تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بردوش پخته کاران آن فریب نامه
 را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد
 چون حظ ظاهر شد و از مضمون آن بطور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده
 اوزبکیه را بدست تیر بلاد اسیر کنند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن
 برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته
 ماند و مقارن این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و بمیرزا
 عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است و میرزا سلیمان با اسحاق سلطان
 یکے شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحاق سلطان را که با و مسفق شده
 بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سر اسیمه شد و از کار قندوز تا امید
 گشته یسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بحدود
 کولاب شتافت جاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری برآمده میرزا کامران
 را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک

رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از او را بکیه که بسرداری سعید به یرتادلی آمده بودند
 گذرانها با دودی میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا
 عسکری و میرزا عبداللہ مغل با معدودے بطلان آمدند و سعید مذکور بر
 حقیقت کار آگاه شد اغراق را با عزاد تمام مصحوب مستعدان خود پیش میرزا فرستاد
 و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا بندهال و میرزا سلیمان غنیمت
 دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان ندیده نخست
 متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشید و از اینجا حال
 کابل واقعی دانسته آمدن بجابل یارفتن بحدوده دیگر قرار دهد چون امرای نفاق
 پیشه حضرت جہان بانی پیوسته میرزا تحریر می آمدن کابل می کردند و از فرط فریب
 و فسون ایچیان را بدرگاه حضرت جہان بانی فرستاده معروض داشتند که مقصود
 من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت را از سر گیرم امید
 که تقصیرات و جرائم من بالطف بادشاهی بعفو مقرون گردد۔ نشعر
 باز آمدم که سجده آن خاک پاکم گریخته قضا شده باشد ادا کنم
 امید که درین مرتبه بوسیدہ بنیکو خدمت از باز گران شرمندگی نجات یابم
 آنحضرت از صفای طینت من در اندود او را بعیار زر خالص فرا گرفته بصندوق
 مقرون داشته * *



نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه میرزا کامران و دیگر قایم عبرت افزا

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی اردوالت خواهان
دوربین بموقف عرض رسانیدن که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی
می باشد هرگاه مکرر و تزدیر و عذر تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه
پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده
حکم شود که بر سر پرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل عذر برافرازند
و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از
عذر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان
ناشده راه یک جهتی پیش گیرد و بعز بساطبوس استسعاد یابد هر آینه بغنون
و بصنوت عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان
سودای فاسد در دماغ غرور او متکمن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی
شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت
عالی بجانب غور بند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در او واسط نهصد و پنجاه و
هفت بلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن
والا گوهر گرامی محض یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین
هفت اورنگ راحت و مسند گزین چار بالش عافیت ساختند و حل و عقد کابل
بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قزاقه خان و صاحب بیگ و جمعی دیگر
از تیره درونان رودشن برون که پیوسته اینکجتن شورش پیش نهاد همت فتنه
مرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران
را بآمدن کابل بحدت ساختند که ما باین جمعی کثیر آمده می بینم و مردم یک جهت پادشاهی

را باندیشمائی تا صواب جدا خواهم ساخت و باسانی ملک کابل بدست خواهد آمد
بوالعجب کارے که از کمال تا انصافی آنچه از اقران و همسران بخود روانی دارند
از عهد شکنی و نادرستی و بداندیشی همه آنرا بے محابا بصاحب ولی عهد خود بعمل می آرند
و چشم نابینائی خود را به قبح آن نمی کشایند بلکه آن قبانج را از محسنات می شمارند
و از تدبیرات و کربزیهای خود حساب می کنند هر چند اخلاص و درست معاظمی را
فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشتند
اینچنین نرد و غل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و
صد هزار عجب این چه تیره دلی ست و این چه خیره رانی انگاشتم که جلایل خوبها
و شرائف بزرگیهای این ذات قدسی در نمی یابند معامله فهمی رسمی چه باشد آنچه
از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خود با که مورد چندین الطاف و
عنایات اند که یکے از آنها تمام عمر برای حق گذاری کافیست با صاحب و ولی نعمت
بر خلاف آن سلوک می کند و از بے فکری و بد رانی در برابر چنین پیش می آیند
آری کسی که بخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از و چه بعید و
و کور مادر زاد را از پر تو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم بسبب نفاق
بے نور شده و سینه محبت این فرقہ بوم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب
را کجا توانست شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را که توانست ادراک کرد چه
جای شکر آن نعمتای تو سن نفس اماره این خود کامان نه آچنان خود
رایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا به نیروی سر پنجه
نصیحت عنان آنرا توان تاب و ادباری بمقتضای سر نوشت آسمانی از کابل
کوچ فرموده قرا باغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بجاریکاران و از آنجا
به آب باران بهضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره
اصپ را اندند و جمعی از ملازمان که در لواحق بودند از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف
رفته سالک مسالک خوشنیتان داری گشتند آنحضرت را این روشن ناپسندید

پسند نیاید بجهت سرزنش این قرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جان بازان فدای
 شاه اسماعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع گرفتن روپا که
 بر نشیب زمین انداخته بجاک برابر شدند و بتای نیک نامی و جان سپاری بلند
 ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس رساندند گمان صالح آن
 حضرت در حق بندگان خود در آن مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیسره
 روز گاران باین درجه الفقه قراجہ قراحت و مصاحب منافق و گروه دیگر که
 شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه بے واسطه بوقت غرض رسانیدند که
 عامله کوه در میان مست و شغاب جبال متعدد و میرزا با محدودی خواهد بود و
 دولت خوابان جانسپار را براسپای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راه
 بدر نه رود و بنگی خیال این بدانند ایشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند
 تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن
 سیرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمی دادند تدبیر این حرام نمکان شور بخت
 بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکے و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان
 و خواجه جلال الدین محمود و جلی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و
 حیدر قاسم کوه برو شاه قلی نارنجی را بصوب سخاک و بامیان فرستادند و نعم خان
 و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را برآه سال انگ تعین فرمودند و قسرا چه
 و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی که در ملازمت اقدس مانده بودند روز پنجشنبه
 احوال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز میرزا کامران می فرستادند و پیوسته
 بانیزنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی می رسانیدند که میرزا را درین
 مرتبه جزینت خدمت گاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص
 در ملازمت کمتر مانند و هنگامه اهل نفاق که در لباس عقیدت حیلہ پرداز بودند
 گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فرادانی لشکر در تیه حیرت سرگردان
 بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بے شکوه

آگاه گشته بدلات منافقان از راه ضحاک و با میان بجانب دره قبیاق که از نواح
غور بند است توجه نموده و پس دولت و مقدم کوک و بابا سعید را هراول ساخت و
خود غول شد و مجموع مردم خود را دو توب کرده روان شد نیمروزی که یکی از رعایا
آن حدود و از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامح جلال رسانیده قراچه
که سرقتنه بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم
گوشش داشتند و برار اجیت دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن
جماعت می شود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرگز
چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهند شد درین حرف
و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله
هنوز تفاق و تودلی این نامواققان تاریک درون بر مرآت باطن پرتوا شراق
نیفکنده در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن
مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که
همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت نهادند در آمدن
فرست معرکه قتال گرم شد پیر محمد آخته که تشنه جگر زال جان سپاری بود قدم
در دایره دارو گیر آورده چندان در جانشانی اعدای تنج پیکار را آب داد که در
سرای کار رفت دیگر میرزا قلی رخش ستمی را در میدان کارزار چنان جولان داد
که دمار از روزگار آن زمره بے دولت بر آورده در از دحام کشاکش و هجوم
کشاکش زخمی از اسب جدا شد پسرش دوست محمد او را بجام دشمن نتوانست
دید بنصرتش دوید و در حیات پدر کار غنیمت او را تمام ساخت و آن مقدار ترمه و
و چپقلش نمود که خود هم مضحک و متلاشی گشت و حضرت بهانباتی سر بلندی بر آورد
اندازه گاه سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه طرز کشتن ملازمان درگاه و
روان شدن ایشان توب توب جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بخت
تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش

آمدن جانستان از سر قهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفرج مخالفت تا ختنند
و فرج دشمن از هیبت آن بادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسب
خاصه رسید و پیک بابای کولابی دانستند یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت
آنحضرت برگشته نظر قهر برد و انداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد و
مهنترسکا ہے کہ بفرحت خان مشهور است آمده آن بے دولت را گریز اند میرزا
نجات اسب ابقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آنحضرت بران رخس
سعادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوہاب
کہ از بسا دلان معتبر بود آمدہ شرح پیوستن امرای میرزا کامران معروض داشتہ
جلو خاصہ را گرفت کہ وقت تا ختن است از ازل آزال چنین آمدہ کہ گاہے دلو را
از زلال آمال مالا مال ست و گاہے از گردش چرخ دولابی تہی گشتہ روی بر زیر
شدن دارو آری تقدیر ازلی کہ منتظم سلسلہ درویشی و بادشاہی و مرتب دایرہ
سفید و سیاہی ست بستگیہا را کلید کشادگیہا داشتہ و سر بلند بہار نتیجہ اقتادگیہا
کردہ است تا در ظلمت سرای شہلے تاریک نگذرانند جہان افروزی نور شنید
عالم تاب نہ اند تا لب تشنہ سراب فیانی طلب نکردند بسیرابی چشمہ مقصود نہ رسیدند
مصدق این حال و منطق این مقال واقعہ ایست کہ دریں روز بتاریخ احوال
سعادت مال حضرت جہانبانی شدہ آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان کہ جمعہ کثیر از
امرای اخلاص سرست را دران صوف فرستادہ بودند متوجہ شدند و عبدالوہاب
و فرحت خان و محمد امین و سید لخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام
بودند محمد امین و عبدالوہاب حکم شد کہ چندا ولی کردہ می آمدہ باشند و بواسطہ
ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جیبہ را از بالای والای خود بر آوردہ بسیدل
خان سپردند او از سادہ لوحی جیبہ خاصہ را انداختہ و دیگر بسیاری از ملازمان
در گاہ آمدہ بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزے شہاد بدافع خان و توکک توچین
و مجنون قاشقال را کہ مجموع آن دو نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل رد فرستادند

بغیر از تو لک تو چین هیچ یک بر نگشت دادوران روز بار را امتحان مشمول عنایت
 گشت بمنصب قوریگی سرفراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشت کنکاش فرمودند
 حاجی محمد خان که غزنین جایگیر او بود و نفاق را پخته ادو یگران در کانون دل
 می داشت رفتن قنصار صلاح دید و پایه قبول نداشت و گروهی از درست بیان
 رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا همدان و میرزا ابراهیم را همراه گرفت و
 سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفه از بهادران جان سپار
 فراخوردی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از باده در آید
 نفاق کوتا اندیشان تنگ حوصله مست و مدبوش غفلت ست و ماسعادت
 یا قهقار بارگاه جان سپاری و فدایان عرصه حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم
 دیگر که ام روز بکاری آیم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب
 نصرت توجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بے رفتن بدخشان هم میرزا کامران
 ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بناوگی
 معلوم شده بود اعتماد برین را بے نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح
 وقت دانسته از راه یکد اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم
 خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور
 سلامتی خود بحضرت شاهی نوشته باد سپردند بهر وضعی که تواند رساند و بزبانی
 نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواخیه وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که
 زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ماکه انشاء الله تعالی بزودی
 میسر خواهد شد در تنگداشت غزنین مساعی جمیل نماید هر چند مخلصان صادق
 بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن عنان
 اعمال نفاق بدست این بے ثباتان سپردن سنت و صلاح کار بدخواهان مفسد
 بعمل آوردن و همه بر کنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا
 کامران می فرستند و خود می خواهد که جاسوس در خانه فریب ده سوده لوحان عقیدت

شود آنحضرت برین مقدمات گوش نهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر
 بجانب کهر و عنان عزیت معطوف داشتند اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت
 گرامی جدا شدند و جمعی که نگاہبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
 در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان و فادری بستند درین راه
 بعد از سه روز کلاتران ایاق و توکچی و ساقاجی که در آن حدود توطن داشتند
 از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیش کش آوردند و در چنین وقت خدمت
 شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد
 و چون صبح آن بدولت سواره شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میرسید علی
 بنرواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه
 داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بست بودند آخرهای روز عدهای کاروان
 بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند و در و این وفود غیبی مقدمه فتوحات
 آسمانی شد سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد اینچنین والا حضرتی را
 سرمایہ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و
 آنحضرت این را ادتائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیاء را بقیمت ده چهل
 و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و جمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت
 قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان
 جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کهر و مورد موبک
 اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت
 شافت اما از حسنی که داشت یا از سامانی که نداشت و آداب ضیافت عرق شرمندگی
 را از چهره عبودیت نتوانست پاک کرد و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی نزول
 دولت فرمودند و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که
 کاروانیان در میان شما بیخ خبر باد شاه ست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند
 که بیخ از ما خبر گوئید و از دیر رسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از

بادشاه چه خبرست او جواب داد که من فرستاده نظری سال انگم که بحجت تحقیق خبر
 بادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمدند
 دیگر که ایشان را ندید مردم میرزا کامران حبیب خاصه بادشاهی که در آن روز پوشیده
 بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خبر میها کرده و بزها آراسته
 حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی بعرض رسانید که
 فرایزدی پوشیده نمی ماند گفته اند برو نظری خبر خوش برسان و بگو که مستند آماده
 باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند
 و روز دیگر از پایاپ عبور فرموده در موضع او بچلیان فرود آمدند و درین منزل
 میرزا هندیال بدولت ملازمت سر بلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و
 از آنجا باندراب غیم سراوقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت
 کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا
 رسید پیشتر از آنکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده تسخیر کابل شوند گزارش
 قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآوردن آواز کابل که مقدمه جزای
 کار اوست ناگزیر است بتأثنه لبان بادیه سخن را از منهل این تخته سیرابی حاصل
 شود چون کارگران قضا و قدر بحجت تشبیه مبانی دولت ابد پیوند بادشاهی و
 تخریب بنیان اصحاب نفاق آچنان فتی در لباس کسر و آن طور شادی در روش
 غم از ممکن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی با تمام مخلصان جانبدار
 متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از ستوح این امر غریب که در محله او
 بگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند و آن معسالمه
 نا فهم از آمدن این هرزه کاران بی وفا سر دقت و خوش وقت گشته دست بجا بر
 اهل وفا که کمال اعتصام بذروه اخلاص بادشاهی داشتند گشاده و در بهمان محل
 محاربه بابا سعید قزاقه قرا بخت را زخمی پیش میرزا آورد و میرزا نیک پیش آمده از
 حقیقت حال و ذخاست کمال او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن

رساند آخر بتفقدات ناپائدار آن مکار بے وفارا تسلی داد و بعد از آن حسین قسلی
 سلطان مهر دار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند
 و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد فرمود تا در حضور او
 پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و
 حیات شدنی را بتقدوفا بیع نمود تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرامی مخلصان
 عقیدت منش گشت و تا خجی بیگ را که از امرای معتبر چغنی در گرده اهل حقیقت
 معدود بود آوردند بے ملاحظه او را به تیغ گذرانید بعد از آن بیگ بابای کولابی آمده
 حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شکفته شده یسین دولت و
 مقدم کوک و جمعی را بتعاقب تعین کردند قاسم حسین سلطان که داد حرام نکلی و کوردلی
 در آن روز داده بود از ترس و وهم که مناققان نادرست را دامگیرست پناه بدامن کو
 برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گرفتن حسن صدر و
 جمعی را فرستاده بدلاسا و سواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچار یاران
 فرود آمد و در اینجا شخصی جبه خاصه آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن
 جبه اندیشهای تباہ بے تابه را بخاطر راه داده از فرط شوق و رجاء ننگجید و از اینجا
 کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بود
 در استحکام مبنای قلعداری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بمواعید کاذب صدق نما
 فریب می داد او جبل المستین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت
 تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد و جبه آنحضرت را فرستاد و بعد
 عهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نواده
 چین کائنات و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروای
 اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطری بخشید و انوار خلافت ایزدی
 از مرآت ناصیه اقبالش می تافت از نا فهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت
 اما حمایت ایزدی که مقارن احوال آنحضرت هست برسم قدیم آن بصورت خرد یعنی

بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و از روی صورت در پناه عطوفت خود
 داشته پیوسته نگاهبانی می کرد میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول
 انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوئے شاهی که
 اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور
 است جایگزین کرد این موضع است و لکشاد و برزخیست میان هندوستان و
 ولایت مشتمل بر خوبیهائے هند و میرا از ناخوشیهائے ولایت که منعم خان بنام
 اقدس منسوب گردانیده مسموره والا گردانیده و قزمین و آن حدود را بقراجه خان
 داد غور بند و آن نواحی بایسین دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را
 جایگزین و علوفه تقسیم نمود و باولیا ی دولت بادشاهی در مقام گرفت گیر شد
 خواجه سلطان و علمه دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بنزد
 زجر از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شده و پیوسته از
 توجیه موکب بادشاهی اندیشه من بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار
 مهمات بر قراجه قاسم میر بیوتات مامد و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر
 بے سامانها باشد بهم رسانید غافل ازین که - نشع

درم بنزد درستان و زریزیت ده
 بنائے عمر کتاند و بام فقر انداے

قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه طغنه نهضت موکب عالی
 حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و
 زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد بابا جو یک
 و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و
 اقبال از ناصیه دولتش بمشایه بود که در ادراک و اعتراض آن خسرو
 بزرگ و دوست و دشمن همه مستحق القول و متفق الکلام بودند بحیث تجسکی ذات
 و بیست قدم یا همت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست

که ایزد جان بخش جان آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس و دلیعت
 پیرو برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از تو تیا چه
 فروغ چون کلام طفیلی با انجام رسید سلسله مقصود جانانیدن و یقین سوانح
 قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است + + +

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY

Acc. No. 88606
 Date 6. 9. 71

Don't
be cruel
to my friend

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]